

# سپاوون

شماره نهم، ماه شهریور ۱۳۵۷، مطابق جمادى الاول  
۱۴۰۹، مطابق ۱۳ شهریور ۱۳۸۸، شماره مسلسل ۹۵، سال نهم

Ketabton.com

به لب  
به دل  
دارم

## حرف و نیکو

نخ و دارم

## خاطرناشاد

# تدای خوشمزه واقعی



دعوتک رسم شجری، محضر عمومی و شومر نور

شهریایخ پذیرفته میشود.

# حیوانات

کافیته نادره با لایح زیبار  
کافیته برکه از نمایید  
بدستارند تا نظار دزنت  
دوخت شمسیت

آدرس  
شهرنو مقابر مسجد جامع شیرپور



## فروشگاه فقیرزی

جدیداً لوازم آرایش، خوشبوئین  
عطریات، قسام بوتها، زمانه و  
مردانه مدل جدید و تازه ترین  
جیمپاز مستقیم مردانه و غیره  
رجانسر موه نیاز مشتریایخ  
مخترم خود را به قیمت مناسب  
عرضه میدارم.

با هم مناسب بگر  
روزهای  
سودمند



## فروشگاه فرید

فروشگاه فرید واقع زرغونه میدانش شهرنو ولد دکتده بهترین  
رجانسر از مشهورترین کمپنی های جهان

پنجیخ فلبه داره نما خوشی  
شهریایخ پذیرفته میشود.

آدرس: شهرنو

مقابل سینما پارک

# خریداری نمایید

لباسها و بوتهای قشنگ  
خوراکیه  
های لذیذ -  
قرباسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تانرا میتوانیذ  
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شویذ

فروشگاه انور  
وسایل مورد نیاز خانواده ها را جدیداً وارد  
میکنایذ.  
وارد کننده  
آدرس: تهران، خیابان تجاربانک

## یما رامین ویدیو کست

بهترین فیلمها ویدیویی گلچین پستیو، کتی  
هندی و ایرانی آماده فروش  
فیلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود  
آدرس: منزل اول فرهنگ بزرگ وخت  
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴



## رهنمای معاملات

محمد اسماعیل کار

خرید و فروش خانه و باغات کرمان  
آدرس: بین چهارراه شهید و چهارراه  
انصاری، تلفون - ۴۲۴۶۸

## فروشگاه مصطفی

جاده صالح تهران پارک شهر نو

## رهنمای معاملات

روح الله فقیری

خرید و فروش خانه زمین و مسو  
آدرس: شهر نو چهارراه حاجی یعقوب  
تلفون منزل - ۳۵۲۸۲ تلفون دفتر ۳۲۵۲۱

## فروشگاه معلم و فروشگاه

حبیب زاده

متخصص مقابل مسجد جامع یعقوب

## شریفی ویدیو کست

ثبت مرکز کست و فیلمبرداری محافل خوش  
آدرس: متصل رهنورانت آلی قایق

## قرباسیه فروشی ارزان

کارته نو تعمیر سینه های اقبال

## نوراکه فروشی عبدالغفار

متخصص رهنورانت کسرفایف

## رسولی ویدیو کست

ناب ترین کتھا لوستی را در فر میدارد  
آدرس: جاده نادر شهر نو پارک فرهنگ

## قرباسیه فروشی عالی گلرود

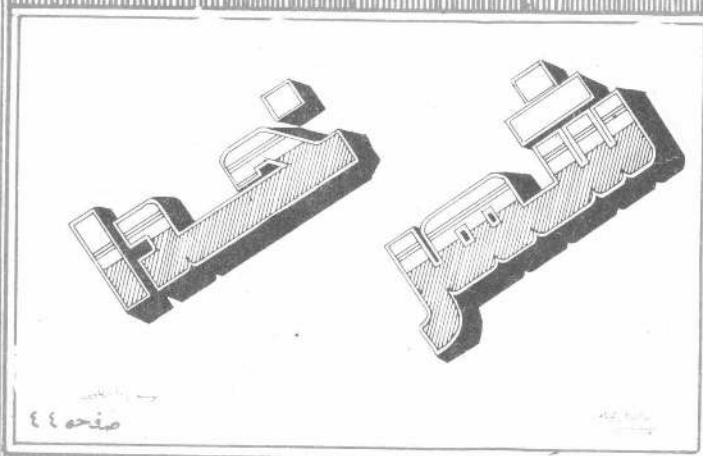
متخصص کلنیک مرکز

برای شهریان ادویه مورد نیاز شان را به قیمت معین

عرضه میدارد. خوشحال میشه مقابل لیسسه سین کلی



# سپاوون



سخنانی  
با عبد الله  
فهدیم نظام  
لادیو و تلویزیون

مینده دانسان په ژوندانه کی  
۱۸ خ





# افغان پيچلارې

ملنگ نجرابي

شماره نهم ماه نوس ۱۳۶۲ مطابق جمادي الاول  
۱۴۰۹ مطابق د سبتمبر ۱۹۸۸

در جستجوی

## آيا بايد نشوند؟ مردان آيستن

صفحه ۲۸



را احدث با اخلاق  
در قلمهای هندی

مدیر مسوول : دکتور ظاهر طنپین  
 تيلفون : ۶۱۹۰۲  
 معاون : محمد اصف معروف  
 تيلفون : ۶۲۷۰۲ سوچورود ۶۱۸۷۸

نشریه اتحادیه ژورنالستان  
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

بارق شمیمی  
 محمود حبیبی  
 عین الله شادان  
 لطیف ناظمی  
 رهنورد زریںاب  
 شفیق وجدان

تیراز : ۳۰۰۰۰ نسخه  
 چاپ به وب انیت مطبعه دولتی قیمت  
 یک شماره ۳۰ افغانی  
 ادريس : \* کورویون سم بلاك (۱۰۶)  
 مقابل تعمیر مطبعه دولتی  
 حساب بانکي : (۸-۴۰۲۳۲) د افغانستان  
 بانک \*

ارت و کرانیک : روح الله نقیلسدی  
 شیخ سعید رحیمدا  
 سعید  
 خطاطی : کبیر ابروویسی نامی  
 تالیف : محمد اسحاق جلیلی  
 واحد شاه نصیری  
 سعید گل رحمتیاب  
 عکاسی : شیره شاه اوبی ، شریک  
 لطیف و صابین

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مضامینی که به اداره مجله مواسلت  
مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیکردند . نظریات ارایه شده  
صرف نظر نویسنده میباشد .

# دارالمستأمنین یا دارالمجانین

وقت کرده کار میکند و در هر هفته دو روز کشوران جهت معالجه مریضان می آیند .  
بخیرد پیرزالیلیه هاشمیکیل میدهند . در اینجا روان حسرت خوردند . زنده گی ، حکومت میکند . به اتاق نابینایان سر میزنم . اینجا خاموشیست . میشود تصور نمود که درد یا لوگهاچه آمال و آرزوهای متبازاست . شایسته در اینجا بزرگترین آرزویشانند ن باشد . برای دیدن زشتی ها و خوبی ها . در این اتاق مانند همه اتاقهای دیگر چپرکت های د و منزله و فرش گیم و یکمقدار ظرف موجود است . در اینجا نیز آرزوی مواد جوانه میزند . کتابهای که حروف برجسته مخصوص نابینایان دارد به گوشه بی حید شده . تلویزیونی نیز وجود دارد که نابینایان با شنیدن صدای تلویزیون برایشان مصروفیت ایجاد کرده اند .

به لیلیه انات سر میزنم . اینجا نیز زنده گی ادامه دارد . به چشمها که میبینی یاس ، نامرادی و رخ بی کسی را میخوانی . دختر آن نوجوان و بالغ و کلان سن در گوشه های از حویلی شان حمام آفتاب می گیرند . عده بی مصروف جاروب اند . دخترن تقریباً ۱۷ ساله بی توجه ام راجلب میکند که آرام به گوشه آفتابی نشسته و سیخ های بافت راته ویا لامیزند . اوستاره نام دارد .

ستاره جان میخواهی برای خود چیزی بیا می؟ کسی بهم در بدل بافت ای خاکت و صد افغانی میدد . ستاره از وضع معیشت آرامی اش در مرستون خود را راضی نشان میدهد . اما چه آرامی؟ آرامی داشتن لباس روان در انباری از بقیه در صفحه ( ۸۴ )



— پسر راه حل؟! —  
راه حل اینست که با امکانات وسیعی که وزارت محترم صحت عامه دارند ( دارالمجانین ) تا سپاس نموده و مرکز معالجه روانی را فعال سازند .  
— بود چه شما از کجا و به چه طریق تمویل میگردد؟ —  
— با تأسف باید گفت که از مدتی به اینسواز بود چه خبری نیست — فعلاً خلاف برنسیب — های صلیب سرخ ، مارا ریاست عمومی جمعیت افغانی سره میباشد یاری مینمایند . در نزد لککسیون از اوراق پذیرش مقامات د بریوط موجود است که منحیث رئیس موسسه برای تخصیص بودجه مراجعه نموده ام .

**هرگاه**  
های کار تولیدات کوچک را فعل میساختید ، آیا این معضله مالی و پولی شما مرفوع نمیکردید؟  
— شما میدانید که در شمار افراد یک در مرستون زنده گی دارند افراد سالم بسیار کم اند و گذشته از آن وسایل کار و آموزش آن بعد از مصارف ، وقت لازم را ایجاد میکند که دست ما از هرد و تنهی است .

هرگاه معضله تعمیر اصلی مرستون که فعلاً به تصرف پرورشگاه وطن است حل میشد نیز امید ی به این اقدامات بود . همینکه فعلاً مانیتوانیم زیاد تر گداها را جمع نموده و به مرستون انتقال دهیم ، نیز ناشی از معضله جایی است .  
— باشنید ن سخنان محترم رئیس مرستون راه قلعه ها را که بخشهای مختلف در آن است پیش میگیرم . درین تعمیر که متصل در روزه رود ی است . شعبات اداری جا دارند . با چند تن از مسئولین که سر میخورم ، درمی یابیم که سوکار داشتن مستقیم با فقیرترین فقرا آنها را از عواطف عالی انسانی برخوردار ساخته . عده بی از — کارمندان مرستون زنان اند و اینها زوارها و مریبان مهران دوستان شامل در مرستون اند . کلینیک ابتدای مرستون آماده خدمت است و در آن مرد کهن — سالی که سالهای متعادی عمری را به تدای مریبان مرستون



گزارشی از مرستون

«خوش آمدید» . حین داخل شدن به سرن کوچکی که به دامنه های کوه افشار منتهی میشود . این «خوش آمدید» توجه ام را جلب کرد .  
درختان استوار و بلند قامت که در دو خط موازی جاده را در نبال میکنند به سر جاده تا آخر چترزد و اند شاخه ها از دو کنار سرک هند یگر را به آغوش کشیده اند .  
وقتی داخل محوطه مرستون میشوم و با باشندگان آن آشنی . دیت دیدار من نمایم . درسی یا — بهم که همه انسانهای بی سرنا و چیزند دارند که در این اجتماع دور هم گرد آمده یا گرد آورده شده اند .

اکنون در مرستون ۸۶ نفر اعم از اطفال ، جوانان و بوسیدان اعاشه و باطه میشوند . ۲۲۰ نامیل در مرستون زیست داشته و ۴۵ نفر به شکل نهاری زنده گی مینمایند . ۴۱ زن دیوانه و ۴۹ مرد دیوانه نیز در شمار ما بریا شده گان اند . یکی از مسولین در مورد اینگونه ابراز نظر نمود :  
— اگر غلط نکرده باشم اینجا مرستون است صرف برای گداها و فقرا ، نه برای دیوانه ها .  
پس چه باید کرد ؟ وقتیکه مقامات مسول دیوانه ها را نیز نزد ما میفرستند .  
— فرمودید مقامات مسول مگر این مقامات مسول غیر از شمالست ؟  
— در طرز العمل کار ما مطابق برنسیب های مطرحه در اسما — ستاره مرستون ها ، جمع نمودن گداها بخیر کار خارتند و بی محل است . البته به اشتراک نمایند ما مگر گاهگاهی دیده میشود که دیوانه ها را آورده و تسلیم نموده اند . فعلاً این گروه دیوانه ها را هرگاه به شهر رمانمایم در آن صورت چه واقع خواهد شد ؟

# چواستاده ای دست افتاگیر ده

نوشته صباح رهش

# از جاربوب كردن بدم می آید

خالد متین شاکرد صنف ۱۱  
لیسه عالی امامی :

شما در فامیل چند نفری زنده گی می کنید . و چقدر در کارهای خانه سهم میگیرید ؟

— مادر فامیل ۹ نفر زنده گی میکنم چون خواهرانم در کارهای خانه با مادام کمک میکند من کمتر در کارهای خانه سهم میگیرم . اگر چه عقیده من چنین است که نباید مرد ها بگویند که مرد را به کارخانه چی به هر صورت اگر از من بخواهند کاری را برای فامیل انجام بدهم بادل و جان خواهم بدهم .

— از کدام کارخانه خوشتر است و از کدام کارخانه بدتان است ؟

— والد چه بگویم از سود آوردن خوشم می آید که يك هواخوری هم می شود ولی از جاربوب کردن بسیار بدم می آید .

— معلم میشود که زیاد جاربوب کاری کردین ؟

— نه به هیچ صورت این کار را کرده ام ولی بدم می آید .

## آشپزی خوشم می آید

ارزوشاکرد صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوی :

شما با وجود سهم فعال تان در دروس مکتب چقدر در کارهای خانه سهم میگیرید ؟

من با وجود ... درجه صنفی ، خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب . به آشپزی علاقه زیاد دارم .

— از کدام کارخانه بدتان می آید ؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید ، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بلبند نمی شوم .

— برای چند نفر در فامیل آشپزی می کنید ؟

— اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده آشپزی می کنم .

# دختران و

## آیا در کارخانه

### مرد نباید کلا شویی کند

کاظم محصل سال اول پوهنهی زبان و ادبیات پوهنتون کابل :

شما در فامیل چند نفری زنده گی می کنید و در کارهای خانه تا چه حد رسیدگی می کنید ؟

شخصی نفر اعضای فامیل ماست . در کارهای خانه هر چیزی که بوده رسیدگی کردم . ولی به نظرم سهم گرفتن مرد ها در کارهای خانه باید مطابق مسئولیت شان باشد ، نه آنقدر که کلا شویی هم میکند .

### اول نفره ضد جاربوب

هایشه رناشاکرد صنف ده دال لیسه آمنه فدوی :

با وجود یک اول نمیره صنف خود است می گوید :

اگر راست بگویم در کارهای خانه کمتر از دیگران حصه میگیرم . مادر فامیل هشت نفری زنده گی میکنم در آشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید .

# سپهران چه میگویند؟



## سهم میگیرید؟

### چی امن و کارخانه

مسعود کریم محصل سال سوم انستیتوت طب دندان :

شما تا چه حد در کارهای خانه رسیده گی میکنید ؟

— چی ! من در کارخانه هیچ سهم نمیگیرم اصلاً چرا سهم بگیرم مادر فامیل سه نفر زنده گی میکنم تمام کارخانه را مادرم و خواهرم اجرا میکنند .

— اگر آنها روزی بخانه نیاشند باز چی ؟

— هیچ اگر نان خوردم ظروف را به جایش میگذارم جای خواب تیت سیاشد تا مادرم بیاید .

خوب حالا که اینطور است بعد از عروسی شما چی خواهید کرد ؟

وقتی عروسی میکنم که به کدام کسی نیاز داشته باشم یعنی کارهایم را اجرا کند و نه چراغروسی کنم . بعقیده من کاملاً غلط است که زن و مرد هر دو مساوی در کارخانه سهم بگیرند .

### کارهای مردانه

نجیب الله دکاندار سینما بامیر :

— مصروفیت روزانه شما چیست ؟

— دکان ما ، دکان برزخ فروشی است و از ۸ بجه صبح تا به عصر مصروف کار استیم .

ایاگاهی در کارهای خانه با وجود خستگی زیاد سهم میگیرید یا نه ؟

— مادر فامیل نام خدا ۲۰ نفر زنده گی می کنیم . معدر کارهای خانه مثل آشپزی ، چوب شکستادن در زمستان برف پاکسی و آوردن سود ای بازار کمک میکنم .

### پختن هوسانه خوب است

دیانا محصل سال دوم پوهنهی زبان و ادبیات پوهنتون کابل :

شما چقدر در کارهای خانه سهم فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارخانه بدتان می آید ؟

با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه آنها در کارهای خانه زیاد سهم میگیرم .

زیاد پختن هوسانه و آشپزی در مجموع خوشم می آید ولی از اتوکاری زیاد بدم می آید .

## متخصص پختن شیر برنج

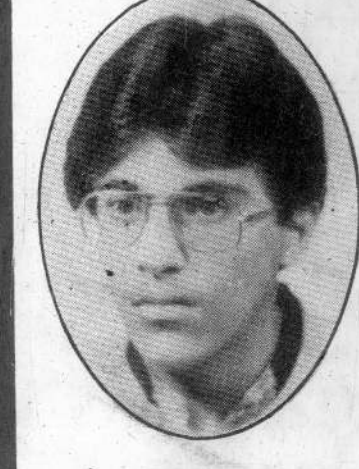
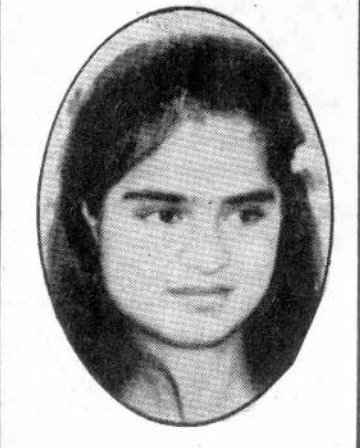
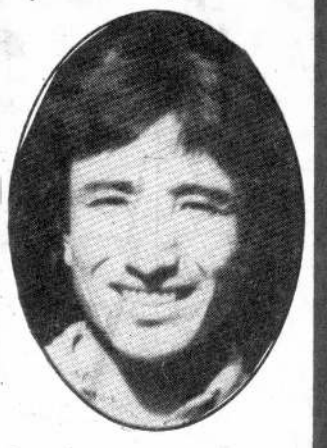
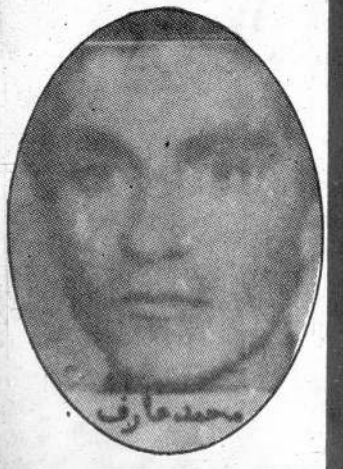
محمد عارف تنها سر بازار سوای راکت :

شما در فامیل چند نفر زنده گی میکنید و در کارهای خانه چقدر وارد استید ؟

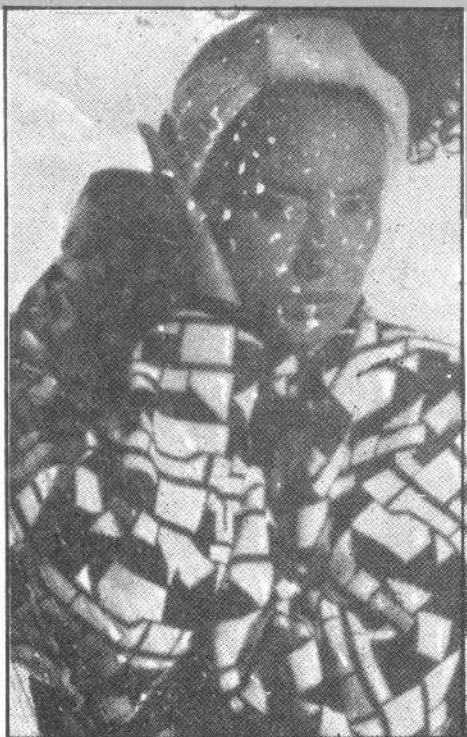
— مادر فامیل دوازده نفر زنده گی میکنم و در قسمت آشپزی و پختن شیر برنج تخصص دارم انهم در صورتیکه مادرم و خواهرانم در خانه نیاشند .

— پس از کدام کارخانه زیاد بدتان می آید ؟

— چون اولاد خورد خانه استم برای من همیشه میگویند که دست بشویم و خمیروا به نانوا سی بییم که از این هر دو کار خیلی بدم می آید . در حالیکه من فارغ التحصیل شده و خدمت مقدس سربازی را در همین نزدیکی ها به خیریه انجام می رسانم و از روز مندم در اینده های نزدیک شامل پوهنهی طب کابل شوم و یک داکتر خوب و مهربان برای مردم باشم . ولی در فامیل مرا همیشه کوچک فکر می کنند .



# معموداوی په جاورد معفونی



## هرکله چی انسان دیو خبرپه رښتیاوالی شک او تردید ولری، خبرپه آوازی بدلیری

د توریالی ژباړه

اولیوت او پوستن د دغه علم بنسټ ایښودونکی  
اوازه داسی تعریفوی:

(( هغه گومان چی له ستروپښو سره اړیکه ولری  
اوددی لپاره ټاکل شوی وی چی په هغی باندی  
باور وکړی اوله د قهقرا قامو پرته چی دهغی د  
رښتینتوب څخه نه منکوی، له یوی ژبی نه بلی ته  
لنډول کیری )) بدی توگه، اوازه تر ټولو لومړی  
هغه اطلاع ده چی بر باور او د پام ټینگه وی او  
هدف یی قانع کول دی.

• شپوتانی امریکایی عالم لیکي: اوازه له  
اقتراحی (بدیعه یی) اطلاع څخه عبارت دی او  
په ییز بحث او خبرواترو د بهیر نتیجه ده. پایله  
په بیان اوازه یوازی اطلاع نده. اوازه د پښتو  
شخص تعبیر او تفسیر اود هغی په باب له خبرو  
اترو او بحث څخه عبارت دی.

بله نظر هم شته دی او هغه داچي: اوازی د  
پودول روانی نارضی په مانا او هم هغونی نارضی ...  
که اوازی تصدیق کیدای نشی، نو پر هغی باندي  
باوری مانادي اوددی کارکی د لیونتوب نښی برسی  
دی. نو لدی امله هغه کسان چی په اوازو باور وکړی

تامتو فرانسوی ټولنپيژندونکی ژان - نوئل بدی  
وروستیو څو ټوکي یو کتاب د (( اوازو )) په نامه خپور  
کړیدی چی د کتاب د لوستونکو له تاوده هرکلی  
سره مخامخ شوی دی.

دادي د اوازو په باب اود اچي له علمی پلوه  
اوازه څه شی، د فرانسوی ټولنپيژندونکی نظریوته  
فوز نیمو، هغه د دغی موضوع په هکله خپل نظریات  
د (( نیوتایمز )) د مجلی له خپریال سره په یوه مرکه  
څرگند کړیدی.

- اوازی تل اوبه هرغای کی موجودی وی. اوازه  
د ټولنیزو اطلاعاتو یوه پخوانی شیوه ده اود لیک  
تر پیدایښت پوري د تماس یوازی شیوه گڼل کیری.  
د مطبوعاتو، راد یوار، د سمعی او بصری د اطلاعاتو  
د وسایلو پیدایښت ونشو کولای چی د اوازی مخه  
ونیمس.

امریکاییان یعنی هغه کسان چی د دویمس  
نړیوالی جگړی په کلونو کی موجود و اوازو د هغوی  
د اردو او ملکی کسانو په اخلاقی روحیه باندي منفی  
اثره کړیوه. لومړنی کسان وچی د اوازی په باب  
په زده کړه یی پیل وکړ.

شاید اوازی  
یو عفوونی  
ناروغی وی



# سباوون هنرمندان سال را انتخاب مینماید کارگردان فلم هنرمند سینما مثل، آواز خوان و کمپوزیتور مورد علاقه تان کیست؟ نظر تان را برای ما بنگارید!

کورس مجله سباوون  
پارسی ۶۷۱ مطبوعه

مطلقاً نه بردی دی . دا راز نظر د هغو کسانود -  
تکثیرولو امکان برابروي چی د پینو په رسمی تعبیر  
باور نلري .  
خود اوازو خپرول - د پله پیزوهم (او هامو )  
نتیجه نده . اوازي موز ته نه د پرد یو له لاري بلکی  
د نزدی کسانوله لاري چی زموز تیرایستل هغوي  
ته بی مانادي . رارسيزي . خود دي واقعت چی  
باید هیږی نکرچی د اطلاع رشتینوالی هغه  
کتوري ده چی په سختی سره بی په ثبوت رسولای  
شو . د مثال په ډول . د (( یومانیته )) ورعیانیس  
د لوستونکو لپاره ټول هغه څه چی د (( فگارو ))  
په ورعیانه کی خبیرزي حقیقت نه . بلکی د هغه  
معکوس دي .  
هرکله چی انسان د یوڅیره رشتیوالی شک او  
تردید ولري . په هغه صورت کی خبریر اوازي -  
بد لیزې .  
د اوازي مثل او بر هغی باور - د هرانسان د  
فردی شک او تردید نتیجه ده . خلک په اوازو باور  
کوي ځکه چی اوازي زیاتره وخت رشتیا کیز ی اولسه  
بله بلوه اوازي هغه اطلاع له معانه سره لري چی په  
سختی سره هغه څیرلی شو . اوازه بل واقعت  
یعنی په زړه پوري واقعت تولید وي . زه په ټولنه  
کی د هغی اطلاع پیدا ایست اوڅیریدل اوازه بولم  
چی په ښکاره توگه د رسمی منابعو له خواتمه یق  
نشی او ایام د رواغ وگڼل شی . اوازي له رسمی  
تعبیر ونوخه مخکی کیزې . سر پیره بردی د پتیر  
مسایلور سوا کول او ایام د فرضیاتو څرگند ول . واکمن  
ارگانونه دي ته ارباسی چی د هغوي په باره کی  
خوله برانیزي . کیدای شی چی اوازي ډیري کتوري  
هم دي . د مثال په توگه . کله چی د یوي موسسی  
کارکوونکی مخکی تر مخکی پوهیزې چی د بر طرفس  
مساله بی تر لاس لاندی ده .  
**ولی آوازي په چټکی سره خپریزي .**  
- د دی لپاره چی هغه خلکو ته زیات ارزښت  
لري . اوازه خلکو ته هغه اطلاع رسوي چی هغوي  
باید پری خبرنشی . له همدی امله خلک هڅه کوي  
چی هغه ډیر ژر د خپلوزدی کسانو تر مینځ خپره  
کړي .  
موز بر هغه اوازي باور کوچی هغه له هغو  
کسانو چی پدی یا هغه علت له موز څخه زیات بو-  
هیزې . واورو . په اوازه باندي باور هغه وخت  
زیاتیزې چی موز هغه . د هغه چاله خولی واورو  
چی د هغه خبروته پاملرنه لرو . د مثال په ډول :  
(جمهور رئیس سخت ناروغ دي . زه یوملگري لرم  
چی پخپلو سترگوئی (( دعا جل طی کد )) موتر چی  
له . . . سیمی څخه تیریده . لیدلی دي )) . پدی  
صورت له شاهد پسته بل چا باندي باور کولای شو  
زه همد اوس د خپرنوییل په باره کی یو کتاب لولم .  
زه له هغه څه سره چی هلته پینښ شونه . بلکی له  
هغو اوازو سره چی د چرنوبیل په باب مینځ ته -  
رافلی . علاقه لرم . دا عمل اوازي د پله پیزو اطلاعات  
د وسایلو له لاري خبیرې شوې . موز د دی په باب  
چی په چرنوبیل کی څوخته له مینځه تللی . د عامه  
افتکارو نظر فوښتنه وکړه اوبه جواب کی واوریدل -  
باتی په (۷۷) مخ

# اسرار خوردنیها

تأمی توانید ماست بخورید ]  
 ماست موثرترین عامل طول عمر است تا میتوانید ماست بخورید زیرا بهترین منبع کلسیم است و با ماست وجود می آید دارای خواص بسیاری است: اولاً اغلب میکروها در برابر آن از بین میروند، بطوریکه هیچ میکروبی بجز از سریش و کلوسترسیپه زخم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند - از بین سیلین قویتر - ماست از بین سیلین هم قویتر است - قبول نمی کنید، بشما ثابت میکنم - بین سیلین روی - میکروب حبه یعنی (اسید لاکتیک) هیچگونه اثری ندارد ولی ماست ترش همین میکروب را بواسطه اسید لاکتیک خود در یک ساعت از بین میبرد - میکروها با راتیفیکشن و دیژنریشن (سهال نیز در کمتر از یک ساعت بواسطه ماست ترش از بین میروند - میکروهای مولد ملاریا در دو ساعت و میکروب مولد بنومونسی (سینه و غل) در پنج ساعت و میکروب دیفتری در ۲۴ ساعت و اسید لاکتیک ماست از بین میروند - در حالیکه بیسیلین ابتدا روی میکروب دیفتری اثری ندارد - حافظ بدن - ماست بدن را از ابتلا به امراض جهاز هاضمه، مانند سره هم و اسهال التهاب روده و تبصیت و التهاب کولون و بسیاری از بیماریهای پوستی مانند کورک - آگزما - ویت درامان - نهمید ارد - ماست بناسیت های مفید برای بدن مانند ویتامین (آ) ویتامین (د) ویتامین (ب) و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر - ماست بین سیلین غریبا - اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوزان تبدیل به اسید لاکتیک



# مای شیرما

گزارشگر: صباح



# قد کوتاه



وقتی کنار راهروهای پر جمع و جور شعرما اند زمان ایستاد میسوی از کنار جاده آدمهای گوناگون با حالات ویژه خودشان را میبینی - آدمهای یا پرهنه - آدمهای خویس لباس - آدمهای شاد - آدمهای ناشاد - آدمهای عصبانی - آدمهای متحسب - آدمهای زیبا - آدمهای زشت - آدمهای سفید پوست - آدمهای گند مگون - آدمهای سیاه پوست - آدمهای گریان - آدمهای خندان - آدمهای قد بلند - آدمهای قد متوسط - آدمهای قد کوتاه - آدمهای موکب - آدمهای بی حیا - آدمهای زین - آدمهای بیخ - آدمهای عاجز - آدمهای جرن - آدمهای بانظافت - آدمهای بیخ - آدمهای لاجر اندام - آدمهای توجه را جلب میکند - هر کدام حالتی دارد و هر کدام به اشکال مختلف زنده می کند - برای تشخیص زنده می آید که در کتاب مورد توجه قرار گرفته اینها - آدمهای صمیمی همیشه صمیمی اند و این مطلب را بخصوص آنانسی خویستر میداند که نزدیکی با قد کوتاه ها دارند - یکی از همکاران حاجی غلام حیدر مدیروس، آرشید ارگانهای محلی که قدش در حدود یکمتر و پنج سانتی است میگوید: (( او نهایت متحمل - خوب - سربرخورد و انسان شریفی است - ۱۰۰۰ )) حاجی غلام حیدر که ۲۴ سال دارد میگوید: (( زنده می من مثل سایر همشهریانم عادی و کاملاً عادی است سالهای قبل کاکای بد من نیز مانند من قد کوتاه بود - آنچه در رابطه به مشکلات است یکی از اردن - اهالی است حتی وقتی میخواهم به سرویسهای بنج افغانستانی بالا شوم نگران میگویند (( برای اطفال اجازه نیست )) شاید او واقعا نداند که من من ۲۴ است - در ته و بالا شدن موثره های کلان کمی معضله دارم - نشستن بالای جوی و کار عقب این میزهای شعبات برایم مشکل است - تا حال چندین بار از مسوولین محترم مطالبه نموده ام که برایم جویک وسیع ویژه بی ترتیب و فرمایند - اما نسبت قیمت تمام شدن آن تا حال اینکار نشده ))

غلام حیدر مورد بیست واقعا خوب برخوردار بی تعارف - صدای - نغایت ناز دارد - از ازیسه انصاری فارغ گردیده و یکبار سفر حج معظم نموده و از ولایات خلال آباد و بلخ را دیده است میگوید: (( وقتی برایم بخوام در ریشی سرتا با بسام یکم متر که بگلی کافس است)) او ۲۳ کیلوگرام وزن داشته نمبر پختن (۱۲) است - در مورد از و اجس میگوید (( تا زمانی که کسی متناسب با قد خود پیدا نکند عروس نمیکنم )) به امید آنروز که جنین دوشیزه آید - آل حاجی صاحب پیداشود و در تغییر آن زود تریده نیاید - سراغ دیگرفسند کوتاه ها را میگیریم -

یکی از شناخته شده کوتاه های شعرما هم آقای غلام سخی افشار اند - ایشان مدیروس ریاست تأمین احتیاجات استند - نهایت خوش برخورد - صمیمی و شوخ مشرب - غلام سخی میگوید: (( من حقیقی ام متجاوز ۴۷ سال است )) و چگونه شوخی ادامه میدهند: (( تازه حال یکبار از و اج نموده ام - شکر الحمد لله نمره از و اجم شمر - فرزند بلند قد مانند مادرشان است )) - همکاران همه به او احترام قایل اند - زیاد دوست دارند - قد غلام سخی را که اندازه گرفتیم به پدم اندازه - قدش از یکمتر و پنج سانتی تجاوز نمیکند - نمبر سیاهی آقای غلام سخی سه نمره میباشند - دستا من نیز کوچک اند - میگویند برادر مرحومی اس از اندام کاملاً نورمال برخوردار بوده - منیسر و بی از همکاران او میگوید: (( در مورد غلام سخی خان نظر عمسه همکاران مایکی است - تمام خوبی های دارد - کثر عصبان میسود - همیشه مزاق میکند زیاد تر از دیگران کار میکند ))

بی همکار دیگر میگویند: (( غلام سخی خان را اشتها زیاد است معادل به دو تاسه چند مانان میخورد )) - از غلام سخی میپرسم چه مشکل دارد: - (( من در همین جامعه مانند سایر هموطنانم زنده می دارم - با از اردن اطفال و جوانان و دختران عادی شده ام مشکلات فقط مشکلات نیست که در انگلیس همکاران ما است )) بقیه در ص ( ۶۳ )

# به دنبال افتخادها

## به لب حرف و به دل فریاد دارم

## رخ تو خاطر نامشاد دارم

### دروازه‌های رادیو تلویزیون بروی فرهاد دریا بسته نخواهد بود

نغمه کنده: بیلابیل

ممکن است بتوان احساس استعداد را به نگین انگشتر زنده گسی مبدل کرد. علاتمند آن آوازه‌ها در ریاضی نامه‌های متعددی به اداره مجله، درباره او پرسش‌های مختلفی دارند، یکی از آنها خیر کنسرت هاپس می‌رسد، دیگری از سانسور فلان آهنگس، آن دیگری از مساحت و کار و بار و به همین گونه... این پرسش‌ها و شکیه بقیه در صفحه ۶۶

فرهاد دریا یک استعداد برجسته را می‌بیند که باید بتواند از کوره‌های دشارشش بگذرد و راه خود را به سوی آینده هرچه درخشان‌تر نماید. استعداد هاشورث ملی ما هستند، از این ثروت نمی‌توان به آسانی چشم پوشید. اما جامعه باید همانطور که استعداد‌های خود را حفظ می‌کند، همان‌سان باید آنرا میقل دهد. هرچه قدر که ممکن است، این استعداد را درجا پشان قرار دهد. و در آن صورت

کسانی که نه تنها آینده، برای او فایده نیستند، بلکه حتی از استعداد او نیز انکار می‌کنند. موافقین و مخالفین فرهاد دریا متعددند و هر یک چیزی برای گفتن دارند. در میان مخالفین او کسانی نیز هستند که او را به خود خواهد محکم می‌نمایند و بدین علت به استعداد هنری او نیز اربابی نمی‌گذارند. بهر حال، بخواهید برسید تا فرمان‌براره فرهاد دریا چیست؟ مجله سپا وون در چه

فرهاد دریا! این نام برای نس جوان ما آشناست. بسیاری هادرسیماي متواضع و صمیمی او یک استعداد فون - العاده را می‌بینند که نباید بتواند بیشتر از همقطاران - دست افتاده. موسیقی امروز ما را بگیرد. شاید هم ستاره باشد از تبار قافله سالاران هنر موسیقی که در آسمان موسیقی معاصر را روشنایی تازه ای بخشد. اما بعضی‌ها مخالف این نظریات اند، هستند



روزنامه استعداد

تهه كنده ح نر

# ك

## گدایان نیویارک خشن تر میشوند

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رگد را سر میهد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز زیرزمینی دیگر میروند. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رگد را سر میهد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز زیرزمینی دیگر میروند. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که



## معمورترین مردان و زنان



وقتی وردوی واسیلیان یکهدو د همین سالگرد خود را در شهر صنعتی لیناکال جشن گرفت، ثابت ساخت که در مناطق روستایی و شهری ارمنستان شوروی تعداد زیادی از مسن ترین اشخاص جهان وجود دارند. این خانم بیشترین وقت زندگی خود را به کار در یک فابریکه آن شهر گذراند و او اکنون زیاد از صد پسر و دختر، نواسه و کواسه دارد. با وجود سن پیشرفته، او از صحت خوب برخوردار است در کارهای خانه سعم میگیرد و از کواسه هایش مواظبت مینماید. حافظه اش بسیار خوب است و قدرت بینایی اش زیان ندیده تا اندازه ای که

میتواند بدون عینک بخواند و خیاطی کند. در ارمنستان شوروی چندین هزار اشخاص مسن و معمور زندگی می کنند که مطابق به آخرین آمار و ارقام دو سیم آنان رازبان تشکیل میدهد.

## علیه موجودیت سگ در شهر



ساکنان ریکیاویک اجازه ندانند که در شهرشان، جاییکه سه سال پیش برای نخستین بار سگ را آوردند، این حیوان وجود داشته باشد. همه پرسی که آیا موجودیت سگ در آن شهر اجازه داده شود یا نه یک هفته دوام یافت و نتایج نشان داد که دو سیم اهالی شهر مذکور مخالف نگهداشت سگ هستند. پنجاه سال پیش در ایسلند سگ را از آن جزیره بیرون راندند که این وضع تا سه سال پیش ادامه داشت.

ریکیاویک ۱۰۰۰۰ جمعیت دارد و آنها بخود می بالند که در جهان از نظر آلودگی محیط کمترین مشک را دارند.

سال زود ترمیمرند. آنانیکه همراه سگرت کشان زندگی می کنند به خطر ابتلا به سرطانی شش روبرو هستند و این خطر در بین آنان ۵۰ درصد زیاد تر از اشخاصی است که در محیط عاری از دود سگرت بسر میبرند. یکی از راههای مبارزه از نظر کارشناسان مذکور این است که سگرت کشان پیشنهادهای سفارش شود جاییکه اشخاص غیر معتاد به سگرت باشند از دود کردن سگرت دوری جویند. به معنای دین سگرت کشک شود از اینها دست کشند. توجه بیشتر به نوجوانان عطف شود تا به سگرت عادت نکنند بلند بردن بهای تنباکو سگرت از سوی حکومت مربوط اقدام دیگری است که کارشناسان مذکور کاربرد آنرا توصیه کرده اند.

امریکایی را بخود معطوف داشت. والتر همدن سن که ۴۲ سال دارد از یارک است و طی ۱۸ سال گذشته برای اولین بار به راه رفتن شروع کرد، زیرا باهای او نمیتوانست وزن بدن اش را که به ۴۵۰ کیلوگرم میرسد بردارد. در یازده ماه گذشته همدن توانست زیاد از ۲۱۷ کیلو وزن خود را بکاهد و این معجزه فقط با رعایت یک رژیم ساده غذایی دست داد است. همدن زیاد تر روزها را با نوشیدن آب بسر میرساند و هفته دو بار سیب باغذایی که از سیب و سیب ساخته شده صرف مینماید. این تهرمان وزن میگیرد در نظر دارد وزن خود را به ۸۲-۸۰ کیلوگرم کاهش دهد و بعد به سفر و سیاحت برود از آنجا که نصف عمر خود را در منزل سپری کرده است.

## مرد عظیم الجثه که نخستین بار قدم زد



۱۲۰ کارشناس و پزشک از سی کشور جهان سترا تری تازه را در مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آورتر و خطرناک تر از مصرف ایدس است. آنها در کنفرانس در یاد آور شد که تعداد راریا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن میمیرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند. گرچه شرکت های مولده سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۲۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند. در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میآیند. دکتر مارتین راوازشفاخانه کنگ کراس لندن میگوید سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتاد نیستند ۱۰ تا ۱۵

# ک

# ک

## ستراتژی جدید مبارزه ضد سگرت

به دزدی پول بکسر معروف جهان سهیم شده است. در صورت دعوی که در محکمه فدرال نیویارک ارایه شده مضمون منتشره در نیویارک است بتاریخ ۷ نومبر احقانه، ریاکارانه و بی پایه و اساس خوانده شده است. این صورت دعوا آخرین دعوا بر خورد های حقوقی میان این زن و شوهر است که در حال جدایی قرار دارند. وکیل دعوای مایک تیون - ادعای رویین گیفتز را دروغ و اشتباه برای این اکترس خوانده است.

معبود زیرزمینی یک معبد قدیمی زیرزمینی بود ای هادرتز یکی قریه سیرام (قزاقستان شوروی) از زیر خاک آشکار شده است. بلند و زریکته در اطراف این قریه مشغول کار بود به رهرو این ساختمان زیرزمینی که گنبد ها و روان های آن هنوز با برجاست برخورد. از نظر دانشمندان، این معبد هزار سال قبل مورد استفاده بوده است. از قریه سیرام در سه هفته بعد از کشف و اسناد چینی های باحث شهریکه (در کناره رود سیپینگ) قرار داشته نام برده شده است. قلعه ای با برج و بارو در همین شهر موقعیت داشته که در راه ابریشم که هند را با چین از طریق آسیای میانه در اوایل نرون وسطی اتصال میداده از شهرت خاص برخوردار بوده است. در سیرام امروزی هشتاد و نسر تاریخی ثبت شده است.

## اقامه دعوی خانم علیه شوهر

روبین گیفتز هنرمند سینما و خانم مایک تیون که میخواهد ازین تهرمان سنگین وزن بکس جهان طلاق بگیرد علیه او اقامه دعوا کرده است. به عقیده این خانم مایک تیون در نشر مقاله ای دست داشته که در آن رویین گیفتز

# مینه دانشان په ژوندانه کی

بشپړې د خپل فرور شاه پتوي له شوره پکې او متقابله نینه د اول احساس له مننه وړي . . .  
 (( د یوالونه نړوي او د وجود ونډو له یومسای کېدو وڅخه یواحد وجود منع نه راغی .  
 طبیعت انسان یوازي ژوند کولو ته نه دي جوړ کړي لکه چې انسان گډو کوښښونو او هڅو ته اړتیا لري متدن خلک نشي کولی د عشق پرته خپله جنسي فریزه لکه څنگه چې باید ارضایي کړي او ترهښي پوري چې نارینه اوښمه دواړه په ټوله مانا په دې ارتباط وارد نشي د اغیزه نه اړخاگنيزي .

راسل عقیده لري چې هغه کسانو چې د عشق خوږ اولور صمیمیت نه وي احساس کړي په حقیقت کې د ژوند له ډیرو خوږو وښایانو محروم دي او په دې شک نشته که د عشق نشتوالی اگاهانه احساس نه کړي نو په ناخبره توگه یې احساسوي او د دې - جريان ترخې ملائې انسان کېږي ، ظلم او فحش په رابولي پخني عشق ته مناسب چاپېريال د توليدو هانوله نظره لري نه دي اړکه له بامه لري پاتې شي نراوښمه په ونه کړای شي خپلې طبيعې وړي ته ورسيزي زياتره نارینه اوښمې چې په ژوند کې له مناسبو شرايطو وڅخه برخمن وي په ژوند کې له ماطفې سره گډ عشق احساسوي خو په تجربې کسانو ته د جنسي جاذبې له مخې مشکل کار دي - مثلاً دغه پېښه په نجونو کې لږ ښه سختو - شرايطو کې رول شوي وي صدق کوي که وفوار ويوې نجلې ته ترهغه پوري چې مېر ه کوي پاکره پاتې شي نو هڅو ته لږ څه مشکله خبره ده او علت هم د دې چې ناخبرې پکې اغیزه لري او دغه ډول وادونه هم ښه نتيجه نه لري .

پروتراند راسل زياتوي چې عشق چټکه انې پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنيانو په باب د ويره مخه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تي پېرکوي له دې امله ده چې عشق کوم مستقل شتمن نه دي او د نسل د پرمختگ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارينه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او مير بايد له کوچني سره مينه ولري د جنسي اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلې موازېنولو لار و او هغه د دې چې د کوچنيانو د کورساتو په خاطر بايد له مينو تېرو ډډه وشي .



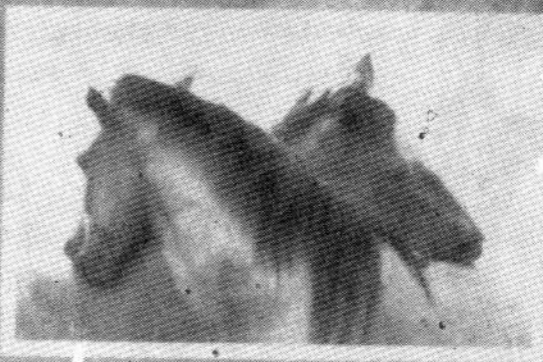
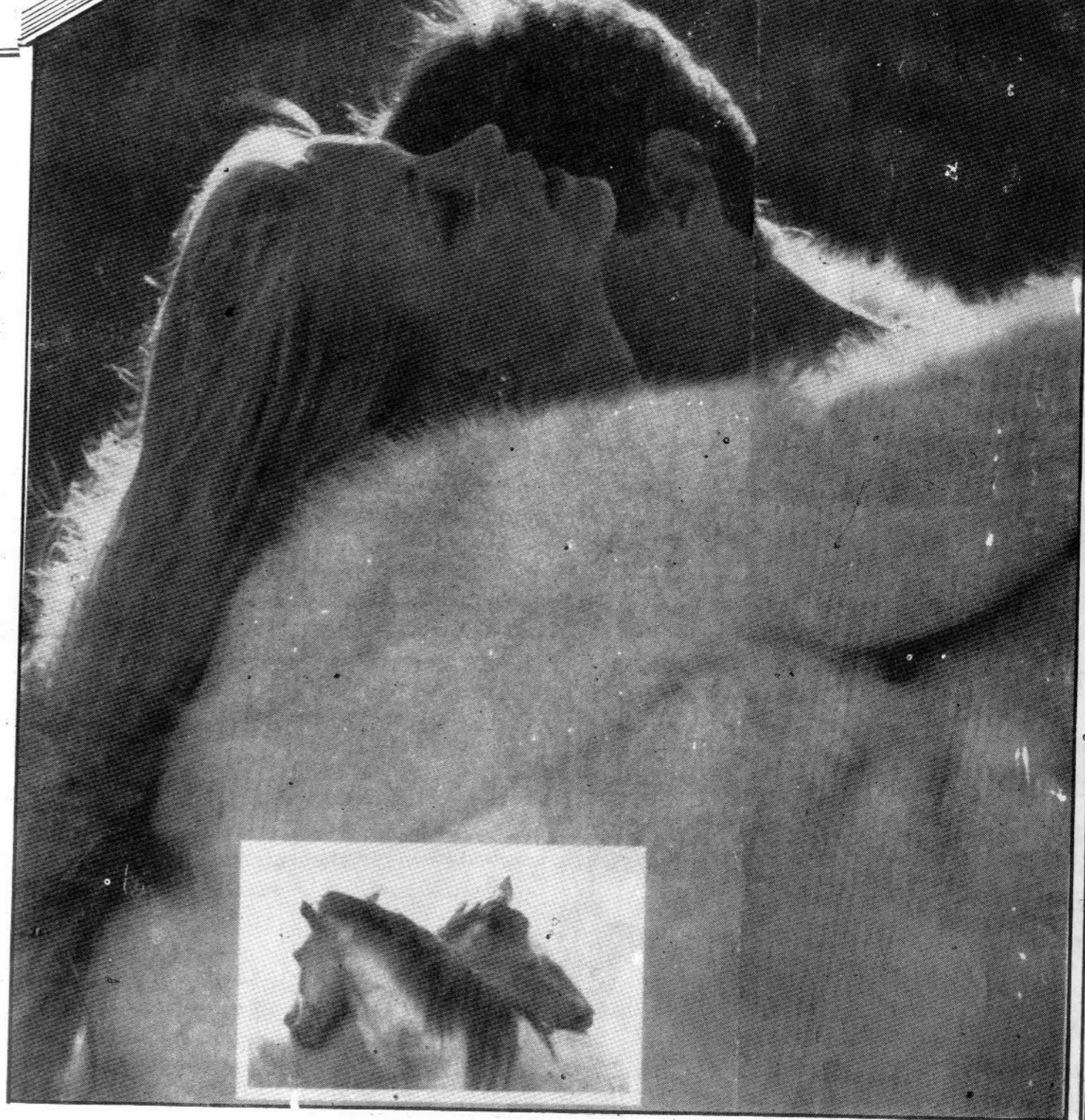
د ژوندانه د راسل په نظر

راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسونه ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحي اوجسې اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملگري دي . داسې احساس چې لکه د وانگر د موسيقي په يوه پارچه کې بيان شوي او ((ترسيان وايږوه)) نومېږي . د زياتو ښه وارانېنه له تجربو سره مطابقت لري .

راسل عقیده لري چې داسې څه په ډير لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبيولوي خوښه اروپايي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په سمبولونو کې زيات او په سمبولونو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبيعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عمنې پوري اړه لري . د مثال په توگه په چين کې د اېښه لږه ده .

په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانتيک فورمېنگ اړخ پورې اړه لري چې ته گوته نېسي وايې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ويره اغيزمن نند ي بلکې چې ((عقل)) په رواني لحاظ ناوړه نتيجې هم لري . هغه وايي :  
 مذهب جنگ او عشق د انساني ژوندانه د دې -  
 غيرعقلې فعاليتونه دي . د ادري وار ه د عقل له -  
 د ايزي بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د -  
 عقل ضد نه دي . يو محقول او منطقي سر ي کولسې -  
 شي په محقول ډول له هغه گټه واخلي .  
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر -  
 د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -  
 پريالټيوته دي . په امريکا کې خلک په دې عقیده -  
 دي چې بايد اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه -  
 کې عشق د پرمختگ شي ، او که داسې وشي نو هغه -  
 سر ي په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعد ي -  
 برخه کې هم تعادل ته اړه ده .

راسل يادونه کوي چې عشق د جنسي نژدېوالي څخه ډير پرترو او وچت عمل دي . د يوازې -  
 څخه د تېښتي يوه وسيله ده . چې د ښه وارانېنمرو -  
 په ژوند کې سپوري اچولې دي . زياتره خلک د -  
 چاپېريال د سر ښت او پورنگ والي څخه تېښتي اوله -  
 دې امله تشوېش کوي . خلک د مينې وړي دي او -  
 هم د اتنده ده . چې نارينه يې د قهر ارضاب او



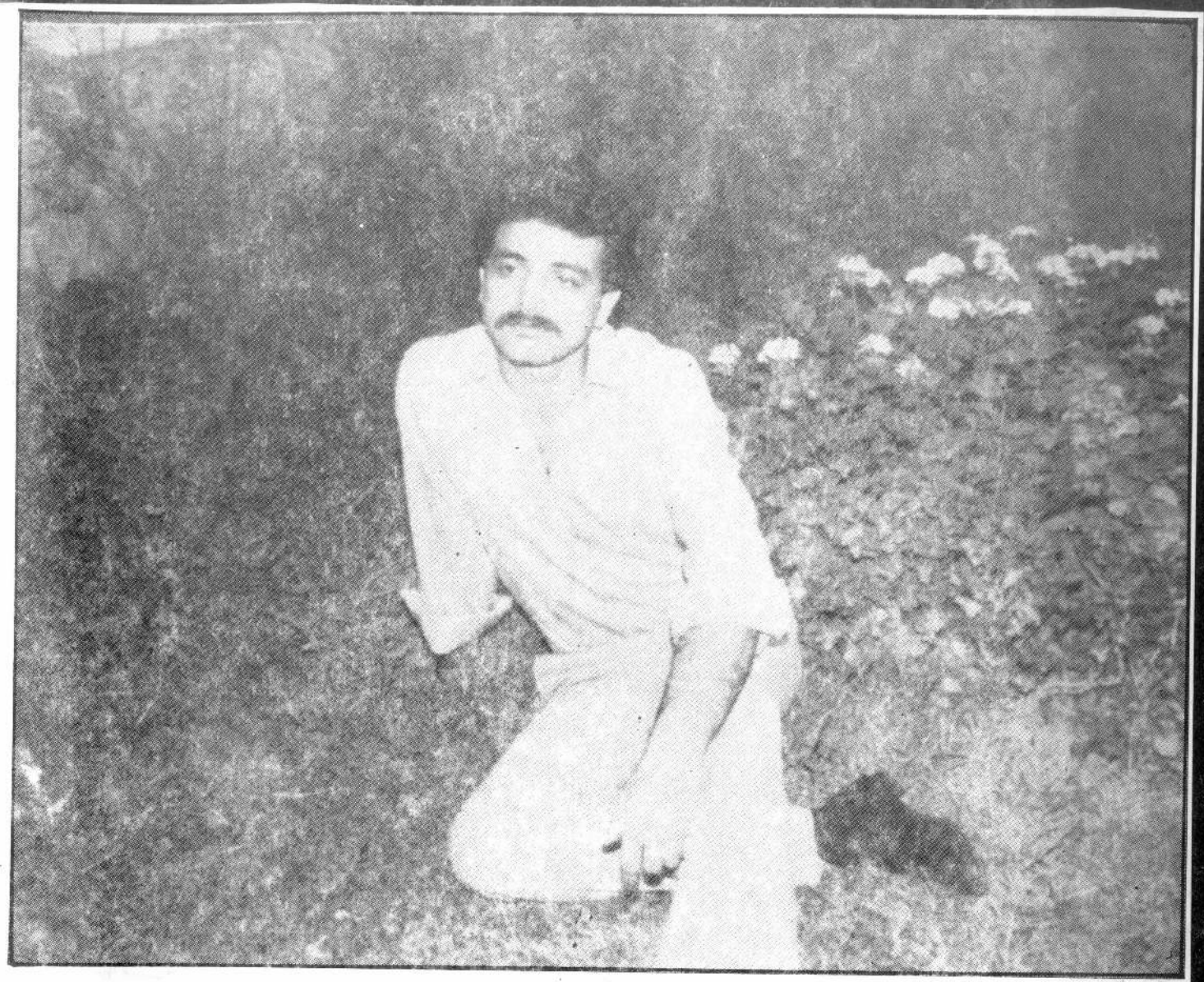


حضورند ارد تا اخبار را بخوانند  
مدیر صاحب هر قدر ته و بالانظر  
اند از می کند کسی را نمی یابند  
از سر مجبوری عبد الله نعم را که  
هنوز نطق شناخته شده پی  
نیست در حالی موهظف به خوانش  
اخبار آن ساعت می کند که درست  
مدت ۳۰ ثانیه به نشر آن باقی  
است. عبد الله اخبار را شایسته  
باد لهره و احساس گنگی که  
نمیداند خوشی است یا غم  
میخواند. وقتی نفس راحت می کشد  
همه برایش تبریک میگویند.  
تصادف دوم اینطور واقع  
می شود که تصمیم گرفته اند یک عده  
نطاقان اخبار خوان تلویزیون  
رانقطه برای رادیو بنگارند  
و چهره های جدیدی را از طریق  
تلویزیون معرفی دارند. و همین  
بقیه در صفحه (۱۴)

روزیکنبه یکی از روزهای ماه  
جوز است. ساعت ۸ صبح است که  
ایشان میکرونون نشر مستقیم قرار  
میگیرند. چراغ استند بیروشن  
می شود و او در حالیکه تمام  
حواش را بالای متن اخبار معطوف  
داشته آغاز می کند. معمول است  
تا در ابتدا تاریخ روز را معرفی  
دارند. او بدون کوچکترین مکشی  
می خواند: امروز جمعه تاریخ ۰۰۰  
ماه حمل سال ۰۰۰ مصادف ۰۰۰  
و همینطور ادامه میدهد. هنوز  
اخبار ختم نشده که یادداشتی  
برایش میرسد که در آن ذکر شده  
بود امروز جمعه نه بلکه یکشنبه  
است. گویند: تازه نفس به  
اصطلاح تصحیح ضروری را اجرا  
کرده و در ختم میگوید: با عرض  
معذرت امروز یکشنبه تاریخ ۰۰۰  
ماه حمل سال ۰۰۰ است.  
وقتی از استند بیرون می شود  
متوجه این میسازند که برای بار  
دوم هم اشتباه کرده است.  
این روزی که از خالره ترین  
روزهای دوران نطقی عبد الله  
نعم بود.  
دو تصادف جالب برای عبد الله  
نعم اتفاق می افتد که سیرکسار  
او را در بخش نطقی تعیین می دارد.  
یکروز هم در حالیکه دقایق کوتاهی  
برای نشر اخبار باقیست، نطقی

# سخنانی با عبد الله رادیو تلویزیون

مباحثه از تلهویندیو



عبد الله نعم یکی از روزها یکشنبه را جمعه و ماه جوزا را حمل گفت

# صدای مردم و بیان خود

# درد ملیزهای سیاست



مجله سپاهین با نشر این مقاله  
بسی آنکه وارد سیاست  
شود، مطالب دلچسپ  
و جهان سیاست را برای خواننده  
گمان آرد که میدارد. امید داریم  
در همین شماره علاقه‌مندان در زمینه  
سیاست را با این  
رسانند.

## برنامه ریزی عمومی

وس خواهد و وسایل تولید به جای  
ملک فرد، ملک جامعه شود.  
اگر این خواسته جنبه مطلق پیدا  
کند، به جای آنکه مالکیت فردی  
تعداد کم و وسایل تولید کارخانه  
های بزرگ از میان برداشته شود  
الغای مالکیت فردی در مورد  
همه اموال و همه وسایل زندگی  
اشخاص که محیط زندگی آنها  
را تشکیل می‌دهد، و در مورد

کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) فیلسوف شهیر  
آلمانیست که سیاست‌المانی این مطالب را  
در حدود ۱۸۴۶ میلادی یعنی در زمان  
نوشتن کتابش از سوسیالیسم پیش از  
یک نمونه و آنهم دچار اشتباهات استالین  
وجود نداشته است. اما اکنون برخی از این مسایل  
از دیدگاه‌های تازه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرند.  
مطالعه این مطلب برای خواننده گان دلچسپ خواهد  
بود.

مسکن و آثار روحی و معنوی که برای  
انفراد و خانواده‌ها به منزله قرارگاه  
هستی و زندگی است، و فرد  
نیروی جنبش‌زنده‌گی خود را  
از آنها کسب می‌کند، چهره‌ها  
و ماهیت خود را در آنها منعکس  
می‌سازد و بلوغ می‌کند؛ و این  
بدین معنی است که در نهایت شخصی  
هر فردی باید ایستادگی می‌شود و شرایط  
ادامه تحول تاریخی هستیش  
ناجود می‌گردد.

سوسیالیسم که بصورت کمونیزم  
قابل تا به حدی است و تاچه حد از اساسا  
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف  
نحوه زندگی ناشی از آنهاست  
رسیدن به عدالت تنها از راه  
کمی و محاسبه ممکن نیست. از این  
گذشته، در حوزه اختلاف‌های  
کیفی، عدالت وظیفه‌هاست.  
کراه رسیدن به آن‌ها امکان ندارد.  
سوسیالیسم در برابر فردگرایی  
قد برافراخته است و از جامعه  
در مقابل سودجویی فردی و خود  
خواهی فرد و هوادوستی فردی  
حمایت می‌کند. اگر این تقابلی  
جامعه و فرد، مطلق انگاشته  
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.  
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد  
به همه افراد آدمی امکان دهد  
که به شخصیت خود تحقق  
بخشند.

سوسیالیسم بالبیرونیسم  
مخالف است و می‌خواهد امور  
انسانی - به جای آنکه در میدان  
رقابت آزاد و بازار آزاد تابع  
بازی و عمل و عمل نیروه‌ها  
باشد، و در برابر فقر و بختی  
بی‌احتیاجی نشان دهد. از راه  
برنامه‌ریزی نظم بیاید مطلق  
انگاشتی این خواسته بدین  
معنی است که به جای برنامه  
بقیه در صفحه (۷۳)

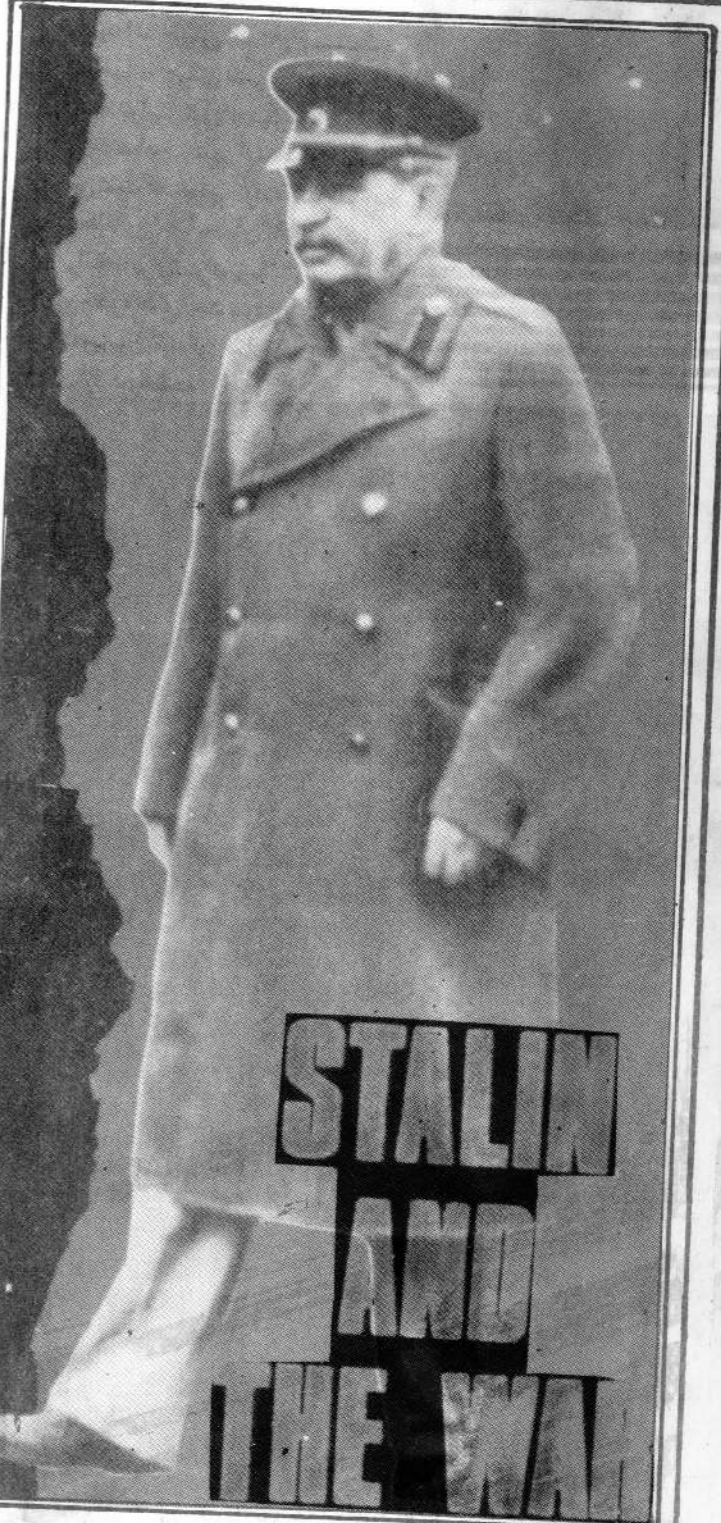
سوسیالیسم که بصورت کمونیزم  
قابل تا به حدی است و تاچه حد از اساسا  
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف  
نحوه زندگی ناشی از آنهاست  
رسیدن به عدالت تنها از راه  
کمی و محاسبه ممکن نیست. از این  
گذشته، در حوزه اختلاف‌های  
کیفی، عدالت وظیفه‌هاست.  
کراه رسیدن به آن‌ها امکان ندارد.  
سوسیالیسم در برابر فردگرایی  
قد برافراخته است و از جامعه  
در مقابل سودجویی فردی و خود  
خواهی فرد و هوادوستی فردی  
حمایت می‌کند. اگر این تقابلی  
جامعه و فرد، مطلق انگاشته  
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.  
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد  
به همه افراد آدمی امکان دهد  
که به شخصیت خود تحقق  
بخشند.  
سوسیالیسم با سرمایه‌داری  
(کاپیتالیسم) مخالف است



قلند اد کرد. قدرت شوروی، اداره  
حزبی و اقتصادی روی اصول  
و موازین وفاداری به رهبر  
به پیش‌میرت و رشد می‌کند.  
با ارائه شرح مختصر در باره  
این مقاله به شرح چنین بنظر  
خواهد آمد که ستایش شخصیت  
ستالین بدون اندک مقاومت  
بمیان آمد و راهش را به اساسی  
باز کرد. این از واقعیت‌هاست که در  
است. گارد سابق حزب که از  
آزمون مبارزات شوروی و نهایتاً  
مخفی موفقتان به رانده و همیشه  
سلطنت استبدادی تزارها گانه  
مبارزه کرده بود، با تمام قدرت  
علیه این پدیده ضد حزبی و ضد  
ناجود می‌سازد. آیا این مساله  
بقیه در صفحه (۸۸)

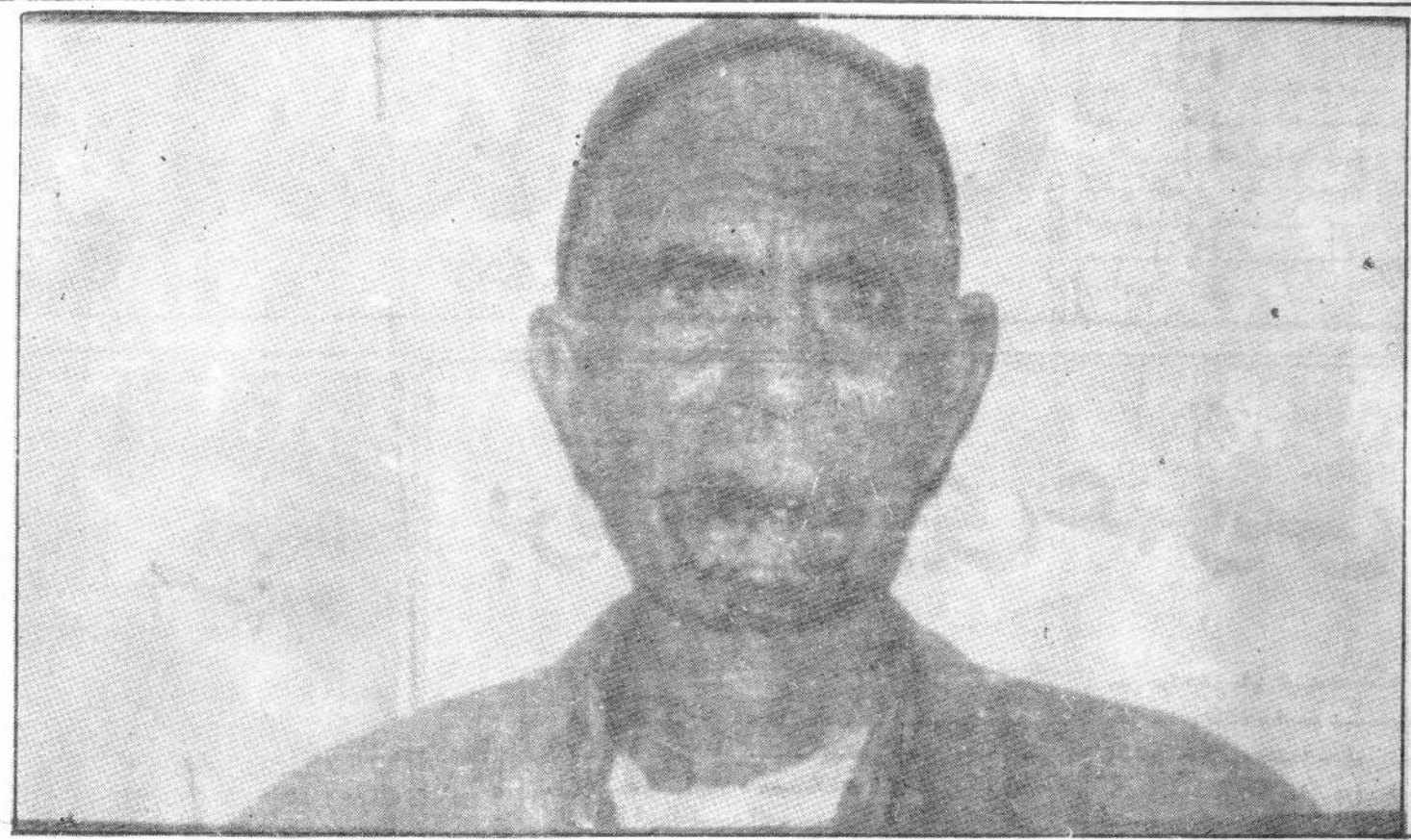
## سوتالین و دوران حزبی

ترجمه از مجله سوتالین



همینکه درباره پرستش  
شخصیت ستالین حرف می‌زنیم  
نه تنها ستایش بی حد و حصر  
و منزلت معبود رساندن رهبری  
را با قدرت مطلقه بیاد می‌آوریم  
بلکه یاد می‌آوریم از رفاهاسیون روابط  
اجتماعی، اقتصادی در یک کشور  
سوسیالیستی و استقرار رژیم  
با قدرت فردی که روی قدرت  
مطلقه و عدم مراعات قانون استوار  
بوده در ده‌ها مازنده می‌شود.  
ستالین با احراز است منشی  
عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست  
اتحاد شوروی تمام قدرت را در  
دست خود گرفت. در واقعیت امر،  
پست و انتخابی بود و طبق اصول  
حزبی و موازین اخلاقی نظریات  
او بعنوان منشی عمومی می‌توانست  
مورد اعتراض و مناقشه واقع شود  
ولی واقعیت امر چنان بود که  
ستالین هیچ‌گونه اختلاف عقیده  
را تحمل نمی‌کرد. ستالین  
اختلافات و تناقضات کاملاً  
طبیعی را که از شاخص‌های نظری  
مشترک سرچشمه می‌گرفت،  
نمی‌توانست ببیند و این افراد  
را بوسیله مناقشه و منطق نه بلکه  
از طریق فشار قدرت فردی از سر  
راه خود دور ساخت.  
ستالین بعد از احراز قدرت -  
بزودی روش رهبری جمعی‌نشین  
را کنار گذاشت و در مورد مسایل  
مهم و مهم سیاسی، اقتصاد و  
و نظامی صرف شخص خود تصمیم  
می‌گرفت. او خود را از حزب  
و کمیته مرکزی آن بالاتر قرار داد،  
از کنترل و نظارت آنها کار گرفت  
و خود را رهبری از هرگونه انتقاد





وزارتگر ظاهر ایچ

**نزد آفانی که عادت به نصور دارند تاکنون ۶ واقعه سرطان در افغانستان در تجربه یک دوکتور دیده شده است**

چندی پیش آگاهی یافتیم که شخصی در اثر استفاده زیاد نصور، به مرض سرطان مبتلا شده است و در سوزیس ستوما تولوژی شفای آن میوند تحت معالجه قرار دارند.

جهت آگاهی خواننده گان گرامی و دوکتور عبدالغفور قادی امر د بیمارستان ستوما تولوژی آن - شفاخانه، در این زمینه به پرسش های گزارشگر بخش علمی مجله پاسخ رایج نموده اند که با هم میخوانیم:

بومیانی چه اصلی، شما تشخیص گذارده اید که بیمارستان معاب سرطان است؟

تشخیص اینگونه واقعات

د شوارنیست، امراض و علائم مرض ونتیجه معاینات بتالوژی تشخیص را وضع می کند.

چگونه میتوانید ثابت بسازید که علت بیماری سرطان نزد مرض شما، نصور بوده است؟

نخست باید عرض کنم که این اولین واقعه نیست که ما مشاهده میکنیم، در حدود ۲۶ واقعه وخیم و ۲۸ واقعه خفیف سرطان زبان، لب و بیړه را خودم دیده و حتی عملیات کرده ام.

ثانیاً باید خاطر نشان ساخت که در مریضان که سال مثلاً بالاتر از سن ۴۵ ساله که مدت دوام داروبه مقدار زیاد نصور کشیده باشند این مرض به وجود

می آید، مثلاً همین مریض علی (عبدالله ولد منصور) که ۵۵ - ساله است، از مدت ۳۰ سال بدینسو عادت به نصور داشته روزانه بیش ۲-۳ قطسی را استفاده میکرد است.

لذا توضیح بفرمایید که نصور به چه ترتیب زمینه را برای تولید سرطان آماده می سازد؟

در ترکیب نصور علاوه بر مواد دیگر، دو جزء مهم یعنی چوبنشته و تیبیاکو شامل می باشد. این دو ماده نیکسوتیزابیت لعاب دهن را که در حدود (۱۶۷) است تغییر میدهد و زمینه را برای تکثیر میکروب ها مساعد میسازد و از جانی باعث تخریب و شایه ریده گی غشای مخاطی دهن می شود، همین شایه گی به مرور زمان زیاد شده سوزش و آلاخه مرگ حشرات مربوط را بار می آورد که در اثر استعمال مداوم و زیاد نصور، این تیبیره مرضی بیترتیب کرده، شایه گی و زخم حاصل شده به خیانت تحول میکند و سرطان را به وجود می آورد.

نتیجه تدابیر این مریضان چگونه است؟

خودتان بهتر میدانید که سرطان - این مرض کشنده - تدابیر ندارد.

معالجه ما شاید چند ماهی بتواند حیات مریض را تمدید کند و پس

بهر نصور دهنی است برای حیات انسانها؟

کاملاً همینطور است.

راه های جلوگیری و پزایش از این مرض خطرناک کدام است؟

بهرترین راه جلوگیری از

معاب شدن به مرض همانا ترک نصور است. ثانیاً که عادت به نصور دارند نمی توانند آنرا ترک کنند، باید به خاطر نجات از سرطان طوری عمل نمایند که فاصله بین دو بار نصور انداختن را زیاد بسازند و هم حفظ الصحه دهن و دندان را مراعات کنند، یعنی هر بار که نصور شانرا سف کردند، باید دهن و دندان را خوب بشویند و تا ۵ الی ۶ ساعت بعد نصور نگیرند.

یعنی روزانه از ۲ تا ۳ بار باید زیاد تر نصور نیندازند و هم آنرا مدت زیاد زیر زبان نگذارد نکند.

علاوه بر سرطان زبان و لب، چه امراض دیگران نصور به وجود آمده میتواند؟

بلی، طوری که بیشتر گفتم در اثر استفاده این ماده مخرب که در ترکیب آن جونه شامل است تیزابیت لعاب دهن تغییر کرده میکروب ها در آنجا تکثیر میکند. بناً امراض گوناگون مثل التهاب بیړه، لث شدن دندان، افتییدن دندان، امراض عمومی از قبیل اذات فلیسی (میوکار دیت، اندو-کار دیت)، التهاب مفاصل التهاب معده، امراض گرده و اذات سیستم عصبی مرکزی و دماغ به وجود آمده میتواند.

آخرین سخن تان؟

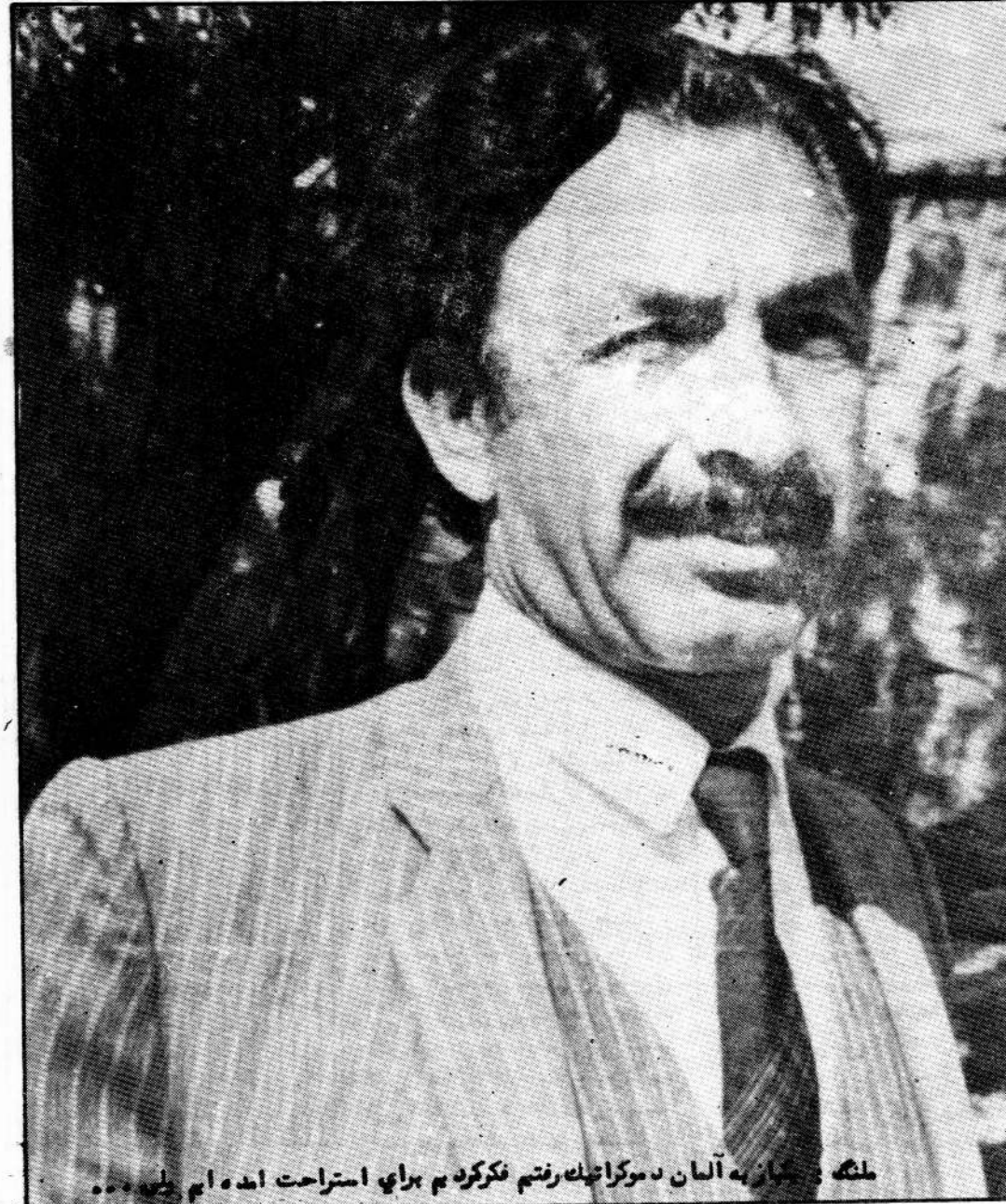
آخرین سخن اینست که انسانها باید به خاطر دوری از مرگ از نصور دوری کنند، زیرا زنده گی شیرین است و نباید به دست خود، این شیرینی را با تلخی نصور برای همیشه از بین برد و عزیزانی را در سوگ نشانند.



# نصور سبب سرطان زبان گردید

# سجده طرایی

# افغانان



واين بزرگترین دستاورد هنري لم  
محسوب میشود ؟  
- : ضمن کارهاي هنري  
تان سفرهاي هم بخارج از کشور  
نموده ايد يا خير ؟  
- : بل من سفرهاي زيادي  
در خارج از کشور براي اجرائي  
کنسرت ها داشته ام. از جمله  
به کشورهای بنگله ديش، هند،  
اتحاد شوروي، چکوسلواکيا،  
المان دموکراتيک، سه چارماتيه  
پاکستان، ايران، چين رانم گرفته  
میتوانم .  
- جالب ترین ویر خاطره  
ترین سفرتان در کدام کشور جهان  
بوده ؟  
- جالب ترین سفر هنري لم  
در سال ۱۳۵۹ به المان دموکراتيک  
بوده که مادرين گروپ ۴ نفري  
بدون دانستن اينکه در کدام  
فستیوال موسيقي شرکت می کنیم  
بنام تفریح ويک دیدن از المان  
هانم انگشور شدیم در آنجا بود که  
دانستم هنرمندان افغانی را  
براي شرکت در فستیوال خواسته  
اند وما بدون کدام آماده گی قبلی  
خوب درخشیدیم و زياد هم تشويق  
شدیم که جالب ترین سفر  
از جمله همین سفر بوده است .  
اگرچه در هر کشور که کنسرت  
اجرا نمودم ام تا حدود معين تشويق  
وتحسين شده ام ولی در پايان  
همین فستیوال لقب (بنجه طلايی)  
بقیه در صفحه (۹۴)

ملنگ در تهران به آلمان دموکراتيک رفتيم فکر کردیم برای استراحت آمده ام ولی ...

صاحبه کننده : پلدا

## ملنگ نجرابی زیر بغلی نواز بی رقیب از کارهای هنری و خاطراتش قصه میکند

هنري ام به جز کاکام، رهنمای  
دیگری نداشتم ولی نواختن زیر  
بغلی را صرف در محافل فامیلی  
و شخصی خود ما وقتیکه کاکام  
می نواخت و من هنوز طفل خورده  
سال بودم با حیرت به  
انگستان اود تفریح شده و سرانجام  
توانستم روزی زیر بغلی بنوازم .  
- بزرگترین دست آورد  
هنري تان چه بوده است ؟  
- بهترین دستاورد  
هنري ام عبارت از: آموختن  
هلر، هنرمورد نظم برای شاگردانم  
میشد .  
یعنی خوشبختانه توانستم  
در مدت کارهاي هنري ام شا -  
گردانی داشته باشم . از جمله  
غلام محمد بسم رانم گرفته  
میتوانم .  
جای خوشبختی است اینکه  
مدت سه سال به این طرف  
من در لیسه موزیک تدریس میکنم

هزاران هزار گل دست رنگین  
وزیبا که سرایش را صیانه  
در بر داشت برهاند . . .  
در پايان همان فستیوال  
بود که زیر بغلی نواز با استعداد  
وی مثال افغانی با انتخاب  
لقب "بنجه طلايی" را که مردم  
نثارش نمودند کسب نمود .  
واما ملنگ کیست ؟ چه رمزي در -  
انگستان هنر آفرینش نهفته  
است که این همه شور و آفرینش و -  
دلها را گرم کند ؟ با پس  
برش ها به محل کارش رفتیم  
\*\*  
از آنجاییکه من آگاهی دارم  
شما نواختن زیر بغلی را از کاکام  
تان محمد اکرام خان در فامیل  
اموخته اید ، ایابه غیر از آنها  
رهنمائی کسی دیگری شعل راه  
هنر تان بوده یا خير ؟  
- خیر من در زمینه کارهاي

سکوت فضاي تالار را که  
در آن ۵۰۰۰ بیننده ام از بیسر  
وجوان و کودک منتظر آغاز  
کنسرت بودند ، صیانه در سر  
گرفته بود .  
بعد از اعلام آغاز کنسرت  
بوسیله اتانم زنها المانی  
ملنگ با سر انگشتان سحرآمیزش  
(زیر بغلی) را به نوازش در  
آورد. چنانکه دیوارهاي سنگی  
تالار به لرزه افتاد و هیچان  
وصف نابدیری بیننده ها را گرفت.  
صدای زیر بغلی که با بنجه هاي  
ملنگ چون ارکستري روان هزاران  
تن را تسخیر کرده بود ، در فضاي  
تالار می پیچید و باک زدنها  
همراهی میشد. ۵۰۰۰ نفر  
به باخاسته بودند و تک می زدند  
و شور بر می آوردند و هنرمند  
عزیز افغانی را برای ادامه کنسرت  
دعوت می نمودند . اما ملنگ دیگر  
قادر نبود که خودش را از میانه

هنرمندی که ۱۳  
طفل دارد، دوبار  
عدوسی ننموده و صد  
خارج کرد در داخل و

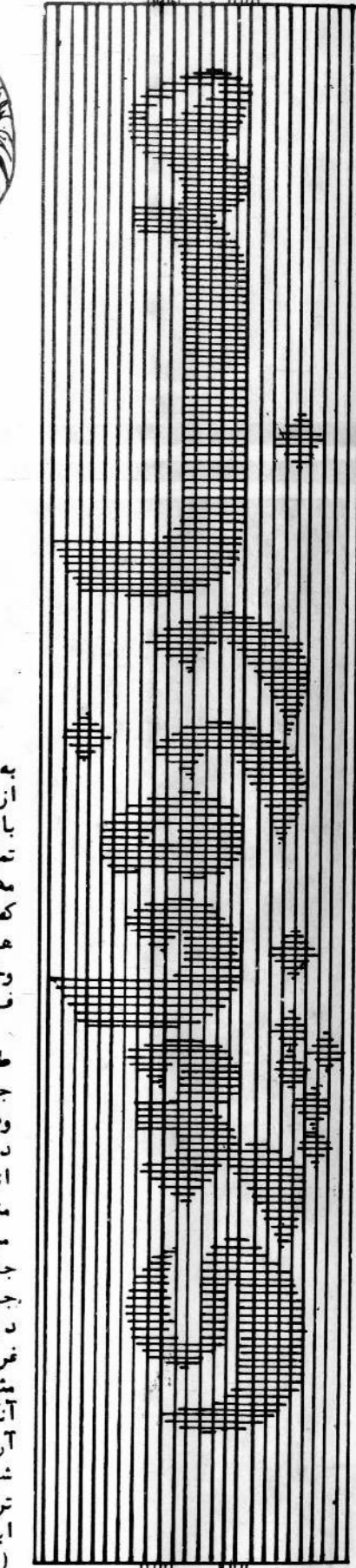
# هورمون‌های پیرایی

**آنانیکه در کشورهای پیشرفته زندگی دارند نسبت به آنها نیکه در کشورهای فقیر زیست دارند زیرا همزیست می‌کنند**

در میان عواملیکه سبب بحران در کار قلب میشود ، میتوان از - بلند ی اندازه کولوسترول - بلند ی فشارخون ، مرض شکر و تشنجات متواتر عصبی نام برد . همچنان عادات و آفات اجتماعی مانند تخمین یا استعمال دخانیات ، نوشیدن زیاد الکول و سیگار نادرست تغذیه را میتوان درین شمار آورد .

سال دو هزارم به نه میلیون نفر تقسیم نماید . عامل هورمونی :

نظریات علمای را در مورد عوامل مربوط به پیری باید فراموش نکرد . در جمله این عوامل یکی هم وراثت است که حیات انسان را طبعی ریزی مینماید . در تجربه های جدید ثابت گردیده که هورمون هادرمیان عواملیکه طول عمر انسان را تحدید مینماید رول عمده بازی میکند . طفل مذکر که امروز متولد میشود احتمال دارد هشتاد سال و طفل مؤنث شصت و سه سال عمر کند . یک عمده دانشمندان معتقد اند که هورمون های زنانه زنان را از خطراتیکه مرد هادردرجه اول با آن روبرو اند حمایت مینمایند . این خطرات که از امراض قلبی ناشی میشود در واقعیت زندگی تجلی نموده و یکی از عوامل عمده دشمنی با طول عمر است . به نظر بیولوژیست ها ، زنها میتوانند در صورت داشتن قلب خوب بیشتر از یکصد سال عمر نمایند . تکلیف های قلبی در اکثر موارد حد معین را برای زندهگی تعیین مینماید .



# دانشمندان میگویند...



نمایند . ولی در کشورهای عقب مانده و فقیر مسأله برعکس است . چون درین گونه کشورها مردم به علت عوامل مختلف پروسه عمر طولی را بیاموزد نمیتوانند . بعد از آنکه رول وراثت را در زندگی عمر انسان نیز یاد آوریم و به این موضوع هم اشاره میکنیم که امروز در اکثر کشورهای پیشرفته جهت رفع آثار پیری به استعمال و تزریق یک نوع مواد طبی در زیر جلد روی مبادرت میورزند . طبع امروز سهم عمده را در رفع نمودن مشکل انسان که در نتیجه پیری دامگیر انسان میشود ایفا نموده است .

دانشمندان از یک نوع پروتئین استفاده بعمل می آید که نقش آن در علاج پیری برای مدت دراز ثابت گردیده است . درین نوع معالجه هر هفته برای مدت نه ماه ماده مورد نظر ، در زیر جلد تزریق و بعداً ویتامین های لازمی به اندازه حاجت شخص به وی داده میشود . میتوان گفت که شرایط حیات بهتر و همچنان طب نوین امکا - نات انرا مهیا ساخته که بشر نسبت به قبل عمر طولانی را نصیب شود .

کشور	طول عمر	کشور	طول عمر	کشور	طول عمر
ژاپن	۷۴	اسرائیل	۷۳	ایران	۶۸
سوئد	۷۳	آلمان	۷۲	ایران	۶۸
کانادا	۷۲	فرانسه	۷۱	ایران	۶۸
ایالات متحده	۷۱	انگلستان	۷۰	ایران	۶۸
سوئیس	۷۰	ایتالیای شمالی	۶۹	ایران	۶۸
دانمارک	۶۹	ایتالیای جنوبی	۶۸	ایران	۶۸
آلمان غربی	۶۸	اسپانیا	۶۷	ایران	۶۸
سوئد	۶۷	فرانسه	۶۶	ایران	۶۸
ایالات متحده	۶۶	انگلستان	۶۵	ایران	۶۸
سوئیس	۶۵	ایتالیای شمالی	۶۴	ایران	۶۸
دانمارک	۶۴	ایتالیای جنوبی	۶۳	ایران	۶۸
آلمان غربی	۶۳	اسپانیا	۶۲	ایران	۶۸
سوئد	۶۲	فرانسه	۶۱	ایران	۶۸
ایالات متحده	۶۱	انگلستان	۶۰	ایران	۶۸
سوئیس	۶۰	ایتالیای شمالی	۵۹	ایران	۶۸
دانمارک	۵۹	ایتالیای جنوبی	۵۸	ایران	۶۸
آلمان غربی	۵۸	اسپانیا	۵۷	ایران	۶۸
سوئد	۵۷	فرانسه	۵۶	ایران	۶۸
ایالات متحده	۵۶	انگلستان	۵۵	ایران	۶۸
سوئیس	۵۵	ایتالیای شمالی	۵۴	ایران	۶۸
دانمارک	۵۴	ایتالیای جنوبی	۵۳	ایران	۶۸
آلمان غربی	۵۳	اسپانیا	۵۲	ایران	۶۸
سوئد	۵۲	فرانسه	۵۱	ایران	۶۸
ایالات متحده	۵۱	انگلستان	۵۰	ایران	۶۸
سوئیس	۵۰	ایتالیای شمالی	۴۹	ایران	۶۸
دانمارک	۴۹	ایتالیای جنوبی	۴۸	ایران	۶۸
آلمان غربی	۴۸	اسپانیا	۴۷	ایران	۶۸
سوئد	۴۷	فرانسه	۴۶	ایران	۶۸
ایالات متحده	۴۶	انگلستان	۴۵	ایران	۶۸
سوئیس	۴۵	ایتالیای شمالی	۴۴	ایران	۶۸
دانمارک	۴۴	ایتالیای جنوبی	۴۳	ایران	۶۸
آلمان غربی	۴۳	اسپانیا	۴۲	ایران	۶۸
سوئد	۴۲	فرانسه	۴۱	ایران	۶۸
ایالات متحده	۴۱	انگلستان	۴۰	ایران	۶۸
سوئیس	۴۰	ایتالیای شمالی	۳۹	ایران	۶۸
دانمارک	۳۹	ایتالیای جنوبی	۳۸	ایران	۶۸
آلمان غربی	۳۸	اسپانیا	۳۷	ایران	۶۸
سوئد	۳۷	فرانسه	۳۶	ایران	۶۸
ایالات متحده	۳۶	انگلستان	۳۵	ایران	۶۸
سوئیس	۳۵	ایتالیای شمالی	۳۴	ایران	۶۸
دانمارک	۳۴	ایتالیای جنوبی	۳۳	ایران	۶۸
آلمان غربی	۳۳	اسپانیا	۳۲	ایران	۶۸
سوئد	۳۲	فرانسه	۳۱	ایران	۶۸
ایالات متحده	۳۱	انگلستان	۳۰	ایران	۶۸
سوئیس	۳۰	ایتالیای شمالی	۲۹	ایران	۶۸
دانمارک	۲۹	ایتالیای جنوبی	۲۸	ایران	۶۸
آلمان غربی	۲۸	اسپانیا	۲۷	ایران	۶۸
سوئد	۲۷	فرانسه	۲۶	ایران	۶۸
ایالات متحده	۲۶	انگلستان	۲۵	ایران	۶۸
سوئیس	۲۵	ایتالیای شمالی	۲۴	ایران	۶۸
دانمارک	۲۴	ایتالیای جنوبی	۲۳	ایران	۶۸
آلمان غربی	۲۳	اسپانیا	۲۲	ایران	۶۸
سوئد	۲۲	فرانسه	۲۱	ایران	۶۸
ایالات متحده	۲۱	انگلستان	۲۰	ایران	۶۸
سوئیس	۲۰	ایتالیای شمالی	۱۹	ایران	۶۸
دانمارک	۱۹	ایتالیای جنوبی	۱۸	ایران	۶۸
آلمان غربی	۱۸	اسپانیا	۱۷	ایران	۶۸
سوئد	۱۷	فرانسه	۱۶	ایران	۶۸
ایالات متحده	۱۶	انگلستان	۱۵	ایران	۶۸
سوئیس	۱۵	ایتالیای شمالی	۱۴	ایران	۶۸
دانمارک	۱۴	ایتالیای جنوبی	۱۳	ایران	۶۸
آلمان غربی	۱۳	اسپانیا	۱۲	ایران	۶۸
سوئد	۱۲	فرانسه	۱۱	ایران	۶۸
ایالات متحده	۱۱	انگلستان	۱۰	ایران	۶۸
سوئیس	۱۰	ایتالیای شمالی	۹	ایران	۶۸
دانمارک	۹	ایتالیای جنوبی	۸	ایران	۶۸
آلمان غربی	۸	اسپانیا	۷	ایران	۶۸
سوئد	۷	فرانسه	۶	ایران	۶۸
ایالات متحده	۶	انگلستان	۵	ایران	۶۸
سوئیس	۵	ایتالیای شمالی	۴	ایران	۶۸
دانمارک	۴	ایتالیای جنوبی	۳	ایران	۶۸
آلمان غربی	۳	اسپانیا	۲	ایران	۶۸
سوئد	۲	فرانسه	۱	ایران	۶۸

پوي ښځي ترلاسه کول او د شهوتواضا نه وه . داسي تصور کولاي نه شي چې په لاتينه امريکا کې چې د خلکو خيال مونډمار تراوند لري په يوه اروپايي هنرمند کې څه جاد او شاعرانه احساسات پراته وي . د هغو په نظر يوه فرانسوي ښځه يې خپله پاريس اسپانوي ښځه يې لويل يا فرناطه د لمرهلو د ښتوکي د ملخو پلاري د اول ډول توضيحات زموږ د خلکو له پاره ډير تب جن رواني محرکات دي چې يونکي بدن يې په خپلويان ښودلوڼه کوي .

سه نيمه شپه وه چې د ۲۱۲ نيمبرکت وړونکي چې د شپي کالسي يې افوستي وو او د تکنونود خولي شاته يې له شگه فرمراي مستي وه اعلان کړه .

وړونکي ته د تولومترگي څکي شوي . هينو چيغې کړي چې ورو نكي څکي له دي چې د پردي شاته د چيپه لیتوسره ولاړ شي بايد د مستر پرخ وډ پزي چې تول يې وويني .

چاپو اب ورته کړ اوله انتظاره ډک سکوت پري حاکم وو .

پوه تماشاگر چې گڼه يې وړونکي ته د يوه نژدي وه په څنگل يې خپل کاروندي چې په ۲۱۲ چوکي ناست وو . رواه او پزړوسې له هماغه پورته کړ .

ولاړ شوي سر ي ډير قوي او په رنگه تور پوستي ورکه د (( اېنوس - د لري توت )) داسي و . د جنوبي امريکا لومړي پوځي تاحانو د ده په شمير کسان (( توره گناه )) بلله او ښي نري ښځي هم په دي نامه يا دوي . تور پوستي به ارامي له هماغه پورته شو . او په ډير مانت او ملنو وسره يې چې د تور پوستو هانگر نه ده د فرورته ډکه خندا پسې په شونډو وه او د جمعيت د ملنو ډوډو څخه يې هواب ورکس او قهدا په سره سينه پسې په بکس کې خپلې تکت ويلتو او بيا يې پيدا کړ شميري او توتي توتي يې کړ او د هغه توتي يې هوا ته د جمعيت پر سر وښکله .

د اکار د بخت او طالبو د کار نه منلو ښکاره او څرگنده ښه ده . خلکو باورته کاوه چې هغه به د اسپانيا د ډيرو ښکلو گلونو په سينه يښي چې لیتوياندي لاس وهلي وي .

خو هغه په خپلو مترگو وسره سره خپل عزم بيا تاکيد کړ خو څرگنده وه چې له خپلې کرکي او څنگان څخه يې خوند اخستو .

د تولو بندې نژاد ونوکري او د هغه د پلرونو ټولو رنجونو او محروميتونو چې د گميو په پټيزي سر يې له دنيا تللي وو . د هغه په تن او وجود کې لمبي وهلي .

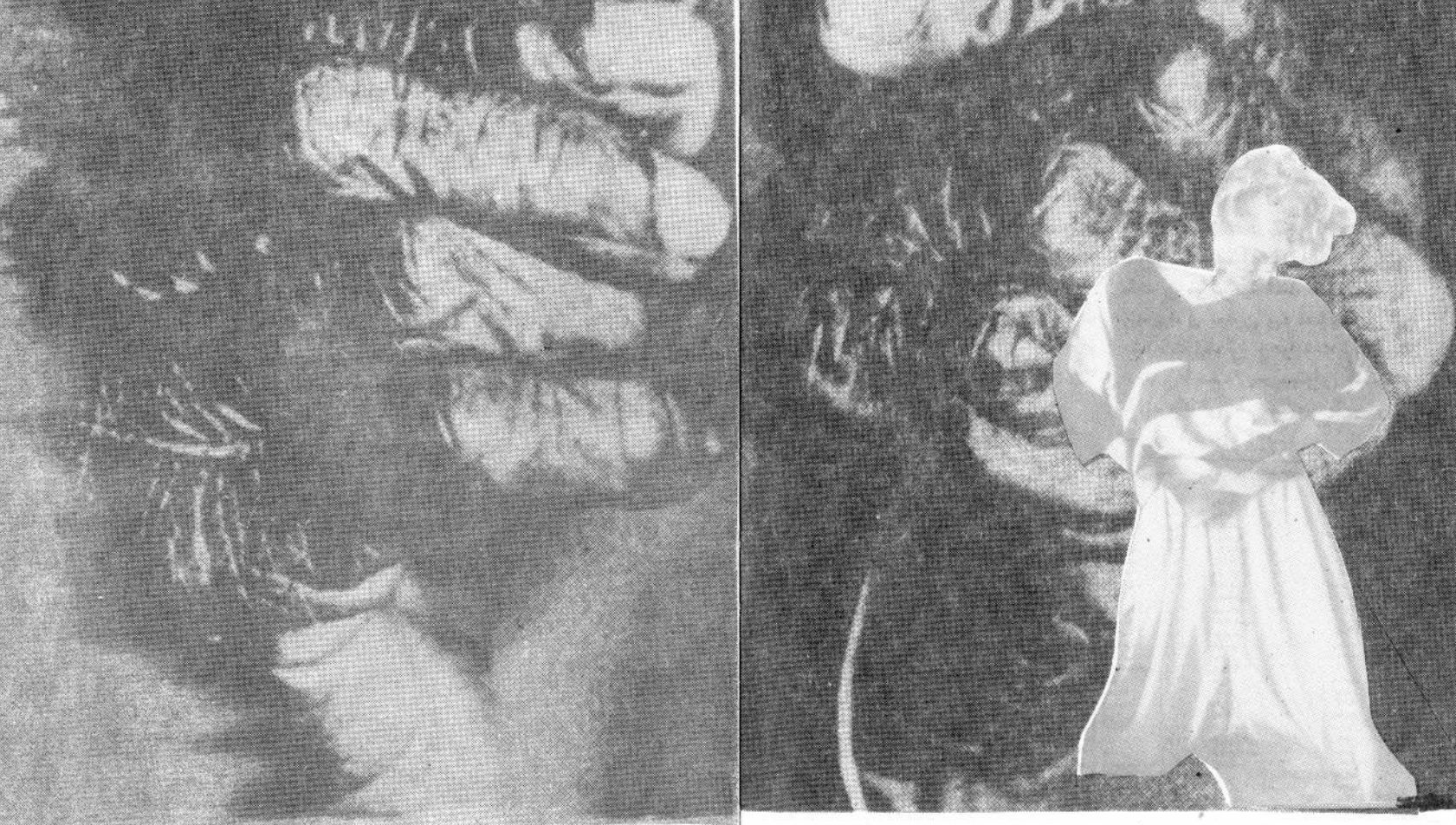
په داسي حال کې چې ټول سپين پوستي سر و نه چې په خيال شوق يې ليدل نفع يې تري کاوه د پوراويد له اور د هغه په توره او سکرو په ورته خبره کې لمبي کولې . وروسته په هماغه ډول چې چې لیتولاس په ملا اېښي و يوه اسپانيايي په تول قهراو غضب شوم او کرکي سره د هغه په لور تگ وکړ . خو تور پوستي خپلې اوزي پورته وه وړولسي او په باور او هانته په ارزښت قاپلېد وسره يې پرېکړه وکړه چې لسه هغه ننداره يې نه ووي .

خو د چيپه لیتوياندي ته اړه نه وه . تولو تماشا چيانو د تور پوستي په لور يرغل راوړ . او هغه يې د سختو لغتو او سوکا نولانه ي ونړو . چې هغه گوياد اسپانيا گلي نه غواړي دانه لس له فرايزونج اړ وي او هغه کوچني کوي .

يې محکمې اهدام . چاپاورته کاوه ان په متحد ه ايلاتوکي نابلک و . کسانو هلته هم هېڅکله تور پوستي په دي جنم چې په يوه سپين پوستي مېرمن له تيري کولو ډډه کوي سزا ورکوي .

خونم مات وروسته د هغکند په حال کې سر ي يې روغتون ته وروړ . چې لیتوله پاره قرهه کشي يې وماندوله او د نوموړي ننداره ي ښودلو د هماغې دنيا يې په ښودلو سره تاسوته نور حسمت نه درکوم .

# ديخت ازمويلو پوکت



ايا د اكيه مودمخه هم اوريدلې ده معمه نه ده . بيا به يې هم ووايم بركه پواخلاقي تكي ته يانه ده ووايم يوه رواني حالت ته گوته ښول دي .

يوه نخا گره چې چيپه لیتوي بلله پنهلس کاله د مخه ډيره ښکلې نخا گره وه . خود مادريد د ښاره د ود چې د ښخو په باب د ترکانسو په څير ذوق لري يعنې جافه او جمنه ښځه خوښه وي . چيپه لیتو د مد پچي د ائرونوس ته ورته وه نه د ميلو د اثر ته . يعنې د ملاند از مې د ري مندو او پولس انچه وه .

په ياد به موي چې چيپه لیتو او مبارا څرنگه ونخيد .

مخ به يې آسان ته راوړ ښو د گوټو په څوکو په نخيد ه او څنگ به له هماغه راپورته کيدل . شوره يې کاوه چې هغه يو واريان وي او هغې به هم د برښتي په څير چې له گناهونو به ډک ښارياندي را نازله شوې وي يوازي د پوي شيبې له پاره به يې خان ښود که د روميای چيپه لیتو نخا مونه وي ليدلې . نود وچو سيمو په مينه نه بو هيزي چې څه رنگه وي د هغې د روميای نخا يو ډول غريزي لويه وه چې د ليدونکو شعوت به يې لمسول او بيا به يې هغوي د شهوتوسه ښجوکي همداسي برښول . د ايراني ښنگانو په څير به چور ليد ه چې د اور سره لويې کوي . خو هېڅکله نه سوزي .

چيپه لیتو په لويديځ هند کې يعنې هغه هغې کې چې د اكيه په پېښه شوه نخا زده کړه . د (( خيتي )) نخا د بوروازانو يو ډول خپل منځي ننداري ته ورته وه . چيپه لیتوله دغه حرکت سره خپل خان . تاوه وله او د تپونو غورځول زياتول . تپونه يې ډير ښکلې برښيدل . تا به ويل چې له هغو ښکلې جام جوړ شي يا يوه جوړه کورتوته ورته وي چې د لاس را کښلو او نوازش وي . په دغه نخا کې د هغې شوخ او يې خوښه شال . د تپونو نخا خو هېڅ نه تعقيبوله او بيا به په يوه لنډه خونه هيريدونکي شيبه کې پري خواته فورجيد ه .

کله چې سر ي د چيپه لیتو په باب خبرې کوي له هماغه يې خانه شې او د دي تعجب نه کوي . ښکته چې په توله نري کې داسي ښځي نه پيدا کيږي چې نارينه له هغه ښه وپيژني .

يوخت چې کيواکي له يو هماغه بل ته تلله په يوه ننداره کې يې سر و نه په داسي ډول يې خوده کړه چې د هغې سره د ناستي له پاره يې پچه واچوله د اکار ډير عجيب برښيد ه نه په لاتينه امريکا کې چې هرڅه بخت او اطاعت سيارو . ان د پوي زړه وړونکي ښځي ښول .

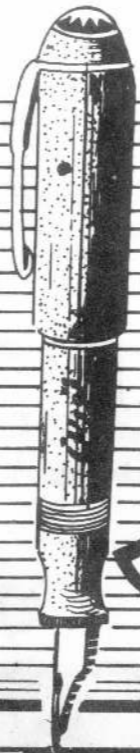
يوارد شاتوا وگيښو په دغه ليري جزيره کې يوه شپه نندارچيا نو د دي له پاره چې له ننداري وروسته چيپه لیتوله هماغه سره پوستي د ننداري د تکته په رسيله يې د بخت ازمويلو پوکت هم ترلاسه کړ . خو البته د نندارچيا نوڅخه يوازي پوتن وړونکي گڼل کيد ه . تول نندار چيان چې د تکته بلور لور کې ته ولاړ او هر يې د دن ژوان ته ورته وه چې خپل احتمالي رقيب ته چې ورسره په څنگ کې ولاړ وواړسو تکته ډير نيکمرغه کسانو حق وواخيسته په کرکه يې کتل .

ان چيپه لیتو هم کله چې شپه شوه لږ څه حيوانه او اوتره وه هيجان وهلو کسانو د هغې له ننداري پرته بل هېڅ شي ته نه کتل خود هغې په سترگو کې يوازي باکي او معصوميت ليدل کيد ه . تولود ننداري په

وخت کې د خپل شورا احساس او بيلابيلو اوازونو په ترڅ کې چيپه لیتو غوښتله کله چې د هغې نخاه پاي ته ورسيد ه . بيا چا د هغې د پروگرام د زياتولو يا نخاه کولو غوښتنه ونه کړه . تول په چټکي سره د بخت ازمويلو کارونه حقيقت کې هملته د ستيچ پرسرد بخت ازمويلو عادي کار هم باي ته ورسيد ه .

د بخت ازمويلو تکونه يې په يوه خولې کې واچول . او د نندارتون د مد پرد قهه کشي ناظرو . چې په الوتې رنگ او خرابو اعضا يو ولاړ و بركه که ډيره لږه بد گمانې پري شوې وي چې گوياجل کوي . نو سزاي ليد ه او هېڅ جاد اټکل نه کاوه چې اخره د دي کارغا قبت څه وي په داسي حال کې چې له شهوتوليزي او بيزوانه کسانو يوازي په پوي ښځي سترگي ښځي کړي دي . باوروکې چې هدف د

# مرزا قلم چیست؟



## مصاحبه با

## امان اشکریز

بانام امان اشکریز همه ما آشناستیم و اگر کسی میگوید - اورا نمیشناسد، وقتی از (میرزا قلم) یاد میکنم حتماً بالبخند میگوید: «میشناسمش!»

میرزا قلم هنرمندی که محبوب همه خانواده هاد رکابل و ولایات است، زیاد تر کارهای هنری این وقف اهداد اجتماعی شده است. در اثر تقاضای علاتمندانش صاحب بی رابا و ترتیب داده ام که اینک برای خواننده گان آرایه می شود. از پیشینه هنری اش میسریم:

- ۲۵ سال قبل از امروز باراد یسو افغانستان همکاری را آغاز نمودتس بحیث معاون پرود یوسر برنامه اطفال وظیفه اجرا نمودم. وقصه هلی را که مرحوم مهدی ظفر و مهدی پناگویی

و مرحوم عبد الرحمن بینامی نوشتند به اطفال باز میگویم. البته در آن زمان قصه گویی اطفال در کرکتر (کاکا - منجانی) فعالیت میکرد، سپس مدت ده سال بامیمونه غزال، - محبوبه جباری، زینت و فریده شایان در کرکترهای ((نجیب)) و ((نسرین)) دیالوگهای صبحانه برنامه کورنی ژوند را که شنوندگان زیادی داشت و از ویژه گی های رهنمودی و قابل قبول برای خانواده ها و فامیل هابر خوردن بود اجرا می کردم. بعد از در کرکتر ((میرزا قلم)) که اوج کار هنری ام بود، برضد کاغذ پرانی های اداری به فعالیت پرداختم و در سال ۱۳۵۶ بحیث متصدی برنامه ((راد یوسد ای سردم)) مدت دو سال کار کردم در نشرات (وطن غیر) در کرکتر (میرزا کاکا).

به تشیل پارچه های دیالوگ پرداخته، از سال ۱۳۶۰ ابد یوسو بحیث رئیس برنامه های نشرات نظامی راد یوتلوویزیون و سینماتوگرافی، مامور رسمی وزارت اطلاعات و کلتور میباشم. تلاحال مجموعه ۲۱ سفر به خارج کشور نموده ام. طی این مدتیکه گفتم تا همین دو سه سال قبل همیشه بعد از امور



دیگر نیز باراد یوهمکاری داشته ام. بعد از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۸ معلم ادبیات بودم. بعد از آن امر شهرک جوانان و مسوول شعبه فرهنگ کمیته مرکزی سن د ج ۱۰.

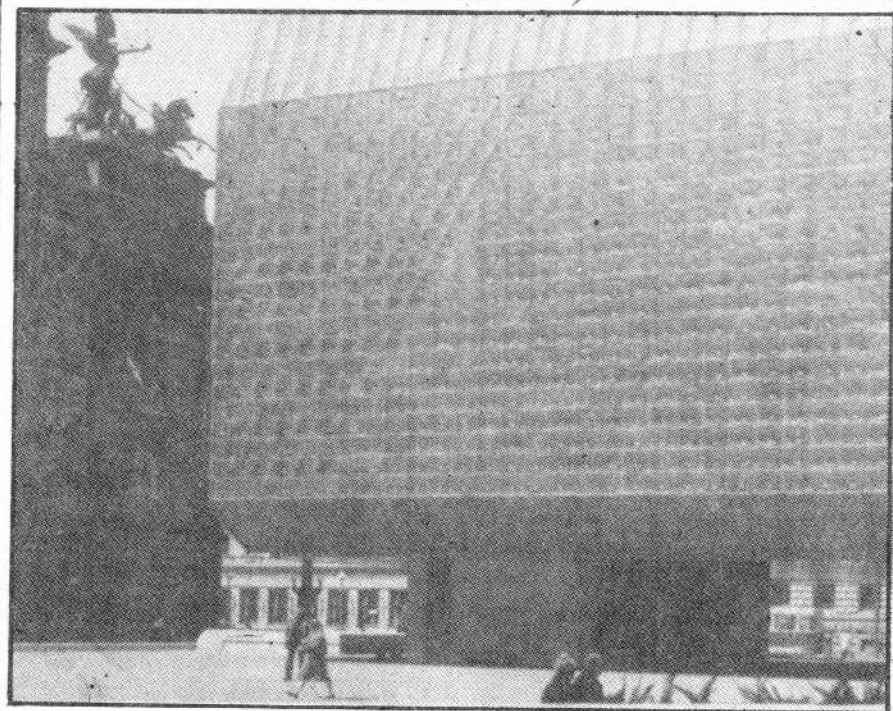
- محترم اشکریز! مامعتقدیم که شما بعد از آمدن در قالب کرکتریک بوروکرات اداری (و تئیکه میرزا قلم شدید) خوب درخشیدید و زیاد استقبال شدید.

آسیا تأیید میکنید که این دوره دوره بود که شما از طرف خانواده هان بنم ((امان اشکریز)) بلکه بنم ((میرزا قلم)) زیاد تشویق شدید و آیا در این جریان سمت اصلی هنری خود را یافتید، که در بیان و تشیل شما اثر گذارده بوده باشند؟

- بلی من این دوره راد دوره اوج هنری ام میدانم. تا سال ۱۳۵۵ یکمعداد پارچه های ((میرزا قلم)) رابیت نوار های راد یو کردم. خانواده هابنجشنبه ها بعد از جمعه هابرنامه رامسی شنیدند.

و تئیکه در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر پارچه های میرزا قلم بقیه در صفحه (۱۶۶)

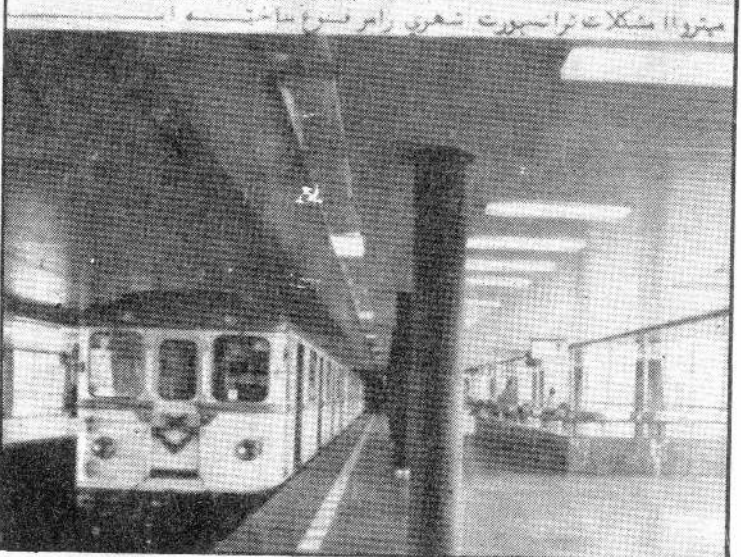
# یادداشت‌هایی از سفر چکوسلواکیا



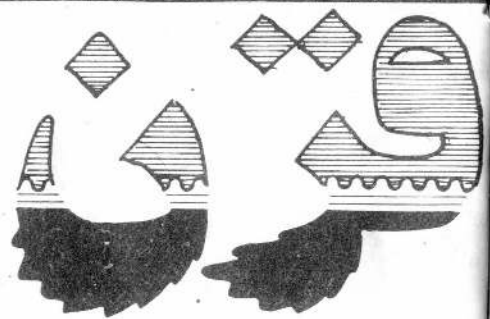
براه طلایی، (غزل آفرینش دست انسان است). شهر از نفس‌های سحر جان می‌گیرد و وقتی که شب فرامیرسد می‌بنداری که ستاره‌ها را مهمانی دارند.  
چقدر، چقدر ستاره‌ها که شبانگه پیرا که را طلایی تری سازند.



هرخانه باقی است که از نظر گله‌ها و درختان مشبوع است. هرجاده شهری است در دل شهر که بازیاترین گل طبیعت؟ انسان، رنگین است. تماشای انسان‌های شاد در کنار هم وقتی که عاشقانه اند، وقتی که مهربانی را تا نهایت در قلب گرم خود دارند و وقتی که اهنگ صدایشان نیز مهربان است، وقتی که برای کار عجله دارند، وقتی که برای خدمت همدیگر صمیمیت دارند، وقتی که کسی می‌گردد اند، انسان را آفسون می‌سازد و در دل صمیمیت بزرگی نقش می‌بندد، چنانکه از روی کتی همیشه این دیدار شهر طلایی را چون خاطره‌ی باخود داشته باشی، و همیشه در آن باشی.

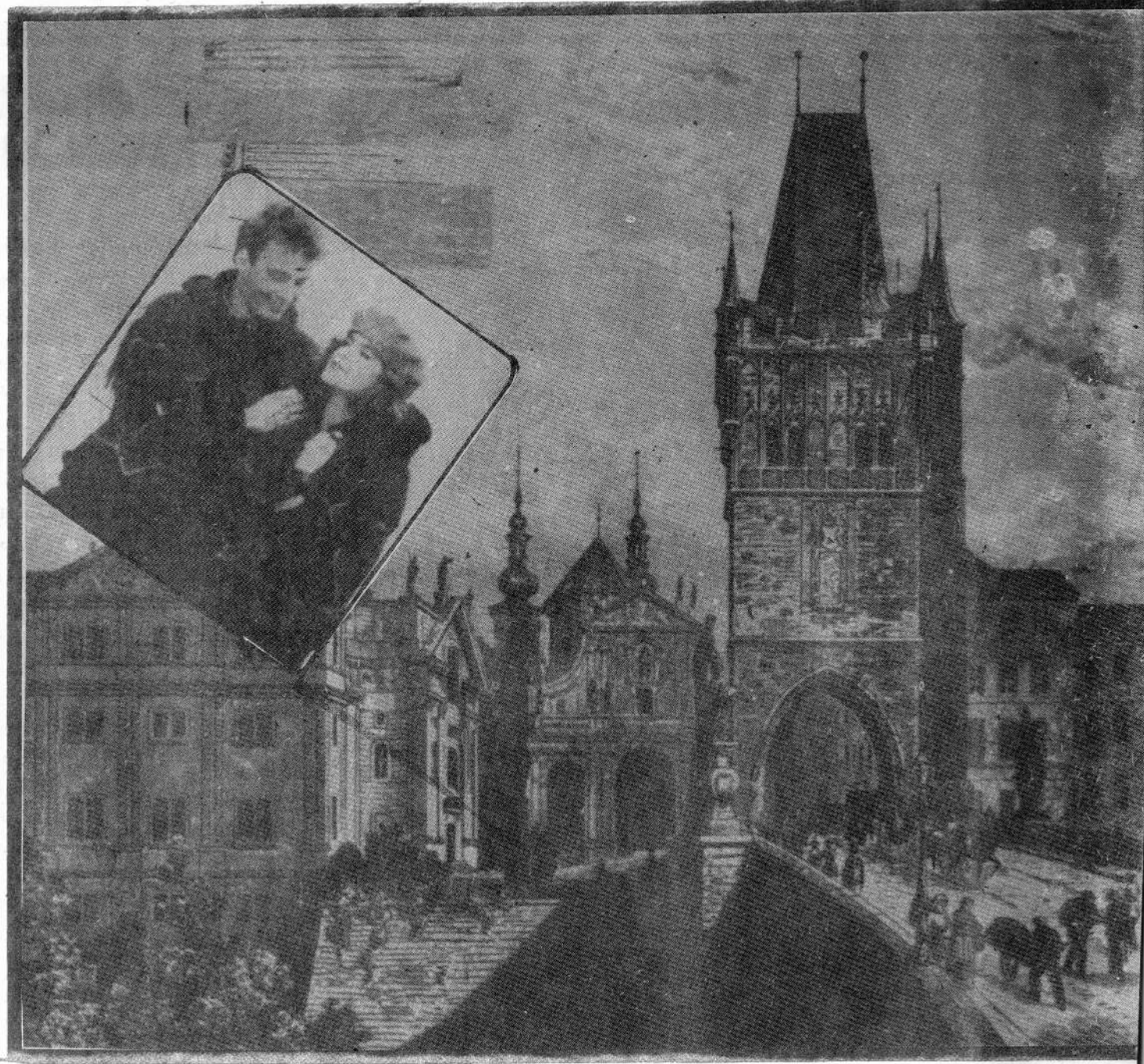


شب است، فقط چند ساعت پیش از میدان هوایی به هتل "انترنشنل" آمده‌ام. خواب نمی‌آید، شهر هیچکس را بخواب نمی‌خواند، شهر بی‌سدار است. من نیز جاده‌های سنگ فرش راهبوری کشم تا ستیشن (میترو) میرم، میترو مثل باد تند پسااز-تونل فرامیرسد و در دل زمین تا نفس شهر نفس می‌کشد.  
در ایستگاه موزیم که قلب شهر است، پیاده می‌گردم، موزیم شهر در شب نور باران است، اینجا افتخارات تاریخی مردم جاودان شده. در برابر عمارت بسیار بلند و بزرگ موزیم قامت سنگین مرد اسپ سوار زانوزده است. این نماد سمبولیک استواری، آزاده‌گی و سرفرازی است که هر نماسل چک و سلواک در باره آن میدانند و می‌بالند.  
بقیه در صفحه (۲۲)



# روز در جستجوی چندان

آصف معروف

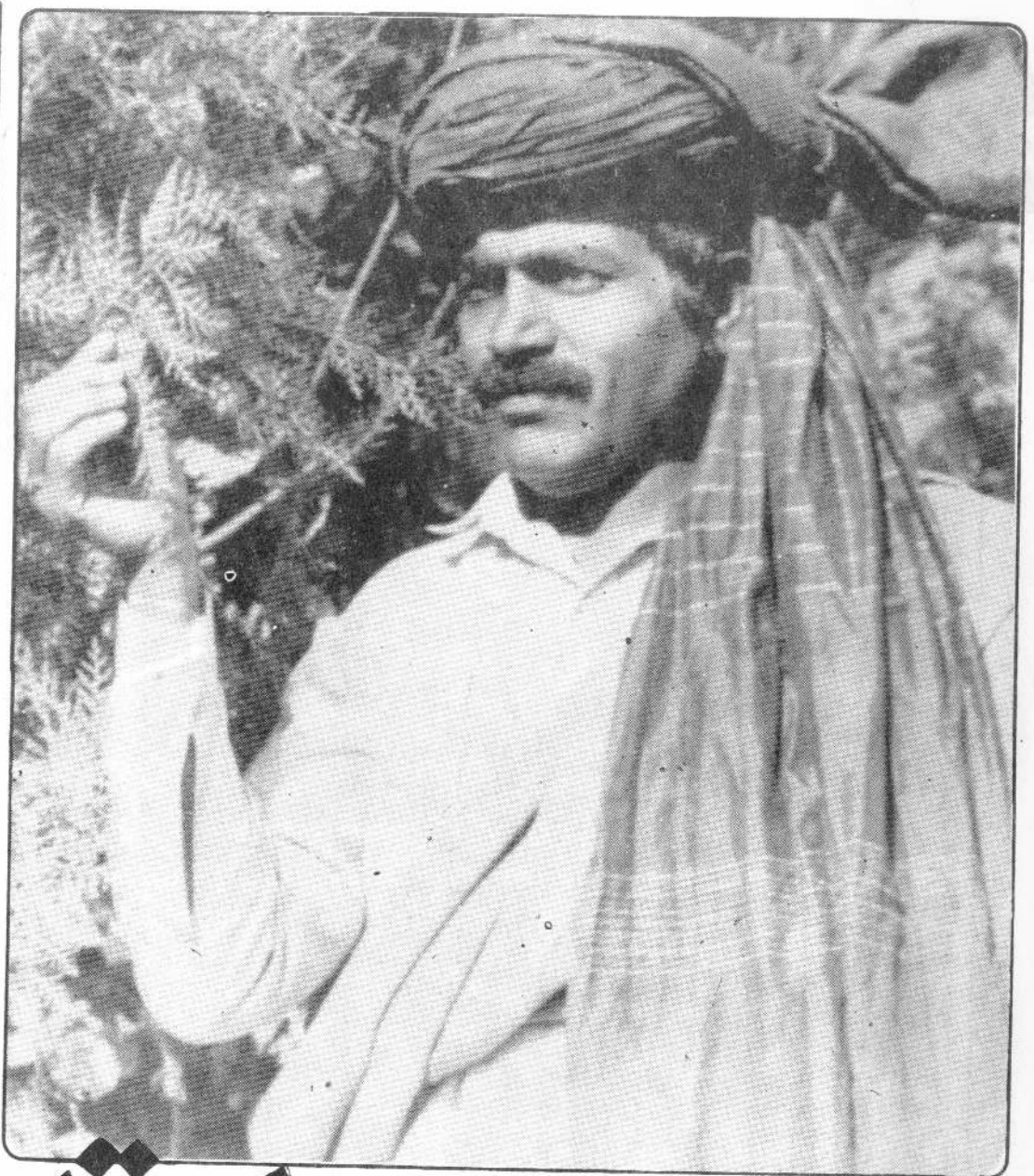


ایستگاه راه‌آهن از شهر پراگ در رنگ پست کارت پست

مرکه کونکې: د لاسم

# عبداللہ مقری د کلیوالی موسیقی په باب اندیښمن دی

## په طالبی کی می له سندرو ویلو سره مینه پیدا شوه



د شپې اته بجې کیدونکی د یو د واده محفل مخ په ختمیدو دی. میلانه کورته د تکه بند ویست کوي. د بلازایسه هویل کی د سند زغاري په خور غز کی مسته سندره (( هسی همزولوته ژپړي د واده شپه یی ده )) انگازي کوي. د یو سندري سره محفل پای ته رسيزي. خو کله چی سندره مخ په ختمید وشوه. زوم ستیو ته راخی او د میکروفون ترشا د ژپړي او وایی (( که د سندره دوه واري ونه وایی په الله می د یو قسم وي که ترسهاره د هویل خخه د با ندی روغم ))

اود اوارغوار و د همدی سندري سند زغاري سره چی د پښتنی تنگ تکور تکر او پیژندل شوي خیره ده او تاسی به هم حتما پیژندلی وي. مرکه وکر و د هغه دفتر ته ورخو. د تل په شان یی

# همسی همز ولو ته ژپړی

# د واده شپه کی د

اده جاسی افسوس او په خندا. شپې د خونتو سره به پیر. صمیمیت خبري کوي. داهر یو د واده په هکله غز پيزي او د عبداللہ مقری خخه غوار ی چی د دوی د واده محفلونه پخپل خور غز اوستو سند روتاو ده کړي. کله چی هغوي خی ده ته د مرگي بلنه وکر چی به خونسی سره یی منی او په مرکه پیل کوو:

تاسی له هر یو تن سره واده ته د ورنگه ورغ مشخصه کره ولسی د حق الزحمی په هکله تاسی هیخ هم ونه ویل. په خندا سره وایی: کله چی پیوستد زغاري د خیل غز مینه وان پیدا کړی او زپړونکی بخای ونیسی او د هغه هنر خلك ومنی او بیاخون هیله ولری چی د یو د هغوي په خوښی کی گلون وکر ی نویدی وخت کی هنرمند ته ضرورده چی برته د پیسود مقدار په نظر کی نیولو سره د خلکو هیله ترسره کړی او پښی وخت باید پرتسه د پیسویا هم په پیوی عادی تحفی قناعت وکر ی. ما د دوه سوو کرشو خخه زیات برته د حق الزحمی له اخیستلو خخه د خلکو په خوښی کی گلون کړی چی پښی وخت صرف د (( تشکر )) کلمی سره او پښی وخت د پیوی عادی تحفی سره بیرته کورته ستون شوي م. د د یو جملی خخه به زه تاسی ته د یوه واده قصه وکرم یوڅه موده د مخه یونفرخوڅو واری راغی چی باید د هغه د واده د محفل سندره غاري اوسم. واده یی په کورکی و. سره له د یو چی مایوڅه نسور مضر ونیت په هماغه وخت کی درلو د خوښیام ورسره می ومنله. د سهار د نهو بجو خخه مو تر دوه بجو پوري کسرت وکر. واده ختم شو. میلنولناوي او زوم سره خدای

زه یی کلک په غمز کی ونیولم. د موسیقی تر پید ته موڅه د ول گام کښینود؟

زما پلار پولوي و او فونتنلیسی چی زه باید د یی تعلیم وکر م. کوچنی والی خخه یی زه مسجد (جومات) ته بیارولم اود پښی کتابونه به یی راپاند ی لوستل.

د کلیو په جوما غونکی طالبان اوسيزي. او هر وخت چی د طا لبانو زپړه و غوار ی میله جوړ و ی اود منگی او کاسوسره سندري وایی چی مابه هم د سندرونه ویلوکی فعاله ونډه اخیسته اود هماغه وخت خخه می د سندرونه ویلو سره مینه پیدا شوه. خود پنځو کالو رابد پخواه می سندرونه ویلو ته

پامانی کوله. پدی وخت کی اښین راغی او زوم ته یی وویل زما بیسی چی (۱۳۰۰) افغانی کښی راکسره هغه ورته وروشاننی وویل (( اوس ما سره بیسی نشته. سباته به یی هر کر م )) خواشیزونه منله او بیسی بیسی وښتی. کله چی د اصحنه ما ولیده اښیزته می وروغز کړ او (۱۳۰۰) روسی می وکر ی. بیا زه ناوي اوزوم ته وروغز دی شوم اود واده مبارکی می وکره او ورته می وویل (( ما وښتی چی ستاسی واده ته می گلان ندی راوړ ی و زما دا سندري د خیل واده تحفه وگی او تاسی ته د خوښی نه پک شریک ژوند غوار م )) چی پدی وخت کی د زوم سترگی د اوتکو پکی شوي او



داسی وچه کلکه ملا تر لی ده او د راد یوتلویزون سره می همکاري پیل کړیده. چی تراوسه به تقریباً (۷۰) سندري په رادیو او (۴۰) سندري په تلویزون کی لسم.

تاسی خپلوسندرونه د کومشله مرانو شمرونه او کوم ډول شعرو خوښوي؟

هغه شعری په ساده ژبه او د خلکو د ژوند واقعیتونه او دردونه پکی منعکس شوي وي زما خوښيزي. مابه خپلو سندرونکی د لایق صاحب، باجزي، گل باچا الفت، افترا صاحب او د عینو نورو شاعرانو شمرونه ویلی دي. پخپله هم کله کله د عینو احساس اود درد تر اغیزی لاندی شعر جوړوم. لکه یوه ورغ هد یو یی ته تللی م هلته دري بنعی اود ری غلور سر بېری ماشومان یو قبر ته رافلل. بنحوسه ژن الاس پوري کړ او پوی بنعی چی د ژوند ناخوالو ورته بڼه ژپړه او سترگی مر اوی کړ یو یی په سر خاوري یاد ولن او همدایی ویل چی تاخوبه د جمعی په ورغ ما شومان سیل اوساعتیری ته بیول او همیش به د ی هغوي تازول. زه اوس بچوته څه حوای ووايم او پدی کی ماشومانو هم د (( بابا بابا )) ویلو سره په نارو اوترو اپیل وکر. د د ی غمجنی صحنی لیدلو زما په احساساتو یو اغیزه وکره. پداسی حال کی چی زما د سترگو اونکی بهیدلی قلم او کاغذ می را واخیست اود اشعر (( بابا بابا )) ناری وهی تارانه غوار ی. د شعید ماشومان ژار ی)) می ولیکه.

کله چی مقری صاحب خبره دی بخای ته راوړسوله په سترگوکی یی اونکی تاري راتاوي شوي. ما ژر د شب د لکر اویله پوښتنه می دل پاتی په (۶۲) مخ

# آیا

# مردان

## باید

# آزمایش



آپارهای هادی رشدن او بحقیقت خواهد پیوست. متاسفانه با روی مضمونی همچگونه تضمینی بعد نیال نند آرد.

با روی مصنوعی تخم ماده در داخل تیوب آزمایشی

## نشوند؟

این دوگانگی هاد را فوش پروفسور لیونوف زنده گی شانوار داخل تیوب آزمایشی آغاز کردند.

مترجم: ستانه

## اگر موضوع تبدیل جنسیت مورد علاقه تان است این گزارش را بخوانید!

آورده شود که در عمل بجز تبدیل گردد.  
در واقعیت امر، این یگانگی راه حل برایم است. از نقطه نظر آمیند و کرا نیولوجی، ارگانیزم مرد نسبت به ارگانیزم زن خیلی متفاوت است که بدین ترتیب جنین قادر به رشد و نمو عادی در یک محیط غیر طبیعی از نقطه نظر کیمیای حیاتی نخواهد بود. خون زن و مرد مخلوط هرمونهای جنسی ((مخالف)) عمدتاً تیمتو سترون و استرادیول می باشد. توازن این هرمون ها مسلماً در مردان بطرف هرمون جنسی مردانه و در زنان بسوی هرمون جنسی زنانه کشانده میشود. علت اینکه چرا مرد را برای

اند زیرا این پیشنهاد نه تنها مشکلات طبی را دور برداشته بلکه برایم های اخلاقی و روانی را نیز بدنیال دارد.  
بعقیده من، زن و مرد باید کاملاً خود را متکی به قوانین طبیعت بیندازند. گرچه بعنوان یک دانشمند، میتوان اظهار نظر کرد که جراحی، کیمیای حیاتی طبی داشته جنین شناسی نه در آینده های خیلی دور قادر خواهند شد جنین انسانی را در خارج از محیط طبیعی آن رشد دهند که ممکنست این محیط حتی جوف بطنی مرد باشد ولی کاملاً مخالف عقاید عمومی، این کار مستلزم است تا مرد به طریقه ای در

بطنی مرد و تلقیح تخم ماده با او شده درین زحم را مورد بحث قرار داده است.  
متخصصین طبی در مورد این پیشنهاد مهم احساساتی از بیای های گوناگونی بعمل آورده

مجله شترن المان غرب مقاله ای را تحت عنوان ((آیا مردان باید کودکانی بدنیال بیاورند؟)) به نشر سپرد. درین مقاله امکان تعویض رحم در داخل جوف



# سه لحظه در سه تصویر



جنین (پلاستنا) بازی میکند و این عضو خاصیت که بعضاً به میانجی روابطه میان ارگانیزم مادر و سیستم های کاملاً معلق بیولوژیکی جنین در حال رشد عمل میکند. در طول نه ماه آستانه این روابط بصورت دینامیک یا بالقوه تغییر می یابد. در چند سال آینده هم امکان آن میسر نخواهد بود تا چنین يك ساختمان معلق و پیچیده ای را بوجود آورد که دارای ارتباطات مستقیم و رجعت پذیر باشد.

هرگاه شوهر عقم باشند طب امروزی تا يك حد و دمعیین می تواند زن و شوهری را که امکان کند. بعضاً در چنین وقایعی می توان با مداخله جراحی یا - تدوئی هورمونی به آنان یاری رساند. در حالت عقامت مطلق یگانه پاسخ القاح اهدا شده مصنوعی است. در نتیجه، کودکی که در چنین يك خانواده بدنیاً می آید از نگاه ((ارتباط خونی)) صرف با مادر وجه مشترک دارد که در جریان رشد ونموی کودک - موجب ایجاد يك سلسله برابلم های روانی، اجتماعی و قانونی خواهد گردید. ولی تجربه نشان می دهد که در چنین موارد (کمک های طبی) اکثریت همچو همسران با برابلم های غیر قابل حل روانی و اخلاقی مواجه نمیشوند. طب امروزی به زنان و شوهران بی کودک بیشتر از این کمک کرده نمیتواند.

- در واقعیت امر، بیولوژیستها نظریه ((تکوین خودی)) را به بازی میگیرند. هرگاه تخمه ماده تحت تاثيرات مشخص فیزیکی - کیمیاوی قرار گیرد، در مطابقت خودش - با محیط عمل میکند و با گذشت زمان به يك ارگانیزم جدید تبدیل میشود. همچو ((آبستن)) بدون یاروئی آزوئی تجربه درد و جنسه ها، خزندگان و پرندگان حاصل شده است ولی تا امروز در باره همچو وقایع در دست اندازان هیچ بقیه در صفحه (۹۵)

ناشی از التهاب لوله های رحمی ممکنست موجب بسته شدن آنها گردد. بعد در حالت آبستن خارج رحمی زن معمولاً لوله های رحمی را زدنست میدهند و علت اینکه چو در واقع حمل خارج رحمی زن را به نازائی غیر قابل معالجه کشاند، همین بود. اکنون دیگر طب قادر است در چنین وقایعی کمک کند.

باور شدن تخمه ماده را در خارج جسم به خاطر دام که از خود بیدار گرفته شده بود هنگامی که تخمه ماده القاح شده یا باور شده به برانگه شدن آفاز می کند، به رحم منتقل میگردد. در آن صورت، مرحله بعدی حاملگی بطور نورمال مطابق خواست طبیعت به پیش میرود. در سن روش اغلباً ۲۵ فیصد پیشرفت حاصل شده است. این تحقیق و افکار عالی بایست ادامه داده شود زیرا در سطح جهانی در حدود ۱۵ فیصد همسران نسبت نازائی از داشتن کودک محروم اند و در اکثر موارد علت نداشتن کودک را بیماری های زنان تشکیل میدهد. ممکنست در بعضی حالات، آستن برای يك زن ممنوع قرار داده شود، طور مثال بعلت بیماری قلبی. در اینجا نقش (( مادر موقت )) توسط يك زن سالم میتواند مطرح بحث قرار گیرد. همیشه جنین وقایعی قبلاً وجود داشته است. خواننده شایسته تعجب کند که ساده تر نخواهد بود جنین را برای تمام دوره ماهه در میان شیشه آزمایشی در لابراتوار رشد داد. متأسفانه این مسئله هنوز هم خواب و خیالی بیش نیست. ما بخوبی میدانیم که کامل میدانیم که کدام مواد و چه مقدار و ترکیب برای رشد ونموی عادی جنین لازم است ولی با آنهم طبیعت نسبت به آنچه دانشمندان دریافته اند به مراتب معلق تر است. در مرحله رشد ونموی داخل رحمی، نقش عمده را برده بیرونی

انجام وظایف مادری باید اما نه ساخت، اینست که این کار مستلزم اصلاح وضع هورمونی یا بعضاً رت دیگر کشیدن بیضه ها بشکل طبی یا مستقیم است که در نتیجه ان خواص ثانوی جنسی و طرز تلقی فکری و نیز دستخوش تغییر خواهد شد. در واقعیت امر، تولد کودک بوسیله يك زن انجام خواهد پذیرفت.

گرچه ساده تر است تا تخمه باور شده را در جوف بطنی زنیکه نمیتواند بطور طبیعی کودک بدنیاً بیاورد، برورس داد، ولی در آن صورت ضرورتیست ارگانیزم زن را اصلاح کرد. کافی است جای مناسبی را برای گذشتن جنین آینده انتخاب کرد. حتی درین مورد نیز برابلم کاملاً بشکل معلق باقی می ماند، زیرا در يك جا زمینه برای رشد ونموی جنین مساعد نخواهد بود و در جای دیگر چنان رشد خواهد کرد که انقسام حجروی غیر قابل کنترل مانند تومور خبیثه اعضای حیاتی مجاور طور مثال، مجاری خون را - متضرر و مختل خواهد ساخت. اینکه این برابلم بالاخره راه حلی پیدا خواهد کرد یا نه، البته تنها علم طب در آینده قادر خواهد بود به آن پاسخ ارائه کند.

برای آنکه مردانی که قلب شان به خاطر مادر شدن می تپد تمام آنچه را که بایست برای آنها توصیه کنم اینست که نیازی به تدوئی اندک ندارند. معالجه بیماری های نامائی امروزی در زمینه کمک زیادی می تواند انجام دهد. در غیر آن بایست راه حل ((تغییر جنسیت)) مجله ششترن را در پیش گیرند.

از جمله انکشاف تازه ونویید بخش طب می توان روش جدید معالجه انواع مشخص نازائی زنان را نام گرفت. ما این برابلم را در لابراتوار خود تحت مطالعه قرار داده ایم. غالباً، بعد از يك تعداد بیماری های معین زن نازا میشود. طور مثال، تغییرات



ترجمه از: نیا ضی

# استادان تاریخ پاکستان



چگونه میتوان در چینهها نماند و مقلد مد نیت بشری را بازگشود؟ چراییشینه مد نیت بشری هنوز ز هم اسرار آمیز باقی مانده است. آیا انسان ایجاد کردار بر سه امارت مدن بسیار عالی گردیده بود که بعد ها آرام آرام در نتیجه حوادث و تصادمات طبیعی و سایر فیر طبیعی شیرازه آن از هم پاشیده باشد؟

امروز هر چه درباره گذشته بسیار دور انسانها بدست آمده است اگر کاوشهای باستان شناسان را به یکسو بگذرانیم (زیرا از همه بسیار قدیم را احتوائی نمیآید) بنا به پاتخیلی و فرضی است و یا آسانویی که جز متجلی از اسطوره های پیشینان انسان نیست.

بی حرکت می بنداشته بحیث کتله که در میان در حرکت است و آنرا (( کره شناورد راعاق اسمان خدا )) می نامیدند.

در کتاب عهد عتیق گفته میشود که تمام زمین در حال چرخش است. عده از باشندگان آن در پائین و دیگری در بالا قرار دارند. همزمان در یک ناحیه شب و در دیگر روز است. زمانیکه در یک بخش مردم سپیده دم را به نظاره میگیرند در قسمت دیگر آن آفتاب افول میکند.

آیا این خود منبع فکری افلاطون نبود که بگوید (( زمین جسم کرویست که از چرخش آن روز و شب پدید می آید )) و در یهوه آمده است که زمین جسمیست معلق در خلا که بالای هیچ چیز قرار ندارد.

مردمان امریکای لاتین نیز پدید میشوند. در آسانه های مکسیکو ها آمده است که (( انهاییکه پس از طوفان عظیم جان بسه سلامت بودند. برود د خورش افزودند و برج های بلند بنیاد نهادند. ۰۰۰ ولی زبان واحد آنها از هم فرورخت و دیگر نتوانستند با هم بیک زبان حرف بزنند بنا به اطراف پراگنده شدند. ))

در عرصه دانشمندان این نظر را تایید مینمایند که سه قاره زمین اروپا، آسیای - هند و اریایی اورالی والتای دارای یک ریشه مافوق زبانی بوده اند و مردمان واحد بان تکلم مینمودند که اجداد انسانهای معاصر محسوب میشوند. ولی توسیع این مساله نیازمند پژوهش بیشتر است.

انتراکتیکاموجود است که در سال ۱۵۲۲ تهیه و تدوین شده بود. حالیکه این خشکه پخندان در سال ۱۸۲۰ مکتوف گردید. و با نقشه ترکی سالهای ۱۵۵۹ (کاپی از نقشه های باستان).

باید دقت تمام طرح و تدوین شده و جالب اینکه امریکای شمالی و الاسکا با تمام خشکسالی ها و عوارض طبیعی آن برجسته گردیده است و بل خشکه که الاسکارا پسا سایر یا متصل می ساخت دیده میشود و چنین استنباط میگردد که آسیای ها از همین قسمت خشکه به امریکا هجرت نموده اند و لسی باید اظهار نمود که این قسمت رفته است یکی از دانشمندان مشهور امریکایی برونیسور ها بگوید پس از جمع آوری نقشه های در پانوردی عهد باستان اظهار نموده است که بشریت دارای تمدن خیلی عالی و پیشرفته بوده که بدلیل گوناگون شیرازه آن از هم پاشیده است و غیر آن - تدوین و تهیه نقشه های مکمل جهان از عهد انسان فاقده آگاهی از علوم امکان پذیر نیست.

انسان باستان و فلزات

قسمتیکه معلوم است برونز از مرکب مس و نیکل ساخته با قلمی بسه دست می آید و هزار سال است که انسان دستکاری های زیبا و برنقش از مس پدید آورده است ولی در ارتباط برونز باید اظهار نمود که استفاده و ترکیب این فلز نیز در نزد انسان باستان روشن بوده است باشندگان مکسیکو هزاران سال قبل فرآورده هلی برونزی را بدستان توانای خویش ایجاد نموده بودند.

تمدن مصر باستان که نشانه از نخستین مد نیت انسانیت برای تولید برونز، قلمی لازم را از کوه های برینه و قفقاز وارد می نمودند و فنیهی ها برای این منظور راهی دیار انگلستان گردیدند. زمانی اسلها فلزکاری را نومی معجزه و کیمیاگری میدانستند.

در سالهای هشتاد و نهم و بیست و یک بلاتین تصفیه شده کشف گردید. دارای قدمت چند هزار ساله. قابل یاد آور است که بلاتین میتواند در حرارت ۱۷۳۰ درجه و بسا تکنالوژی پیشرفته دوب گردد.

همچنان کاشفین در امریکایی بقیه در صفحه (۷۷)

الحق تاریخ بشری چنان قدمت طولیل است کتبه سادگی نمیتوان از کاران گذشته بلکه باید با تیزبینی و اندیشه فرمای بالای آن مکت نمود.

انسان متفکر از دیر باز بدین سوگوشهایی رادرباره محیط ما حول خویش ام از جهان و طبیعت آناز نهاده است. دل کوه ها را شکافته، در اعماق اجبار غوطه ور گردیده و به نظاره کیهان نشسته و تحقیقات خویش را در این راستا پایه گذاری نموده است که ۳۰-۳۵ هزار سال دور در بر می گیرد.

بلندارهای پیشینان ما از زمین

# در امریکای شمالی قطعات فولادی دریافت شد که ۷۰۰۰ سال قبل تولید گردید

## تاریخ باستان از موجودیت سلاحها مخرب حربی مانند امروز حکایه میکند

امروز اگر برسید و شود که آیا زمین کرویست یا حتی کودکی که جد پدایا به جهان علم گذشته باشد با تعجب خواهد خندید. اما در سال ۱۶۲۳ کلیسای انگیز. اسون روم بزرگ با نشند سالند گالیله را که گفته بود زمین کرویست و در افتاب میچرخد پای میز محکمه کشانید.

ایا نظریه گالیله واقعا ابداع در استرانومی بود آمدت ها و هزاره ها قبل در کتب و نسخ مقدس هند، مصر، شرق نزدیک و امریکا از کرویست زمین سخن رانده شده است.

مصریان می گفتند که زمین مثل سایر سیارات زهره، زحل، مریخ، عطارد و غیره از زمین قوانین متابعت مینماید و افتاب را که اریائیان تاد بزمیانی جسم

آیا زبانهای جهان دارای یک ریشه میباشند؟ در انجیل آمده است که تمام مردم زمین دارای یک زبان و یک لهجه بوده اند (( و آنها گفتند که شهری بسازم دارای برج و باروی بلند سر به افلاک کشیده و خدا گفت: این است بندهگان من دارای زبان واحد و این است عملی که آغاز نموده اند تا انرا بدین وقفه به انجام رسانند. ))

هر طرف بگردی زبان آنها واحد است و شهر آنها با هم با هم و نام شهر آنها را با هم گذاشت تا هم بیک زبان حرف بزنند و این همان شهریست که خدا بندهگان گانرا از انجا بروی زمین پراگنده ساخت. ))

شباهت نظر درباره زبان نزد سوری ها و اسطوره های

چگونه نلفه جهان باستان پدید گردید؟ دانشمندان معتقد اند که دقت در ایجاد نقشه های در پانوردی در قرون وسطی و شباهت های آنها تنها از طریق کاپی نمودن نقشه های بسیار قدیم مصر باستان میسر بوده است. که اصل آنها در دسترس ما قرار ندارند. هر چند بعضی از خشکه ها در این اواخر کشف گردیده اند ولی در بعضی از نقشه های وضاحت ترسیم و مینماید.

به طور مثال راه امریکا رانه تنها از طریق بحر اتلانتیک شناختند بل چینی ها هزاران سال قبل از کریستف کولمب در راه ان آگاهی داشتند. حتی نسخه هانتیسی ماقبل تاریخ حکایت های در این راستا در ویا نقشه



کارکوي . هغه له سينما څخه د -  
 خپل تقا عدد خبرد تايد او يا رد  
 د پوښتنې په جواب کې داسې  
 وايي : ((زه لا تراوسه دويمزه  
 زور شوي نه يم چې تفاعد وکړم  
 هرچا چې دا خبره کړيده يوازي  
 څرولغ يې ويل )) هغه د  
 مخکې خبرې په دوام داسې  
 زياتوي :

((زه فوارم يوازي اوسم او د  
 روحانيت په لټه کې اوسم . يوازي  
 په سينما کې کار پوځاقته دي . زه  
 زيات د (( يوگا )) په باب فکر کوم  
 هرما بيا مېمان د خوب په خونښه  
 کې بند يم . د خوښې د کونې څلورو  
 لورونه مې هنداري اېښودل شوي  
 دي او زه خپل مېمان په هغوکې وينم  
 د خوښې فضا خوشبويه کوم او ننم بوتل  
 وېسکې په سر راوړم . گډ پېژم او

((زه بايد تاسې ته ووايم چې د  
 کليوالې بنسټونو نقش له لوبولو څخه  
 مې حوصله تنگه شوې ده . تاسې  
 پوهنيزې څوک چې له بڼه څخه  
 مېوي فلا کوي . گټې خوري او د -  
 ستگر محکمه وال په وړاندې يقا -  
 وست کوي څه حال او روزگار -  
 ولري ))

خبرې اتري دوام مومي او هغه  
 تينگارکوي چې يوازي د فېنټلواوډ  
 د رنوکسانونو نقش اجرا کوي او وايي :  
 ((زه نه فوارم چې د د پکړو پوه  
 برخه اوسم ))  
 هغه په ناخوښۍ سره زياتوي :  
 (( سره لدې چې د پېسو -  
 اندازې مې نه پوهنيزم خوښسې  
 کېدای چې مينه په بېسوواخيستل  
 شې ))  
 (( سري د يوې )) خپلو خبروته

# څوړوکی

د کوانگ فوټرين کم . څرنگه چې  
 زيات څښم نوهيميشه مست يم او د ا  
 مې عادت شويدې . لکه څرنگه چې  
 مې ورته وويل فوارم له مېمان سره  
 اوسم ))  
 د بهالگ په هوټل کې د ورځني  
 مهال وېش له عملې کولونه وروسته  
 د دلېپ کار . د پوانند او راج کېور  
 په شپوه کارونوته ورسيد . پس د  
 بهيرکې د ايرکټر (( انيل شرما ))  
 د (( حکومت )) فلم په بري سره -  
 داسې په خپل روښل وکړ :  
 (( د ايريزم چې سينماونکولاي  
 شي . د روښانفکرانو لپاره د هنسې  
 مواد برابرکړي . يوازي په سلوکې -  
 لس ليدونکې شته چې فلمونه په  
 کورونوکې له ويد پوڅڅه په استفادي  
 سره گوري . زه داسې فلمونه هم  
 جوړم چې د هغوي خوښ شي ))

اسې دوام ورکوي : (( بنايي د  
 نورو بنسټونو لپاره کاروکړم -  
 وروسته بيا واده کوم او د ماشومانو  
 په روزنه بوختيم )) هغه -  
 فيلسوف ډوله دوام ورکوي : نه  
 (( هره بنسټه بايد د خپل ژوند ا  
 يوې برخې ته سرو سامان ورکړي ))  
 (( سري د يوې )) چې له خپل کار  
 او وظيفې سره خاصه مينه لري د -  
 هغې په باب داسې څرگند وي :  
 (( تاسې هم کولاي شې تشييل  
 وکړي . تشييل د الفبا په څېر  
 نه زده کړي . زه به هېڅ تيوري لو  
 ميتود باور نلرم . زه باور لرم چې  
 تشييل کول د ماته اخيستلو په  
 څېر اسان دي ))  
 اوس (( سري د يوې )) په خپل  
 حال پوځي د وړانډه (( رجسټر گډ  
 نته )) هغه چاپسي همو چېسې  
 په فلم کې له هغې سره يوځاي

زيات ارزښتناکه ښکاري . د خلکو په  
 گټه گونه او ټول ماتيل کې د پوما -  
 شوم د سيند لوري ته زغري د -  
 زغورنې عمله هغه نژدې رښتوون  
 ته ليز دوي . خو بدې حال کې  
 هم د ماشوم کورنۍ له (( سري د يوې ))  
 څخه فوارې چې له هغوي سره -  
 يادگاري عکس واخلي . رامنې پوه  
 شپه له ليونتوب څخه ليري شو .  
 کشمير - د هغې ښکلې شنيلې . د  
 هغه جهيل د کاج هسکې ونې مې  
 او د سرو انځورونکې خلک مې - د  
 سينما په پرده تصور کړو .  
 د ( Farishtay ) د قلم  
 کارکونکو د خلکو د خوښې لپاره په  
 موقتي توگه له شوخې او جگړې -  
 څخه لاس واخيست او د هغه پسر  
 معاي د نجونواو هلکانو فېرگې سنډرې  
 او نڅاپيل کړي . گټه گونه زياتيزې

په تير اوږدې کې کله چې د -  
 کشمير د فوټو د هسکو څو کور اوږي  
 اوبه کېدې . اوبه د روتراکښته  
 کېدې او د ميلې معاي ته بهيدي  
 شپنوخيلې رښ پوولې اوسونه د  
 ماشومانو په څيرله پوي خوايلسې  
 خواته د انگوتو وهل او اوازونه  
 مې په روکې انگازي کولې . د  
 د فلم جوړولو په پوه واحد کې  
 شپز تنه فېنټلې کسان ترسترگو  
 کېدل چې معانونه مې (( گوريل ))  
 بللې . د هغو په مينځ کې خوا سونه  
 اونوري بيلگې چې د توبک د پزاويا  
 د لاسې مې د جاودنې په وخت  
 کې کولاي شول پروت وکړي . هم  
 پام معانته وړاوه . د هغولکه  
 ليدلو څخه انسان داسې گومان  
 کاوه چې گواکې تول مې بېرته -  
 لري .

# د کشمير په

د ذبح الله زياره

او ورپه د آسمان نيلې فضا پوښې  
 د تودونې درجه لوړېږي (( سري  
 د يوې )) د ساپه بان لاندې اوسېده  
 کښينې او د د وروښونو د پستې ل  
 مينځه د اراز ملخري را باسي :  
 (( ايا پوهنيزې ماچې تراوسه په  
 دوه سوه فلمونوکې کار کړيدې دي  
 نتيجې ته رسيدلې يم چې خلک  
 يوازي فوارې چې څه جگړه او نڅا وکړي  
 هغوي هنرنه فوارې سره لکې -  
 چې زما خوښيزې چې د يوې بنسې  
 نقش د هغې په واقعي مانا ولوبوم  
 خود اکار امکان نلري . که چېرې  
 زه فوارم د پوه بڼه نقش لپاره -  
 خپل چپ مټ (( ستيا جيت راي ))  
 ته ورکړم . خو ستونزه پدې کې ده  
 چې هغه هېڅکله نه فوارې چېسې  
 داسې يو نقش ماته راکړي . محکمه  
 د هغه فلمونه نڅا او سنډرې نلري  
 )) (( سري د يوې )) ادامه ورکوي :

خود هماليا پراخه آسمان مې له  
 ستورو څخه مفهوم لري . سره لدې -  
 چې د ( Farishtay ) د قلم  
 په آسمان کې لکه د درمند راو -  
 ويند کهنه په څير ستوري ترسترگو  
 کيزي . خو زمونږ د بحث موضوع  
 (( سري د يوې )) د دغه آسمان  
 ښکلې او طناز ستوري دي . (( سري  
 د يوې )) جگړه کوي . ناخسې  
 او خپله رښه لرونکې لمن څرخوي  
 او د ساحل ترڅنگه کښينې . که  
 لدې موضواتو تير شو . هر څوک  
 چې په هغه سيمه کې ژوند کوي .  
 څه دوکاندار او څه د ادارې امر  
 څه سوداگر څه کسبگر . څه کار -  
 دار څه بېکار د ټولو سترگې په  
 (( سري د يوې )) پورې گټه شوي  
 دي . دا وړې په تاو د موسم کې  
 د مېوي د سر و او پورهاي د خلکو  
 په کتابچوکې د سري د يوې لاسليک

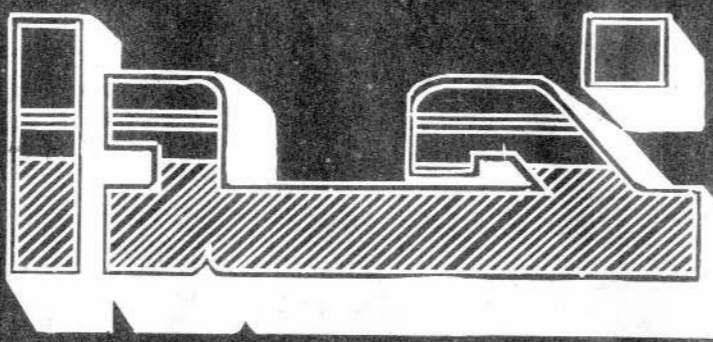


نشیب نهاد . پشتش خمیده بود .  
(خدا یا ! بار تو بردن چه سنگین است !)

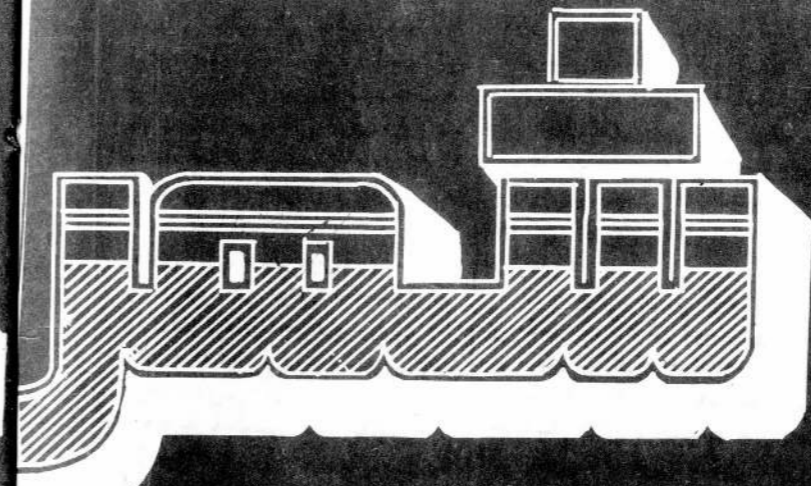
\*

زمین زن بود - دست ورز میخواست و تخم . جزاین یاد او همه فراموشی بود . از نوزاد میشد - در فرداهائی بی دیروز . . .  
و در نواوی اش هر روز زایشی دیگر بود . زمین دوشیزه مادر بود پیشانیش پاک از هر گناه که برداشتمش نشست . و اینک بود تی ها در جهان بود ، هر زمان انبوه ترورنگین تر و بلند تر ، و مرگ با زندگی آشناتر ، دمسازتر . زمین باور بود و شکیبا ، فروتن . و نوح را فرزند زادگان رسیده بودند - دختر و پسر . و خدایش گله ها بخشیده بود و خرمن های گندم و دانه سوار زن و هرگونه سبزی و میوه ای در مالیزه گرد آرد چادرها که بر تپه بود ، تا فرود دست و این شهر خدا بود ، هر سال اندکی گسترده تر و مردم در او افزونتر و نوح پیر بود ، - درونش واریز مرگ و گناه . و ترسو نفرین که یاد داد او زنده بود . و آن پتیاره عالمگیر ، آن چل روزو چل شب هول که بهلوی چشمه ها شکافته بود و روزن های آسمان گشوده .  
ویشانی بلندترین کوه ها را آب تا پانزده گز فرو بوشانده . و زمین در خشم خدا هلاک شده ، با هر چه از جانور آدمی و درخت و گیاهش که بر پشت و کشتی که بر آهای بند - گسسته می غلتید ، سرگردان ، پامشتی بلا زده مرگ اندیش که در پناه رحمت خدا بودند . و سوارنداشتند . وجه ناروائی ها در این کشتی امان میرفت و ستم ها ، - که زمین اگر در کشاکش مرگ بود ، نفس آلوده اش زیر سقف قیر اندود و همچنان میوزید . و نوح میدید و پیش از همه بر خود می نفست . شرم داشت . میترسید - بر جان این تنی چند زنهاریان که اینجا و هر جا زندانی سرشت خود بودند .

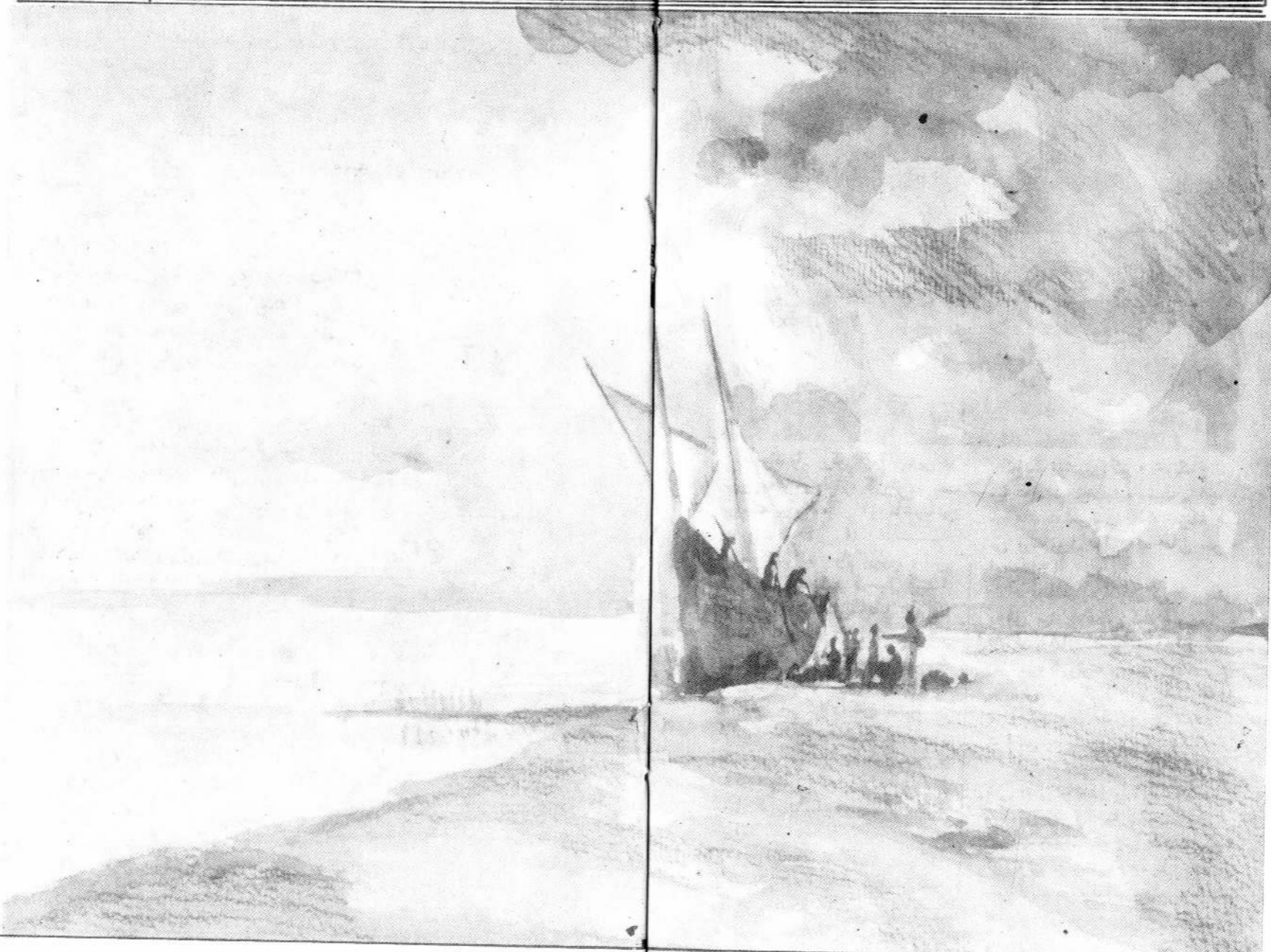
(خدا یا ! خدا یا ! تو خود خاک را ستکار آفریدی . بسسه هرستش مگیر !)  
و خدا در خشم خود خاموش بود ، و در غرش باد ها و خیزاب ها و نوح را در دل ازگفته ننگ بود ، که بوی درماندگی از آن می شنید و همد استانی . و نیز فریاد داد خواهی غرق شدگان : چرا ؟ چرا ؟  
و مرد خدا چه میتوانست کرد ؟ به خدا پناه میجست و رهائی میخواست - نه چندان از طوفان و مرگ ، که از اسداری زندگی - این بد لگام تو سن هرزه بو ! و خدا این آخربه فرخوش رهایی فرمود - خجسته باد نام او ! - و زمین زیر پای فرزند آدم زنده کرد و باروز و اینک نوبت همه نعمت ها که نوبت رسیده بود . و نوح آن روز میدید که زمین در رماش خدا آرمیده است ، با همه زیبایی باز یافته اش - خشنود و فرمانبردار . و آن روز . . . آن روز زندگی سرود خوان خواهد شد و آسمان را با زمین پیوند خواهد افتاد . و خدا در خلوت فرزند آدم خواهد نشست ، چون آفتاب از روزن این پیمان نوح بود با خدا ، و او استوارش میداشت و بی دغه هزار امروز را ندای آن خواست کرد . همچنان که دیروز را ، با چنان سردی و سنگینی . . . اما ، پس از شصت و اندی سال که برون گذشته بود ، میدانست که با خدا ایمان بسر بردن هم کار خداست ، که راسینه تنگ است و نفس کوتاه . و چه توان دانستن ، بدین فرزندان که گول بودند و فراموشکار ، و راه های خدا که بر پیچ و خم بود و یاریک . . . نوح این نبود . میترسید و بناهی جز به خدا نمیدید . و بدان که خدا این دریابد ، بسر نماز و قربان می افزود :  
هر روز در بر آمدن آفتاب ، شهر خدا بوی کند و عود می شنید  
لطفاً صفحه برگردانید



نوشته ۱۰۰ بهائین



داستان کوتاه



برهنه پیش رخسندگی هموار آفتاب ، زمین غریقی بود از آب رسته . و رویه نشیب سوگوار دست ، نوح ، بیخبر خدا ، تنها نگران به خاموشی بیکران .  
اینک پیروزی د بیروس او . اما چه میتوانست کرد ؟ چشم پسرش به ویرانی خود خواسته امختگاری نداشت . دم به دم ، در گریزی سرکش ، اندیشه اش او را به گذشته نفرین شده میبرد ، - باغ و کشت و شهر و روستا ، مشغله مردم ، گله های در چرا ، کاروان های در گذر . همه جا سرود ورق و جنگ و ترس . خنده و خون و فریاد و سوز . زایش و مرگ . زندگی . . . فرزند آدم در خود ریشمه میدواند و در زمین . و زمین او را پس بود وستان پر بارش . و خدا وند خدا که در آسمان غیرت میبرد . . .  
نوح قم را به یاد آورد ، و آن ریشخند و از سالها و سالها . همه چون خوابی براو گذشته بود . و اینک بیداری ، هولناکتر از آن خواب .

(خدا یا ! جزیه چشم توام تاب دیدن نیست . دریاب !)  
و چشم خدا چشم کینه بود ، این دم سیراب گشته و لکها به هم آمده . و نوح در هراس خود تنها مانده . میدید و به دیده باور نداشت . (کاش فرزند آدم کور بود !)  
و نوح ، بیخبر خدا ، برخورد لرزید . پشیمان بود ؟ نه پسر خدا د اوری میجست ؟ - هرگز . خدا خواسته بود و او هم - که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . (تورات - سفر پیدایش) اما خدا بر جاود انگاری راه میسرود او ، فرزند آدم ، یاد روزگار زمان داشت - این مرکب لنگه . و نوح اینک تنها بود ، تنها با زمین برهنه بیسوه مانده ، که نفرین و ریشخند بر لب ، او را به خود میخواند . و نوح را بر این روسی دشمن داشته ، که زمین پس از آن او بود ، دل میسوخت چه سبز و بارورش دیده بود - آرزو خیز و کام بخش ! وجه آکسون بیکس میدید و خاکسار ! و ناخواسته ، لعن و دشنام دیرین بر زبانش لعن برکت مییافت . و هم از یاک دل بود اگر برکت خود بد و سباز میگشت :

(خجسته باد نام خدا ، که از همه تبار آدمی نوح و فرزندانش را بر ستگاری برگزید و وارث زمین کرد !)  
و نوح بر راست خود به چادرهای روی تپه نگرست . سه پسرش با زنان خود آنجا به کدخدائی بودند ، با کود کانی گرسنه ، ترسان ، و حشی خو . و از دام ها هر یک جفتی ، لافر ، باستان های نیم خشکیده و پهلوهای فرورفته . و این شهر خدا بود ، میبایست باشد - اگر چه امروز حقیر ، چون دانه آرزو . و این پیمان او بود با خدا ، و نوح استوارش میداشت ، که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . اما پسران ، پسران ! . . .  
(خدا یا ! امانتدار تو این جوانانند ، خام و ناتوان . تا چه کنند و تا چه کنی !)

و نوح در دل برایشان میترسید ، که فرزند آدم غافل نبود و دشمن بیدار . و نوح میدیدش ، آن رانده را ، زیانکار و ناگوار . - همچنان که از آغاز در هشت خدا . و باز ، با دم افسونگرش ، در دشمنی چه نزدیک ! بسا هم نزد یکتا خدا در دوستی !  
(خاکم به دهن ، اه ! . . .)  
و نوح سراسیمه گشت . شیار در ددی بردنش دوید . سر به آسمان برداشت . روشن بود و گنگ - خنده کار . به کوه و دست نگرست . خاموشی . نوح در تنهایی خویش خود را غریب یافت ، - برسان کودکی کم کرده مادر . چشمش به اشک نشست . رویه

بقیه از صفحه گذشته

و به گاه نمود رفتن با سرود انابه در خواب میرفت. نوزده آتم گناه  
بر خود میگرفت و به عدد بیست می آمد.

\*

زمین گرمای آفتاب بود و بوی آشنای پستان ماده گربه ای تن  
به آفتاب داده و چکان در او آویخته ...

و اینک پستان زمین به هزاران رگ روان بود. زمین در نوزده  
آتم میگذاخت. خاک خون میشد و خون دیده به روشنائی خورشید  
می گشود.

و خورشید بر شهر خدایه دوستی بر میخواست. آسمان بخشنده،  
روزها بر همه و تکابوی کار، کارها بر او میزد و خرمن های دشت  
زین. بازمی شناخت بدختری و آینه ای.

و دختران شهر که چون گل بردن زمین بودند، روح بند برای  
زمین بودند. و سگ در نیمروز خواب زده یا مهتاب شبان، گوش  
بیشه و گشت و کسار می شنید:

(( لبخند تو، ای بسه، شکوفه سیب است و دانه خوشبوتر  
از سیب. ))

(( به چشمان درشت سیاهش هر اسبان نگاه میکند. پوست  
پرشانه ها و سر زانویش می لرزد. و تنوع، آهوی دشت، بسه  
آبش خورشید من می آید. ))

(( پیشتر راه ناخن شیارکن، تامل، نیشم بز، انگینت را  
شیرین تر خواهم مزید. ))

و تنوع و بسه و تامل، رفقه و سازای و دیوره، و باز بله و محبت  
و داده و دیگر دختران شهر خدای، هر یک زینده و بدرام نواز دیگر،  
چون میوه های نورس باغ بودند، - نته دست و نگاه رهگذر و  
نوح، رهگذر بچ که چشمش در مه غروب می نشست، نیز می دید شان  
در حاله ای دور و شفق گون. و مهربی حسرت آلوده در دلش  
می جوشید که تلخی کوکارت و استنطین داشت. و مرد خدای، جانفش  
در تلاطم آشوب می افتاد:

(( به خدا میگرم از شما، دختران شهر، که رخنه دیوار  
دین خواهید بود و معبر سیل آتش. ))

و نوح روی میگردد - از تاب آتش - ، که میدید و میدانست.

همچنان که آب را دیده بود و دانست، و یادانش خواسته -  
اما - وجه دردی و درخشندی [ دانستنش امروز همه برهنه بود  
و پروا و ترلز، که مرد خدایه نردایش از دیروز میگذاشته و دیروز  
شکستی کلان بود سدر نبرد بیوا و بر بیخوده، که زمین ناچار  
جزیه راه خود رفتن نمیدانست. و شکست همچنین در جان او سوده  
که دیری بود تا از حضور خداسترون مانده بود و از سخن شکست  
هندش. و اینک زمین بود که با جایی وی سخن میگفت، - ایمن  
شمارها که سینه خاک میکشافت، این گندم و جو که دانسته  
میست و این شاخه رز که لبخند خورشید در جام میکرد. و نوح  
به همه تن خویش بدان دل بسته بود، و به دیوارها که در شهر  
برس آمده، و بر چین ها که بیکران دشت را در چانه می کشید،  
و آغل ها و اصطبل ها که ملکوت خاکی نوزده آتم را بنیاد میکرد.

\*

(( دینه، دینه [ خون من و گرمای غروب من ] بیستداری  
بامداد دور من [ خدایا، بدان لبخند خورشید دارو نگاه  
گهزان، چه زود میگذری ]

(( خوشاتو، دینه، که می شنایی و شتاب نمیدانی [ و نمیدانی

تو، ای دینه، که قدم های بیرون چه شتابکار است و ناشکیبایا.  
بیادستم بگیر و درنگ بیاموز، عمر من ]

(( خوشا، خوشاتو که تنهائی نمیدانی [ و نمیدانی تو، ای دینه،  
- در پستان کودکی - که زندگی راه سنگلاخ است بر بیابان

تنهائی. و تنهائی، دینه، در راست، که ترس و رمیدگی هم دل -  
راسته و درون دیوان آشنائی. و تو آشنای منی به جان، دینه،  
هم پیش از آن که خود بوده باشی. و خوشی است، خوش است این  
مرا گفتن و باز گفتن.

(( خوشانگاه تو، دینه [ خوش از زبان گم و جلال تو، و آن گب  
زدن و زود گذشتن و فراموش کردن: نسیمی در برگهای چنار  
افتاده، چین بردن آنگیز نشانده و رفته در آفتاب سیزه ها خفته.

(( دینه، زیبای من [ خرد در تو زیبایی است و هر چه بگوئی  
و یکی خرد گفته ست و کرده، بی آن خود بدانی. و تو، همایه که  
ندانی.

(( در تو، ای دینه، مهربانی است، و نرس و بخشنده کسی  
شکونه های بهار. و من بر تو میترسم از این مهربانی، که یا تو نباید  
یا تو با او نیایی. و آن روز، دینه، چه دردی مرا چه بینوائی  
حهان را ]

(( دینه، شب یا تو بر من میدمد و میدانم که خواهم فرسو  
برد، و تو اختر آسمان خواهی بود. و خجسته باد نام شب ]  
خجسته باد نام تو، دینه، خون من و اشک من [ ]

سره آسمان در خلوت سنگها، نوح، پیغمبر خدای، میگفت  
به درد. و در درش راستگین نبود. چه میشد او را، مرد بزرگتر  
آزمون را؟ کار فرمای مرگ و دره اندوه زندگی را؟

اینک هر آنچه - دست در دست خدا - خواسته بود زمین رام  
و به هنجار، نوزده آتم یا در در خدا، و شهر به آهنگ نماز و قربان  
در تلاطم رویش. و - یاد آوری هلاک گنهکاران را - توده فیروان بود  
کشتی بر کوه، چون کرکسی گرسنه که رویه نشیب دارد.

همه چیز، همه چیز آن بود که میبایست، و بیاس خدای را در  
هفت آسمان [ و باز نه آن بود - آه، که دل نبود و آن بساور  
خدائی.

(( کجائی، نوح؟ پای بر چه داری؟ سنگر بر رویک روان [ ]  
و نوح، پیغمبر خدای، میگفت، که هرگز چنان نگریسته  
بود به درد. و در در تنهائی بود و شکسته تنه ای فریب خورده  
سراب. و بلعجیبی ها و درخشند دیو. و این دل ناتوان گشته  
که در هر سایه ای می آویخت. و این دلهره کار ناتمام و فرورختن  
چاره یاری که به دست بر آورده ای.

و باز هیچ از این همه نبود، مگر آن یک - تنها همان، خدای،  
که نوح از او می مانده بود.

(( جز تو ام هیچ نمی باید، خدایا، با زمین باز مگذار [ ]  
و نوح میگفت. اما نه همین گفتن زبان بود و گریستن چشم،  
که در هفت دل کار دیگر بود. زمین، خواه ناخواه، در اوی نشست  
و نوبه شدن ها و بر شدن های بر آمدن نوزده آتم بر فرش خاک،  
و راکدن دود و به گناه، و گسستن آسمان ترس صلابی پاکسی  
و بالودگی. - آیشی، آزادی ...

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می پیچود، و زان پس باز او سود  
و پایب آشنای بندگی:

(( کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار  
و نهان که بر تن خاکی نهاده ای [ ]

مرد خدا پوست من انداخت. برده ها در او به يك سوزده  
ميشد، و گاه آنچه ميديد همان بود که، انوس [ديري بيمن  
از آن به آب مييايست داد. نوح مي شکست و سر بزرگي انگسد،  
از سرساري. خود را، نوح از من بزرگ را، بازمي شناخت.  
يادها در او ميزيست، - خفته و بيدار، که هر يك سخني ميگفت  
بزرگان او، که ديگر نه سخن جان او بود. ليکن قم، از آنچه ديده  
بودند و شنیده، همچنان به سرا برده، انسا نه اس ميبردند و سا  
خدای نشانده، و در داکه به چنان خلوت فروغان، نوح راه  
نمی یافت. روزها بر او ميگذشت، در نماز و نيايش، که نه حتی يك  
بار دلش يا خدا بود. روز و شبش را شهر فرو ميگرفت، که همه  
دفعه بود و تکاپو و ماندگي، و باز خشنودي سرشار آنچه به دست  
خود بنياد کرده اي و بر آورده. و زان پس، چون آسمان روشن گشته  
ايرش ناگهان پيوشد، بدگمانی بود و ترس و سراسيمگی. او ايمن  
همه نام خدا داشت، که هيچ نميگفت و خشمش پنهان بود، شايد  
هم که نزد يك. و شهر که آسوده ميزيست، يا خدا به آشتی، بر اعتقاد  
نوح که سب و سايمان قم بود. و نوح رادل از ترس ميگشافت، از اين  
خوشاوري، که او خشم خدا آورده بود. - آب [آب نوح را  
خده بود و خطر، بين از آتش، بين از صافه، بين از شمشير.  
بر کاره آسمان، هر سايه اي ابر نوح را نگران ميداشت، و زان  
بيشتر، هر ريزش باران. و اي بسا که مرد خدا، جوی دراز  
گست، آب چشمه ها انداز ميگرفت و جاه ها و کاريزها، که آب  
اگرچه زندگي بود، ميتوانست مرگ باشد و تنگ عذاب. و باز چون  
باران گشت ها سيراب ميگردد و آفتاب بدوستی بر شهر برمي آمد،  
نوح را نيشيشماني به دل مي خليد، از گمان بد که داشته بود:  
(( خدا يا، توهمه بخشايی [بر اين پيروي گشته ميگير،  
که نعمت ميدهی و از نشان خده و خشم در آن ميجوید.))  
و نوح اشک مي ريخت و باخ نميخواست، که ميدانست که  
تتهاست.



(( کس آهوي رنده بودي، دينه، تا به دست من کسيدم  
و تو صيد من ميگشتی، بيس روي خدا، ماء دينه، تو زميني، شخم  
ناده، که مرغ چاريا در تو ميچرند و فرزند آدم را نصيب از تو نيست.  
(( نوب بدوستی است در چشمان تو، د ختم، همچنان که در آب  
دريا. و مرا از تو نم بايد داشت، مباد که چون آتش و آب دشمن  
ترياشی آن را که نزد يکيري.  
(( سخت آواي باد است در دشت: به گوش مي رسد و بفهم  
ندارد. چه کند يا تو، فرزند آدم، که تا از بهشتش رانده اند،  
هر دم انتظار بيم است، از هر چيز، از هر کس.  
(( انوس، دينه، مهرت بر من تمام است، بدین شير و  
شراب و نان که بر سفره ام می نهی. گوش بره ام تو را، که به علف  
من بروي [مرا، دينه به برد باري و نگساري مهان کن، و درد  
يديري، - که دردها در من است و خم ها، و بار امید و رستگاري شهري  
با من، بدین پشت و بازوي ناتوان که می بينی.  
(( فرزند آدم بزمين ميرو، اما روي و ايس دارد، که  
او را گله به حسرت سرشته اند. پوست با من دار، دينه، که و ايس  
نگران از راه دور می آيم، و تو در آغاز راهی.  
(( او [چه ميگويم ترا، دينه، که توتاب من نداری، و نه  
بقه در صفحه (۱۲)

مرد خدا، نيايش را، پيشاني برسنگ تفته مي سايد و اشک  
ريزان خاک را فرين ميگفت، به غرور که در سرداشت - ايمن  
حياب [و کار نه هين بود، که به هر سايش تن مستي خاک در او  
ميدويد، - همان که درخت را به ديدار روز ميکشانند و آدمي را فراتر  
از خویش.

اما فراتر بنا چار نوح را - بيخبر خدا - بپراه بود و بيگانگی،  
که او صري خويشتن را با سدار مرزها شناخته بود و خواسته و اينک  
سرگشتگی، که هم در او مرزها مي شکست. نوح به خدا ميگريخت  
و راه نمی یافت. زمين به هزار دست در او مي ايخت، - خانه  
و خانمان، کشت و کاريز، خون و دود قربان، نماز و آئين گشت  
و قم که او در اورش بود، و در اورش بودند به هر چيز که ميگفت  
و ميکرد. و نيز آن سوز درون، آن شادي چشم و آن انتظار  
جان، - دينه، دختر شهر، که بر ستار او بود پس از مرگ زن.  
نوح بدو از نوزاده ميشد، - به اين دختر نوس که ميش هايمن  
ميدوشيد و تا کس هر س ميگردد و به شراب و دس رخته اش می برورد.  
(( برکت بردست و زيان تو باد، دينه، و بر قدم ها که بر خاک  
می نهی، - و من آن خاکم تو را، دينه، به برد باري و شتانی.  
و مينداز دينه، که با من هين رنگ و بالا و خوي و خرم است که  
ميناشی، که آن می بينست من که نيز بر خود پوشيده اي.  
(( و تو، اي کودک من که مرگ منی، مرا ياد دار، که زندگي  
در من به دوراهی سرنوشت مي رسد، - همچون پيله که بر دوراهی  
کم است و بر رانه. و بدان، دينه، که راه پروانه شدن زمان تا زمان  
حيرت است و گيجی و و ايس زدن و به يعلو غلظيدن، و يك ته در کار  
خود تشيدن، و در خود چله نشستن.  
(( و من چله نشين اين روزم، دينه، و ميترسم به تمام تن از آن  
که رود روي من خواهد آمد بنا شناخت، و او مرا سخت ترين آزمون  
ر خواهد بود و بي پروا ترين دار. ليکن مرا ايس از آن که در او زمين  
باشم، دينه، که شدن من بايدم اکنون، نه بودن.  
(( و چه روزگاري مرا، دينه، بدین پيرانه سر، که در پوست  
شدنم نهاده اند و چنين به آتش تو که اخته [وجه خوش آتش  
تو ام، دينه، که بهمين گواراست مرا و من تا جاودان جامه سيب  
خواهم داشت. و با من، اين نعمت زده، - فرزند آدم.))



شهر زنده بود و من باليد، - نه بر چند و چون زندگي نرسد  
و خواست و نخواست او، که شهر به خدا زنده بود و بازوي بلندش.  
و شهر بيمان و بيوند بود و بنا، اميدي در او، هر دم بر آورده و ساز  
دور تو برده. و شهر بپرم بود، بدگمان، که بنياد بر ترس داشت.  
و ترس سايه خدا بود که فرزند آدم ميرفت، - اين به خطا گرفته  
بر التزام بخشوده. و ترس آئين شهر بود، که ياد زمين دانست  
و از زمين بریدن ميخواست. و در اين دوگانگی درد و دروغ، فرزند  
آدم گناه می آسخت و نهانگاري. روي در مردم، هر کس به بگر بود  
و با خويشتن ديگر. و نوح نيز، - بيخبر خدا، بی آن که خود  
بداند. و نوح آن روز دانست که شراب خورد و در خواب برهنه ماند.  
و بيد ايرش از ردل بود و شگفتی و خشم: آن بس که بر او خنديد،  
از چه خنديد؟ و آن دو ديگر که شم داشتند و ايس روان بر -  
هنگيش پو شانده، از چه می بايست شان شم داشت، که  
خدا آدم را - پدر ما، برهنه آمد و جفتش را، در بيگانه سی.  
و او نيز، نوح، بنا که کدام معاک دروغ و نفاق در خود يافت  
که فرزند را بدین اندک بازگوشي نفرين گفت؟

# اشک و درد

د قبايلو شاعر فيض احمد فيض  
د هره شمير بينتو ژباړه

## موسکا

گلونه له خپلې سر اوي شوي دي  
د آسمان اونکې نه را تويي دي  
د شمعورنا ورکه شوي ده  
اوهنداري ماتي شوي دي  
سازونه له غزید وروسته ورک شوي دي  
پاي زيوونه ستري شوي او بيا ویده شوي دي  
اود دي وروغوخت شه  
ليزي د دي شپې نازولي  
د دردونو ستوري  
پر قهيزي  
مخلا کوي !!  
اوسوسکا !!

۱ -  
در ((ارهو موهوب))  
د فصل ميعاد  
چون بود حالت ؟  
آواره مردا  
د ريا روانا  
د ريا نوردا  
۲ -  
اي ارزناد نوروذ وتيريز  
اي حبيبي از صبر  
افراخته سرتاج تاهر  
اي از تبار اولاد وارنيز  
د پيشه سبز  
چون شد که ره يافت ؟  
شبخون باييز  
درد اورد ا

## غزل

تاوي مخ و ته مي کوره ، ما وي سترگي به ليمه  
تاوي ما وره له پيغوره ، ماوي سترگي به ليمه  
تاوي تينگ شه که عاشق يي ، ماوي خه دي به د عاشق کي  
تاوي غم دي لورد لوره ، ماوي سترگي به ليمه  
تاوي د واره زلفي خه دي ، ما وي هر خه چي ته وايي  
تاوي شپه ده تکه توره ، ما وي سترگي به ليمه  
تا وي بولي دي فرياد کا ، ما وي درد د بيلتانه دي  
تا وي مه کړه آه به زوره ، ما وي سترگي به ليمه  
تاوي واوره که عاشق يي ، ماوي واپه زما غوز دي  
تا وي وينی اوي اوره ، ما وي سترگي به ليمه  
تاوي خه حال دي يونه ، ماوي پروت م ستا په درکي  
تاوي مه بجه له دي کوره ، ما وي سترگي به ليمه

## دو غزل از محب باشر

### موايلو ناوله

بناه عشق کد امين تن است آفتوشت  
زلم سبزکي برگشته دفتر هوشوشت  
به هر کجا که نظر ميکنم ، توي تصوير  
بياکه سوختم از دوري برو دوشوشت  
شريك نم خودت کن ، شريك خوشبختي  
مرا ، اگر چه که هستم دگر ترا موشت  
هزار قصه ناگفته در زبان من است  
کجا ست بخت بلندم ، که بشنود گوشت  
مرا بخوان که شرح سبز گوي دستت  
تلم شوکت و بختي ومن سيبه پوشت

۳ -  
آواره مردا  
د ريا روانا  
د ريا نوردا  
د پدي که آخر  
طوفان چها کرد ؟  
نه از خدا بيم  
نر نا خدا کرد  
آتش که بنواخت  
باخشم سلی  
برروي ساحل  
زان ناود برين  
صد تخته باره  
از هم جدا کرد  
وانگه به ناگه  
زند يق د برين  
- نخل سترون -  
روسوي مغرب  
سر بر زين سود  
پاد خدا کرد

### با تو به شوشت

بايي نمانده ام که عصايم نبوده اي  
د ستس نبرده ام که دعايم نبوده اي  
هر جا که شعر بود و سخن بود و سرنوشت  
حرفي نگفته ام که صدايم نبوده اي  
هدد کي بود ؟ آنکه بيلام دروغ گفتم  
شعري نرفته ام که سبايم نبوده اي  
اين خنجر از کجا است که آماج اونم  
دردي نجسته ام که دوايم نبوده اي  
جز دست تو نبوده مرا حجله اميد  
جايي ندیده ام که کجايم نبوده اي  
آه اي بهار رفته در آفتوش باد هوا  
بايي نمانده ام که عصايم نبوده اي

۴ -  
آواره مردا  
د پدي که طوفان  
آخر چها کرد ؟  
د رناود برين  
ني لنگري ماند  
ني باد باني  
د ريا نوردا  
د ريا نوردا  
اکون چه مانده است  
از باد شرطه  
جز آه سردا  
دردا و دردا  
دردا و دردا

نمونه اشک  
ميد هد تعلم دل با دروس الفت بود ما  
گينه جويي نيمت در طبع وفا تخمير ما  
مصرفت دادم از کف اي جنون خاکت بگر  
د ريبان تو کم شد نسبه اکبر ما  
تا مگر صولت بد بود منفي آفتوشت  
ميجورد نقاش خون و چکند تصوير ما  
ما و دل در هجر گاهي اب و نغمه پر ما  
خاک بر سر باد ما را اين بود نقد پر ما  
چيست تخمک بني بود نقد پر ما  
نور ما کي نيمت باي خوش جز مني خود ي  
مايل از صغراي هستي تا نيمت ان عد  
خواب برغم و نيمت اند کسی تخمير ما  
محمد امين عامل



# کمار! باتوام ...

## بیوش از اسطوره

از مسعود در ریشی نامی طوطی

ستاره های گلابتونی • بر مخیل تاریک  
و دود نشوده ای که نسیم کلافه را کم می کند ؛  
شب هنوز به نیمه نرسیده بود  
با این همه پیرترها که دیرتر باور می کنند ،  
در کوجه ها کوجه باغهای ما  
صدای دیو شنیده بودند .

و تو صد دانستی ، ای والا ترین کلمه ، ای روشن ترین  
که بیخوابی شبهای مرا چه ستگرانه تاراج می کند .  
زیرا گوشه هایم هنوز هم به سکوت عادت نکرده اند .  
و هنوز هم فراموش نمی توانم کرد  
که درین نزد یکها ، در میدان سحله ما ،  
هر روز چند بار صدای انفجار شنیده می شد .

\* ای دریاچه روبرو ، دریاچه سلام ،  
می دانم که توبه تر ازین می بینی  
چه بیدادی وزیدن گرفت وجه بیرحم ترازمهیب سیل  
دریاچه هامان را بستند و نامهامان را  
از دیوار کوجه های نشانی ، بائین آوردند .  
اما هنوز هم گل و شکوفه را چون میوه باور دارم .  
و می دانم که روشن تنها کلمه نیست .

\* ای کوجه روبرو ، دریاچه سلام ،  
می دانم که تو نیز فراموش نمی توانی کرد  
گردش در آن راههای روستایی و روزهای آفتابی را  
که مساسایه هامان را با خود نمی آوردیم .  
و آن کوجه باغها ، با همه سحله های شداد شان  
باز هم بیعام غم و ترتم قهرآمیز ما را به کوهها صی رساندند  
و خنگای نسیم برف را ، از قلل مه آلود و نمناک  
در برگ برگ لحظات انسانی ما  
- هر چند نمناک تراز نمناک -  
چه پاک و روشن زمزمه می کردند .

پرتو سلام!

آهای! باتوام ، دریاچه بیدار!  
از کوجه همیشه ترین هرگز و هنوز  
آهای! ... باتو ... می شنوی؟ باز هم سلام!  
وقتی هوا بزرگ فنا ، تیره تنگناشد ،  
برخیز باز هم جامه های گل آلود و چرک زده مان را  
در جویبار ستاره های آفتابی و آبی ،  
از غلظت شبهای بلند و شبانه های باور نکردنی  
پاکیزه بشویم و بمن کشیم  
روی درخت زنده ترین یاد و زیباترین فریاد .  
به شک نسیم کوهساران خورشید ، خواهد وزید  
و دستمال آبی شب ، وقتی براز گلایب شد ،  
حتی در تراکم تاریکتر از خواب محمل ها ،  
گلگهای دور و نزدیک آسمانها و زمین  
برای هم چشمک های روشن  
و بوسه های گلابتونی پرواز خواهند داد .

مهدی اخوان ثالث  
(م . امید)

## شرحچه:

ملا به دقت سره - ستاره های -  
نه دی کوستلی ،  
اول پسر لنگر - دهفتوبه زسه -  
پوهیسنم ،  
خوب و خوش بیه - له هسدی لاری -  
ستاره ته در نرسیم ؛  
اول غه کونگه مینه به به خبرور اولم .  
ل . خاموش

از صفحه بوغیا را سا طبر برون می شوم  
از همه مدارهای به خواب رفته  
سرنوشت دودمانم ، روزگار دوستا نم برانستم مجبور می کند  
به سوی وظیفه ام می روم ، قلمم جوان نیمه بر تقال است  
به انگفتی می بینم که می شنود و استوار است  
کوهی را می بینم که می شنود و استوار است  
به سوی وظیفه ام می روم ، چنانم بنا میارای خوانده  
ای چشم سیه ، سا رکت باد .  
- شمشیر من شمشیر طلائی من ! -  
آیا می توانم از صفحه بوغیا را سا طبر و عروسکان بدو آورم ؟  
نوبت من است ، در زمینم ، می نوشم ،  
از بارانی که بگرد زیتون و نخل جمع شده است  
آیا من بوغیا نوا ده و دوستانمستم درختی رو داداشتم ؟  
در تنوای چشم سیه ای شمشیر طلائی من  
بوقواری توسیز ، چون گندم تازه  
در چشمهای تو گلبرگهای آزادی می خند  
توبه مرگانی چون جریب زینتی  
من در چشم تو جاری شدن رودخانه ها را می بینم  
من بر قوس و قزح را از چشم تو می خوانم  
بپوشی شوم ... نمی ترسم ... نمی میوم  
تو در برگ من توان و غیرت جاری میکنی  
وقتی رودخانه ها و ریزگی است  
توموا ، به دیدار تنگناها می فرستی  
با تونه ای از تونه ها و زینتقا  
ه آ ... ای چشم سیه ... ای رویوتاننده !  
حیایان ، شوری خون مواسی چند  
از کنار من " ماهتاب " کودکی می گذرد  
بشت دروازه ها و زندانهای ،  
بشت دروازه ها ... گنجشکانم را توست لکشم  
بشت دروازه ها  
جاه آب است و شراب و روشنی .



# جينا لولوپرژيد او نقش جديدش

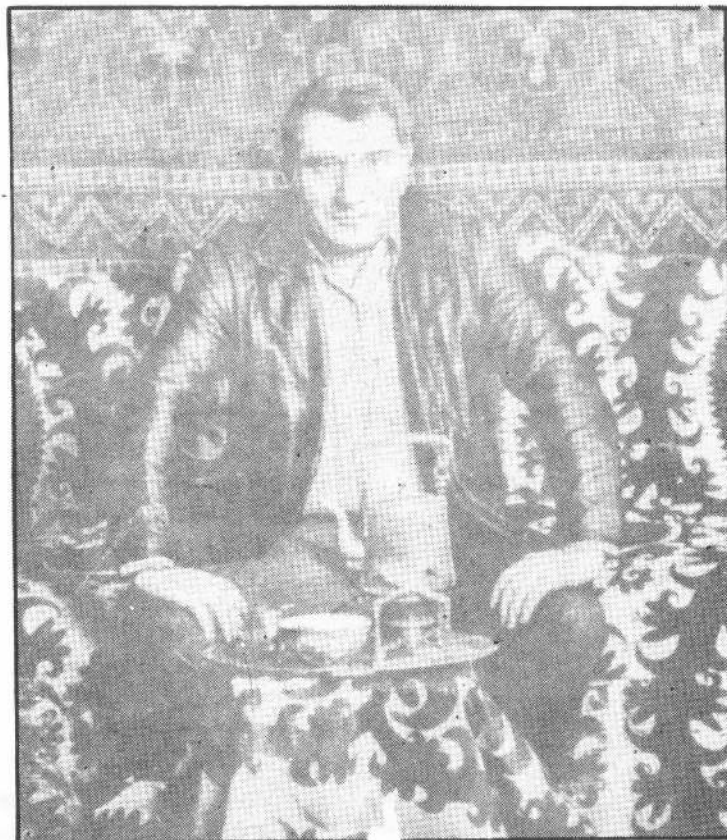
جينا لولوپرژيد اكه زمانى از محبوبترين و زيباترين هنرپيشه ها ي جهان بود ، چندي بيش شصتمين بهار عمرش را جشن گرفت و از نسو شوق بازي در فلم بسرش زده . جينا بازي در فلم (( دختر از روم )) را قبول كرد . ناگفته نبايد كه گذشت كه او در سال ۱۹۵۴ در همين فلم نقش (( اديانا )) جوان هوس برانگيز را بازي نموده بود .

در فلم جديد (( دختر از روم )) جينا لولوپرژيد نقش مادر را بازي ميكند او در مورد نقش جديدش چنين گفت : چيزي كه مسود د ل جسمي من است ، اينست تا معنويت خود را نشان دهم نه چهره و تنم را . در بيست سالگي گناه نيست تا زيبايي فزيكي خود را به نمايش بگذاري ! در فلم جديد از نقشم خوشم من ايد و اگر راست بگويم خود را تازه كار احساس ميكم .

در فلم جديد (( دختر از روم )) نقش اديانا را اكثر ميس زيبايي بنام فرانچسكه ويرا بازي ميكند .



# ارمن جگر خانيان شوک دي ؟



ارمن جگر خانيان د شوروي د پيرولوپو هنرمند انوخمد ي چه به نري كي او د هفي جملسي خخه به افغانستان كي پيرمينه وال لري . او دده برجسته اوپه زير پوري اولونه به سينما كي لکه د (( ملاقات بحاي باييد ايد لون ونكري )) (( تهران ۶۲ )) (( سلام د ازه به )) او د اسي نور فلمونه د پير وخت د باره - د هنرد مينه والوپه زورونوكسي بحاي نيولي دي .

ارمن جگر خانيان بيله سينما خخه به تياتر كي هم د پيرولوپو ليكوالوكه تنسي ويليام خيمائيل بولگاكوف ا د ژارد راوز نيسكي به راهوكي رولونه لوبولي دي او اتلس كاله كي بزي د مسكو وماياكونسكي د تياتر سره همكاري لري . وارمن د پير لوي او قوي رول د (( سقراط سره د يالوك )) به نامه ياد بزي اولوي رول شي د غروب به نامه ياد بزي چه د بايبل اثر دي .



# آيا ريناراي جهان فلم را ترك ميكند ؟

ريناراي د ختريناروه هنرمند سابقه د ارسينماي هند مياشد . وي در سال ۱۹۲۳ براي اولين بار در فلم (( ضرورت )) با راكيش روشن ظاهر گورد يد و بعد ازا د ر - سال ۱۹۲۴ در فلم بنام (هد هو - تن) حصه گرفت . اين د وفلم موفقيت چشمگيري را نصيب وي ساخت و ريناراي براي تمام علاقه مندان سينما و د ايركتران فلما بحيت يك چهره جديد شناخته شد . فلما سازان هنرشن را قدر ميكردند بقيه در صفحه (۹۷)

# برای معلومات شما برگزیده ایم

## در رقابت با تلویزیون

در سالهای اخیر ریک تعداد زیاد از کشورهای جهان سینما نشوونامی خود را مقابل تلویزیون رقابت نمایند ، همان بود که در اوزدهای تعداد زیاد از سینماها بسته شد .

ولی سینما داران مبتکر برای بقای خود دست به ابتکارات جدید زدند تا برتری خود را بر تلویزیون ثابت نمایند .

از آن جمله در ماه سپتمبر سال جاری در بروکسل کمپلکس جدید سینمای افتتاح گردید که بنام بلند (( کینوپولیس )) یاد میگردد ؛ تا آتش خاموش شده تماشاگران هنر هفتم را دوباره شعله ور سازد .

در این کمپلکس مجموعه بیست و هفت سالون با ظرفیت هفت هزار چوکی وجود دارد . یکی ازین سالونها بنام (( ایماکس )) نامیده شده که دارای برده بسیار بزرگ بطول سی متر عرض بیست متر میباشد و انقدر

به تماشاچی نزدیک میباشد که تماشاچی خود را در داخل تصویر احساس میکند . سالون دیگر این کمپلکس بزرگ بنام (( شوسکن )) نام دارد در این سالون به برد بزرگ آن فلم های شصت فریم ( کدر ) در تانیمه

( بجای ۲۴ فریم ) نمایش داده میشود تا نکت سه بعدی بدست آید .



## فلم جدید

چندی پیش از طرف افغان - فلم فلمبرداری فلم جدید افغانی بنام غیرت آغاز گردید . سناریوی فلم غیرت را کارگردان سابقه دار کشور عباس شبان به همکاری فلم سدید نوشته و کارگردانی انرا عباس شبان بدوش دارد .

کارگردان فلم در مورد فلمش چنین گفت: فلم هنری غیرت بشکل سیا و سفید ۳۰ میلی متری شوت میگردد . تم اصلی فلم

بر واقعیت عینی جامعه ما استوار بوده که يك تعداد محدود مردم استفاده جو صرف بخاطر منفعت شخصی شان با آوردن مواد مخدر وارد داخل

کشور جوانان ما را معتاد میسازند در این فلم چهره های عبوس چنین اشخاص برملا میشود . در فلم (( غیرت )) نقش های مرکزی را ابراهیم طفیلان اکرم خرمی ، جانمحمد حیدری وکیل نیکبین ، ماری امیند فرید فیض ، نازی بهار ، نادر وصال بدوش دارند . فلمبرداری فلم را نورها شم امیر بدوش دارد .

## کارهای منتاژود

# قدیر رشیدی

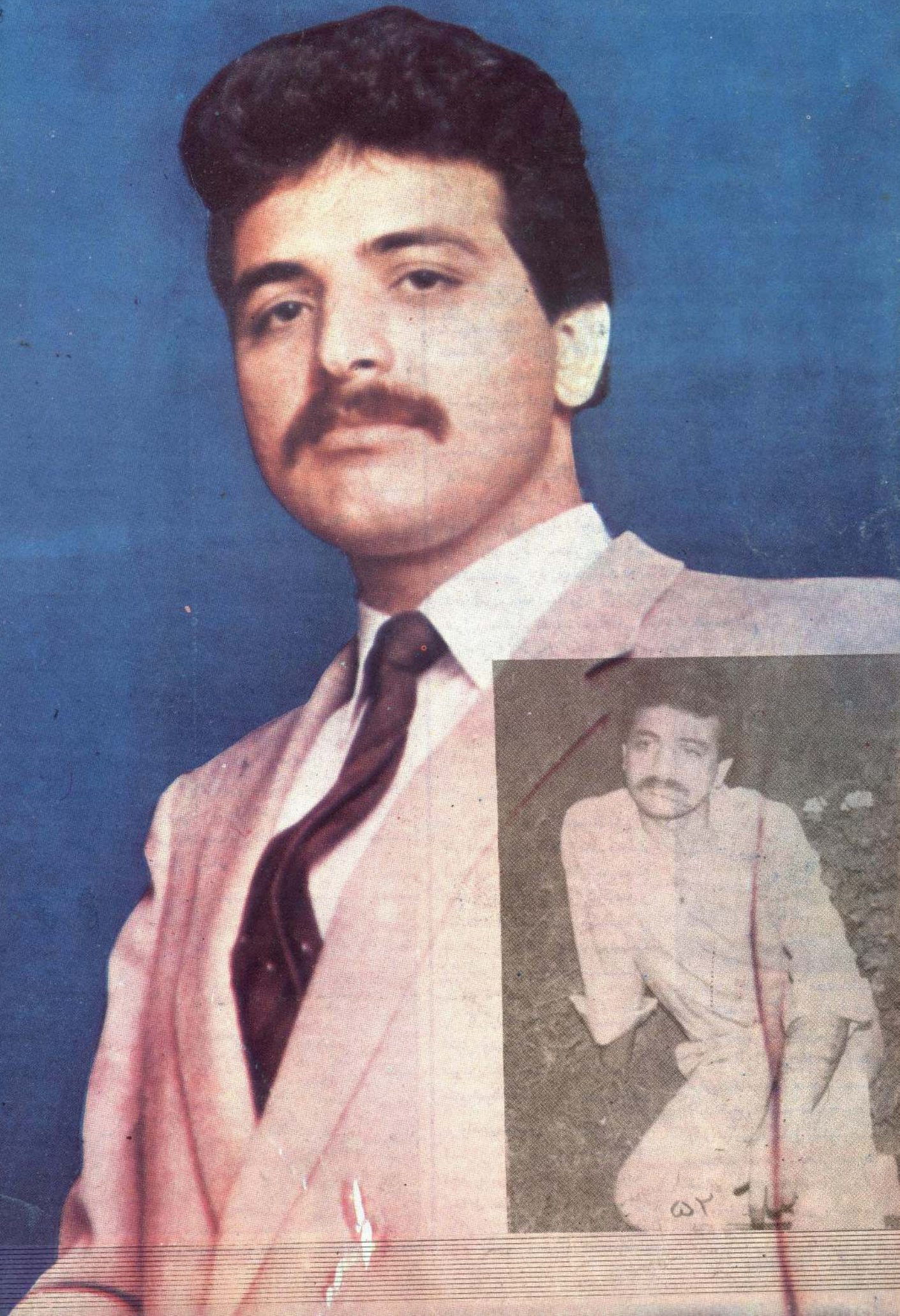
## وساخته های جدیدش

از فلمهای هنری که امسال در افغان فلم زیرکار است از آن جمله فلم هنری رنگه بزبان پښتو بنام (( آخرین ارزو )) به کارگردانی واحد نظری و فلم هنری رنگه سفر به کارگردانی سعید و رکزی و فلم هنری سیا و سفید بنام غیرت به کارگردانی عباس شبان بمن سیرده شده . قبل ازین مونتاژ فلم هنری تلاس از موسسه قهس فلم و فلم هنری غارتگران از موسسه ابارسین فلم را به پایان رسانیدم

هر فلم هنری نظریه روال فلم منتاژ میگردد که قبلا شات از طرف کارگردان در شوتنگ سکرت بر اساس سناریو و بدید خود منتاژ میگردد که بنام منتاژ داخلی یاد میگردد . کارمنتاژ و ايس از فلمبرداری با لای میزمنتاژ آغاز میگردد .

در فلم های بیکه از ماستر شاتها و شاتهای طویل استفاده شده باشد کت کردن با انترکتها امکان ندارد . زیرا فلم از ریتم درونی خود میفتد . بطور مثال فلم آخرین ارزو و همین فلم تحت منتاژ منازم محترم واحد نظری میباشد . منتاژ این فلم با فلم اولی بر صوف (( لحظه ها )) فرق دارد . چون لحظه ها ، يك فلم روانی و روشنفکرانه بود در آن اکثر از ماستر شاتها استفاده بعمل آمده بود . در فلم آخرین ارزو برعکس اکثر شاتها نیا و یک منتاژ میگردد و من باد ست باز البته باد رنظرد اشت خواست کارگردان و سناریو انرا منتاژ مینام .



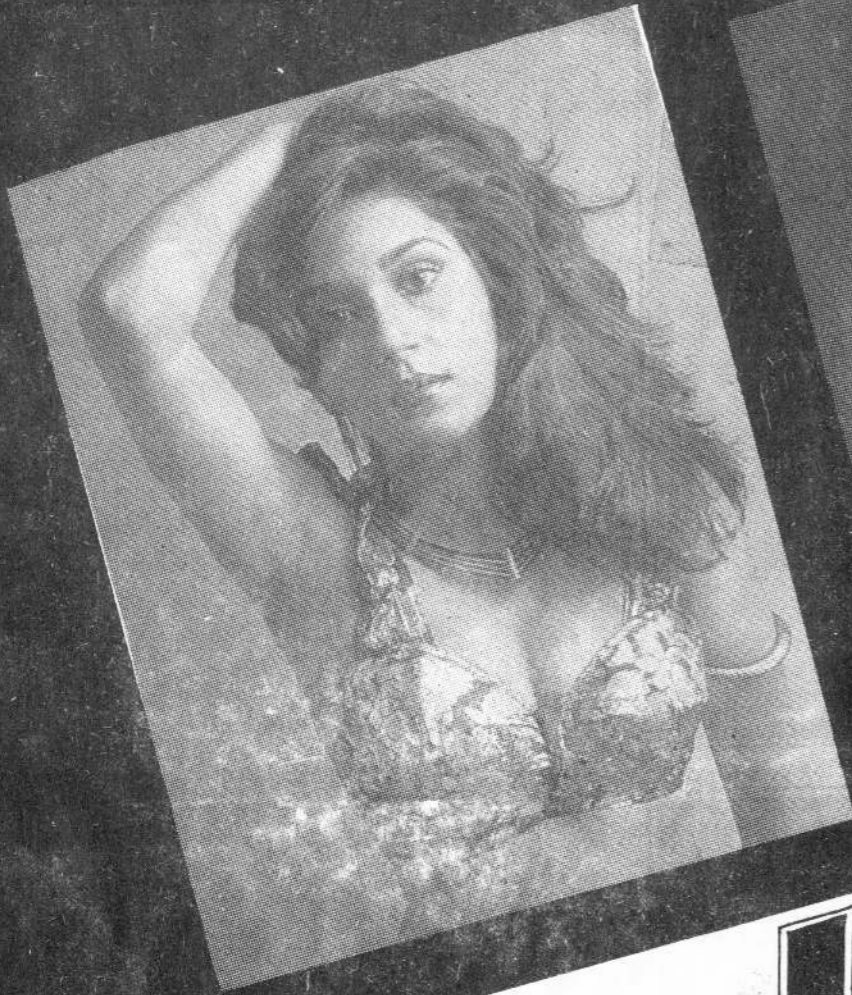




Bhanupriya: The latest contender



بھانوپریا و جیا پرادا دو چہرہ بونف سینہای ہند  
مصاحبہ عبد اللہ نعم نطاقی بونف یاد رستمہ • ۲ مطالعہ ناپید



# راه جدید اخلاقی

از منابع هندی

## عقیم سازی جنایتکار، ستکاری برای قاتلین، عدالت و پریدن گلواین "راه های اخلاقی" را بعضی فلمها پیشنهاد میکنند

دختران تازه کار آرزوی درگیری در این بازی سیاه را بدل می پروراند. قمار ادمه دارد اگر فل به مسایل جنسی، عشق و کینه جوی های خانواده کسی لای می آورد. علت اساسی آن بیایگی قه نویس را بتکسار وموضوعات جالب دیگر است. هر کس در اتاق تاریک سینما در جستجوی چیز نیست. فلم بروی برده با تمایلات جنسی آغاز و انفریاد های پیاپی میاید. اینگونه فریاد ها را میتوان در فلم (زخس اورت) سراغ داد. موضوع فلم را تجاوز به یک زن تشکیل میدهد. خواست فلم ساز چنان است که دیو وحشی شهوت را از راه عقیم سازی جنایتکار از ما در آورد. آیا موضوعی چون تجاوز به یک زن وانعکاس دادن آن واقعاً وسیله سرگرمی و تفریح شده میتواند؟

عقیم سازی جنایتکار، تامین عدالت از راه ستکاری، عقیم سازی و گلوری شیوه ناشایسته. روزگاران ما است. حرم، مخموم، جرم جنسی، سینمای ما را فر گرفته است. ظرافت مرده و داستانهای عشقی تنها شکل آبتکار سازی افراد بی شرم را به خود گرفته است. قه نویسان و دیگرها از اندیشه های بیرونی میکنند که خواست های ما بیوس کنند. ربا باز شستی و ترس به همراه دارند.

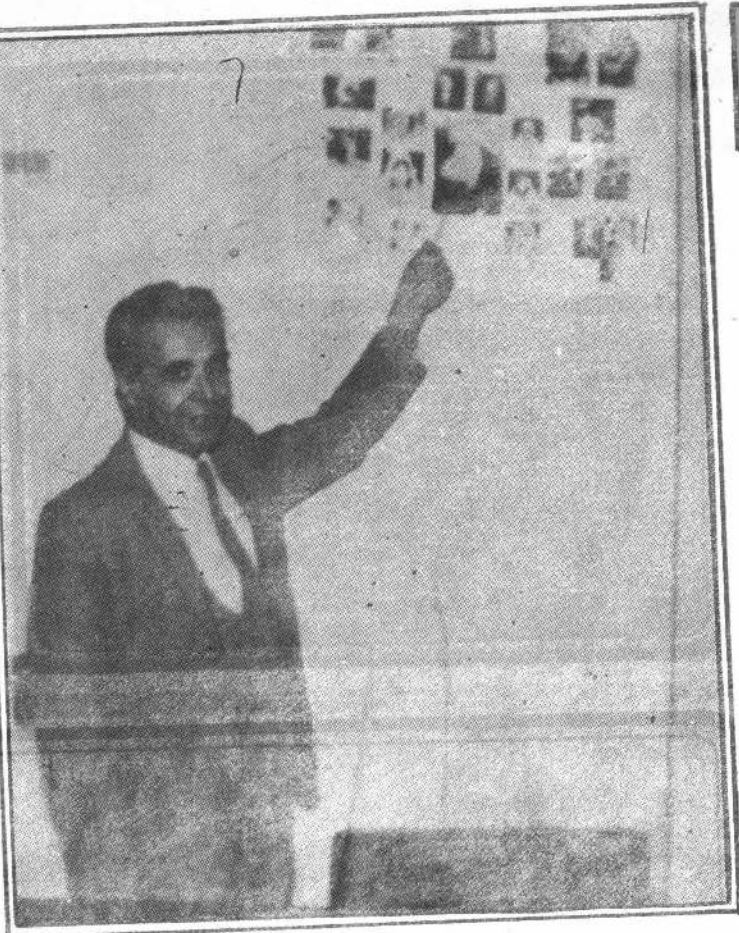
# در فلهای هندی

ترجمه از ذبیح الله



انتباهات وارد است داد آنها برای قربانیان تصورات درستی است. اما فلم ساز با وجود سانسور بعضی مطالب، برای تیرش خود باج سیل میبرد از متأسفانه اینسان فلمها بهانه پیشرفت درین جهت را بدست دایر کتران ن یگرمید هند. آیا کسی گفته میتواند که، آنها خوب به پیش میروند؟ اگر چه سکس را نباید یک موضوع ممنوعه شناخت اما فلم سازان همیشه سکس را بدون در نظر داشت خواست زمان به شکل زشت و وقیح آن یا زتاب مید هند. در مورد یک و لگرد چه میتوان گفت (فلم شکستی مستثناست)؟ بقیه در صفحه (۷۲)

مصاحبه با داکتر شریف شریفی



اولین عملیات جراحی پلاستیک

# چه وقت صورت گرفته است؟

مجله سباوون چندی قبل مصاحبه‌ی راتحت عنوان اولین عملیات جراحی پلاستیک در افغانستان ناموفقانه صورت گرفت، به نشر رساند که داکتر توران سرویس گوش و گلو در نفاخانه میوند در زمینه اعتراض داشتند ...



# خواب شما

طرز رفتار: شامخ کلاه  
از خواب بومیخیزد، نشاننده  
شخصیت نماست.

۱- کسیکه از تخت خواب  
میپرد اساساً شخص خوشبین  
است در مورد همه چیز مطمئن  
است و عقیده دارد مسائل و مشکلات  
همه حل می شوند به شرطیکه همه  
با هم اشتراك مساعي داشته  
باشند.

۲- آنکه فریاد می کشد که همه  
برخیزند، شخص فعال و پرکار  
بی طرف و مخالف مزخرف گوی است  
دوست دارد در امور و قایم  
شرکت داشته باشد و آنها را  
سریعاً به گونه موثر انجام دهد.

۳- آنکه بیحال و بی حوصله  
از خواب بومیخیزد بالباس  
خواب دل تنگ و افسرده به رخت  
خواب می رود و مایل نیست در باره  
کارهایی که در پیش دارد فکر کند.

۴- آنکه هر روزی گویند:  
فقط پنج دقیقه دیگری خوابم و  
بس استراحت را دوست دارد و  
زنده گی راتکه، تکه می گذرانند  
و از فعالیت های منفی لذت  
میرد همه چیز را آسان می گیرند  
و تماشای تلویزیون، غذا خوردن  
را دوست دارد.

ارسالی: سیما امید از جوزجان

عملیات ها، اگر کوك ها توسط  
جراح معالج بد نمود زده می شود  
و نقصان دیگری به وجود می آید،  
جهت زیبایی توسط دکتوران  
جراحی بلاستیک اصلاح می گردد.  
این دیپارتمنت در کشور ما نیز،  
عنقریب با سرویس جراحی عمومی  
یکجا اجرائی وظیفه خواهد کرد.

**سوال:** نظرشان در مورد  
فعالیت نخستین دیپارتمنت  
جراحی بلاستیک در کشور و همکاران  
آن چیست؟

**جواب:** ایجاد ایمن  
دیپارتمنت برای طبابت کشور ما  
غنیمت بزرگ است. زیرا قبلاً  
عملیات های طور متناوب توسط  
دیپارتمنت های مختلفه مثلاً  
گوش و گلو، یورولوژی صورت میگرفت  
ولی حالاً توانده به حیث یک  
مسلك تیار کند.

در مورد همکاران آن باید  
بگویم که تلاش و جدیت آنها  
نوف العاده درخور توجه است.  
همین اکنون دکتورس نیلاب  
و دکتور غفار باور، خیلی صمیمانه  
در مسوولانه با مریضان و مسلك شان  
برخورد می کنند که آینده های  
روشنی استقبال شان خواهد  
کرد، وهم در مورد پرونیسور  
فایروالت باید بگویم که کمک  
و معاونت شان در ایجاد دیپار-  
تمنت جراحی بلاستیک خیلی  
موثر بوده است و من از ایمن  
هم مسلك مهربان خویش، بخاطر  
کمک به هموطنان ما تشکر می کنم.

- شافلی دکتور شرفی، اگر  
گفتی دیگری داشته باشی  
بفرماید.

- در آخر می خواهم بگویم،  
آرزو مندم این گفته هام طوری  
توجه نشده باشد که گویا ایجاد  
دیپارتمنت جراحی بلاستیک  
ناسازگام قطعاً و هرگز چنین  
نیست. من در حد توان، در جهت  
رشد این دیپارتمنت همکاری خواهم  
کرد.

فقط هدم از این صاحب  
آن بود تا یک بار دیگر، بخشی از  
گذشته های بر افتخار طبابت  
کشور عزیز ما معرفی بدام.

کشور ما سابقه چند ساله دارد؟

**جواب:** نخستین عملیات  
جراحی بلاستیک را که خودم انجام  
داده ام ۲۱ سال پیش از امروز  
بود و تا کنون در هلهوی هزاران  
عملیات معالجه ای، تعداد رساحه  
جراحی بلاستیک بیش از (۷۰۰)  
عملیات را انجام داده ام.

در هلهوی من همین اکنون  
همکاران عزیزم چون دکتور حیدر  
افغان، دکتور لیزا ده، دکتور  
عمری و دکتور آرزو معروف ایمن  
بخش اند.

**سوال:** بین شما آیا این نوع  
عملیات ها در کشور صورت گرفته  
است؟

**جواب:** بلی، این که تا به  
می کم افتخار این بخش جراحی  
را نباید به دیگران منسوب کرد  
از همینجا نشئت میکند.

زیرا پیش از ما، در حدود  
۲۰-۳۰ سال قبل پوهاند دکتور  
نوروز علی خان، پوهاند دکتور  
محمد حسین نصرت، پوهاند  
دکتور عبدالواحد رشیدی  
پوهاند دکتور خیر محمد ارسلان  
که استادان گرانقدری بودند  
و همچنان دکتور مسکینیار، ایمن  
عملیات ها را به دهها هزار اجرا  
کرده اند.

**سوال:** آیا واقعات جراحی  
بلاستیک گوش و گلو را پس از ایمن  
شما عملیات خواهد کرد یا خواهید  
سپرد به دیپارتمنت جراحی  
بلاستیک؟

**جواب:** واقعات مربوط  
سرویس خود را، خود ما عملیات  
خواهم کرد.

**سوال:** پس ضرورت ایجاد  
دیپارتمنت جراحی بلاستیک  
در چه بوده است؟

**جواب:** اصلاح ایمن  
دیپارتمنت باید در چوکات  
جراحی عمومی فعالیت کند و بعد  
از عملیات های معالجه ای سایر  
دکتوران، وظیفه زیبایی  
(Pecons) عملیات هارا  
انجام دهند. مثلاً پس از یک  
واقعه سوختگی با عملیات شکم  
(یا سایر



**سوال:** بیش از اصل سخن،  
لطف نموده بگویند که جراحی  
بلاستیک چه مفهوم را رایج  
می کند؟

**جواب:** جراحی بلاستیک  
یا جراحی کاسموتیک (زیبایی)  
عبارت از آن شاخه طبابت  
است که کمبودها و نقصان های  
ولادی و کسی را که در یک قسمت  
عضویت به وجود آمده به شکل  
طبیعی یا نزدیک به آن ترمیم  
نموده، زیبایی دوباره شخص  
را اعاده می کند.

همچنان می تواند علاوه  
بر زیبایی دادن به شخص، آن  
اعضایی را که توانایی کارش را از-  
دست داده دوباره به کار  
ببندازد.

**سوال:** شافلی پوهن سوال  
دکتور شرفی، شما با گزارش  
(اولین جراحی بلاستیک در  
افغانستان ۱۰۰۰) موافق نیستید،  
چرا، با رایج کدام دلایل؟

**جواب:**  
بلی، آن صاحب جناب  
توجه شده که گویا اولین  
جراحی بلاستیک در افغانستان  
در سال ۱۳۶۵- آنهم به وسیله  
یک پرونیسور خارجی محتسب  
فایروالت - صورت گرفته، زیرا  
در آن گفت و شنود از پیشینه  
این عملیات در کشور ما هیچ تذکری  
به عمل نیامده است.

هدم اینست که نباید  
افتخارات علمی کشور را به  
دست خود به دیگران نسبت  
بدیم.

**سوال:** پس این عملیات در



# مسئله حل شده حیات در مریخ



اکاد میسین والبری بارسوکوف پروگرام سفرا اتحاد شوروی رابه مریخ ضمن محاسبه بانمایند ایزوستیانت تحت مباحثه قرار داد .

مترجم : محمد نذیر (دریز)

## موجودیت حیات در مریخ ممکن است یا نه ؟

نوری نه تنها گرفتن تصاویر ویدئو را ممکن میسازد بلکه ترکیب معدنی صخره های سطح سیاره و ترکیب اتموسفر مریخ را نیز واضح خواهد ساخت . در یافت ارتباط بین اینزوتوهای مختلف هایدروجن مسود د لچسپی زیاد قرار دارد این مساله ممکن خواهد ساخت تا معلومات درباره تاریخ آب در سیاره خودمان بدست آید .  
دو بخش حقایق و مواد ی که از تحلیل سطح مریخ توسط دو عراده وایکنگ آمریکایی بصورت جداگانه بدست آمده است همدیگر خود را تایید مینمایند . این نکته اندکی حیرت آوراست که خاک و طوفان میتواند به

مریخ چگونه پیشنهاد می نمایند ؟  
جواب : ماود انشمنان آمریکایی فرستادن اقمار مصنوعی رادر - مرحله اول تا سال ۱۹۱۰ تحت غور قرار داده ایم که آن یک مسافرت جهانی به سیاره مریخ (مریخ) خواهد بود . در حال حاضر موضوع تحت مناقشه و مباحثه اینست که چگونه وسایل تحقیقاتی در آنجا ضرورت خواهد بود و مسافرت اکتشافی در یک مرحله انجام داده شود و یادرد مرحله واضح است که باید چندین کامپلکس تحقیقاتی در قمر مصنوعی که به مریخ میبرد جا داده شود که از جمله کامپلکس نوری چاپز اهمیت فراوان است . کامپلکس

بوده است . اقلیم مریخ نیز نسبت به گذشته تغییر کرده به قسمیکه زمانی اقلیم آن گرمتر بوده حتی در سطح این سیاره دریاها وجود داشته و قسمیکه ما میگویم جایی که آب است آنجا حیات است بنا . شاید اشکال ابتدایی حیات در مریخ انکشاف کرده باشد ولی پاسخ به این سوال که (( آیا فعلاً در آنجا حیات موجود است یا خیر )) مشکل است . ولی اینهم غلط خواهد بود . اگر موجودیت حیات را در آنجا از امکان دور فرض کنیم باید علاوه نمود که نقاظی از قشر مریخ که گرمی خود را حفظ کرده امکان بقای حیات در آنجا موجود میباشد .  
سوال : شما آغاز مسافرت را به

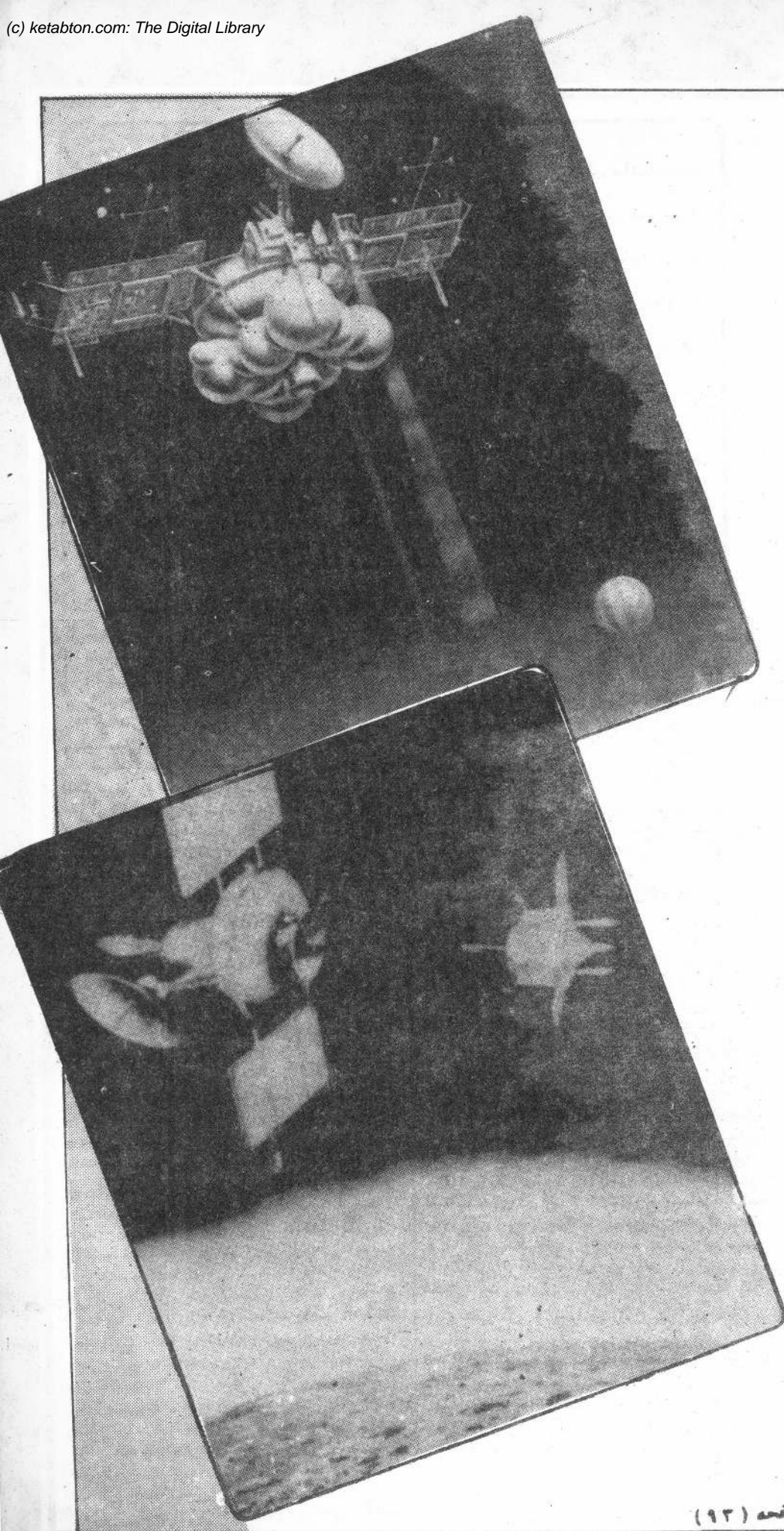
(( اگر هدف ما اقامت تجارت باشد ما میتوانیم تا سال ۲۰۰۱ به کره مریخ برسیم )) استروفرنیست (فریگ ان کیهانی) آمریکایی کارل سگن اعلان کرد : (( قبل از آنکه کوزمانا تاها خیلی دور از زمین (سیاره مریخ) فرستاده شود یکسلسله تدارکات در زمین تکمیل خواهد شد ))  
سوال : چرا برای مسافرت مذکور سیاره مریخ را برگزیدید ؟  
جواب : برای اینکه در گذشته موجودیت ساده ترین اشکال حیات در آنجا ممکن بوده است .  
مریخ دارای اتموسفر است با وجودیکه اتموسفر مریخ نسبت به اتموسفر زمین شفافتر است ولی زمانی این اتموسفر نسبتاً متراکم

مدتی به درازای چهارماه زمین  
در سیاره مذکور دوام کند و تمام  
سطح سیاره توسط خاک پوشیده  
شده است.

یک راد ارتصا ویرمفصلی از -  
برجستگی ها و موقعیت دریاها و  
وادی های سابقه ارایه خواهد  
نمود . همچنان این رادار -  
معلوما ت عمدتاً در مورد محلی  
پایین شدن ( فرودگاه ) سفینه  
ها تقدیم خواهد نمود . همچنان  
رادار مذکور امکان اکسری X-Ray  
رادار سطح مریخ تا عمق یک کیلومتر  
مساعد خواهد ساخت که به این  
ترتیب میتوان عمق خاک و موقعیت  
صخره های دارای عمق کمتر از یک  
متر را تعیین نمود . البته از صخره  
های مذکور میتوان معلوما ت راجع  
به ترکیب پیکتری سیاره دریافت  
نمود .

در عین زمان میتوان راجع به  
طبقه همیشه یخ زده که در تحت  
طبقه خاک قرار دارد نیز معلوما ت  
حاصل نمود . محل طبقه یخ زده  
دلالتهای جریان حرارت از داخل  
سیاره خواهد کرد . محلاتی که  
در آن جریان بیشتر حرارت موجود  
باشد مورد علاقه بیشتر جهت  
مطالعات بیولوژیکی خواهد بود .  
این مسأله که دو عراده وایکنگ  
امریکایی موفق به دریافت اثری از  
حیات در محلات فرود آمدند  
نیاید بحیث دلیل نهایی تلقی  
گردد که گویا در مریخ حیات  
وجود ندارد . اولاد و محل کوچک  
که دو عراده وایکنگ در آن فرود  
آمدند بودند قابل اهمیت نیست .  
دو عراده فوق به فاصله ۴۰۰۰  
کیلومتر از هم دور فرود آمدند  
برعلاوه موجودیت حیات در سطح  
احتمال کمتر دارد . ثانیاً وایکنگ  
خود پروسه کار نامکمل بود . بطور  
مثال در قطب زمین کاملاً غیر ممکن  
است که اثری از حیات را با گرفتن  
یک یاد و نمونه مجزا کشف نمود .  
اما اگر نمونه در یک محل گرم نگهداری  
شود میکروها در کالونی ها اجتماع  
ها انکشاف کنند موجودیت حیات  
کشف خواهد شد . حال امید اینهم  
که قطب زمین با وجود شرایط  
شدید ( مشابه مریخ ) گوشه  
های پنهان حیات رادار آمیبا شد .  
به استناد به این دلیل میتوان  
گفت که دور از امکان نیست که  
بعضی اشکال ابتدایی حیات در  
مریخ کشف خواهد شد و چنین یک  
کشفی از اهمیت خارق العاده ای

کشفی از اهمیت خارق العاده ای (بقیه در صفحه ۹۳)



با هم خواندیم که :

زیلی و یاول هولند دودل داده و شیفته همدیگر که در شهر وین آلمان زنده می داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانیک می اندیشند . هولند که شغل ژورنالیست دارد بزودی آهنگ سفروینماید و برای انجام مأموریتش قصد سفرا به رید و جنیروینماید . زیلی نگران است که میباید هولند اسیر دام خوبریوان شود . اما هولند بر خلاف وید سید همد که به عشق آتشینش فرادار ماند . وی که در راه سفر به رید و جنیروینما یکی از ایالات کشوری است کوتاهی را اقامت می گزیند ملول و غمگین رحتی به بیتر من می افتد . . . . زیلی خود شریا بدن ایالت نزد هولند میرساند . سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه دهد . هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در آن شهر در راه برگشت به وین ، در دوسلدورف و برلین اقامت گزید . . . . او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت ، وضع را دگرگون یافت ، او که تحت بازرس پولیس قرار گرفت ، خواست از دوستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جوی شود . یاول هولند ، سرانجام با مردی بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت همسایه زیلی و همسرش بنام های تینوژاد با من ، همسایه ترنتی ، مایوتلینو ، گیزاری نووو و کارلو سامیا معرفی کرد . هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است . یاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همسایه ترنتی رسانید که وی نقش زمین گردیده و جسد بقتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود . و ایندم دنباله سریال :

خیابان مشجر عکاسی سم ، بهیون بارش .  
 - دوباره به شهر برمیگردید ؟  
 - دقیق گفته نمیتوانم . . . چرا ؟  
 راننده غریب :  
 آنجا دویرون شهر . . . من دیگر سواری نمی یابم .  
 - من این شهر را فقط در بهاران دیده بودم ، انهم درمخازنه (( روتل )) فروشنده آثار متیفه ، سیا عبور از کنار یک دریای سیاه که توتی های بی رویان مرقصید ، در مقابل یک قبرستان ، دروازه های منازل و دوگان و هوزل های قفل بسته رسیده ، شب از راه رسید و یاول فقط تعداد کمی از لاتین های کاسار جاده بل بل داشتند . در راه کوتاهی برف بشکل برج ها درآمده بودند . دلینجا فقط دوماه در سال میشد زنده بماند . تکی فرش کتان از میان غبار و دود و برف راهش را میپوشید .  
 در آمدن یک سرن ملوان برف شهر کهنه (انتیور ۱۱۲) بر بالای یک تپه افتیده بود . اکنون دمه و - شبار کماله شهر را بیچانیده بود . راننده جا بجا توقف کرد .  
 برسیدم چه خبر است ؟  
 - شما مجبور استید اینجا بپایه شوید . بداخل (( خیابان مشجر عکاسی سم )) نمیتوانم داخل شوم .  
 - چرا نمیتوانید ؟

می بینید که دیگر سرن صاف وجود ندارد . از پنجوی موتر سرن را بیرون کشیدم . حق با او بود . دیدم که بداخل خیابان سه بولد وزبیکه خاک را بیرون کوت نموده بودند ، رول ها ، جرقتیل ها و کلیه های ساخته شده ، راه را بند کرده بود . راننده در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل برافه رتم . تا دروازه باغ خانه شماره سوم راه باریکی وجود داشت . ناگهان در یک جفری برآب و پنجه که اطراف آن جنگلات نور ریخته وجود داشت ، سرازیر شدم . آب بداخل بوتها رفت . احساس میکردم با ی چیم رانهای پنج زده است . باغ شماره سوم یک دروازه جوید داشت . شاخهای درخت برای همدیگر آموش باز نموده بودند . در هلسوی دروازه ، یک کتاره امتداد داشت که آنم نهایت قدیمی و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

کوتاه قد بریدم ، از خانه های محکم گرفت و در میان برف ها راهش کردم . ناله و زوزه اش بلند شد . یک احساس نامی ، بمن حالی میساخت که در ناپدید شدن زیلی این مرد مقرر است . خون از سرم جلوی بود . مردی راکه اکنون روی برف کام زانو زده بود ، قاپیدم . خواستم بیکاره که قیافه این فراری ملمسون خیره شوم . تازه متوجه شدم که او یکمردنه بلکه یک زن بسود !

-۳-

موهای ترفسید ، در گوشه پیشانی اش افتیده بود . زنی بود در حدود ۳۵ سال ، اما موهای کاملاً سفید داشت . رخسارش باخون و برف گل آلوده کثیف شده بود . وقتی نگاهش را بسوی دخت ، جز وهم وترس رانیتوانست در آن خواند . در زنده همس ابداً چنین آثار ترس را در چهره یک انسان نخوانده بودم . راهش کردم ، بچاره تخته به پشت پا پوش باره پاره مند رستی روی برف ها غلتید . او که پا هایش را در رموزه ها فرو کرده بود زیاد بد قیافه بود ، تکان نمیخورد و نگاه هایش راهش از من بر میگذرت . برسیدم : بگوئی استی ؟  
 یک مشتش روی دهنش فشرد . گفتم :  
 بیژانین لت رویت میکم ، بهتر است جواب بدهی . او همچنان خاموش و بی صدا بود به صورتش کوبیدم . نفسش در فشان زمین دندانهای فشرده شده اش بیرون شد . باز هم چیزی نگفت فریاد بر آوردم : ایستاده شو . او یک کله از من کوتاهتر بسود

بد نهال ترنتی به مقصد صحبت با او آمده ام . آقایی ترنتی رامی شناسید ؟  
 دوباره سرش را شورداد : سکوت آبی وجودش را در برکشیده بود . به بیکاره در اتاق سکوت بمان سکوت برنده گان حکمفرما شد . در بالای اجاق سردمیک عکس آویزان بود که یک صحنه شکار انگلیسی را نشان میداد . در آن شکارها و اسبها زیاد دیده میشدند . شکارچی ها جاکت های سرخ به تن داشتند .  
 فریاد زدم : آقای ترنتی کجاست ؟ دود مشتش را بلند کرد بسوی دروازه کاراجاق ، اشاره کرد . او را رها کرده ، بسوی دیوار نزد یک شد . در خانه پایین برق میدرخشید . آنجا یک کتابخانه بود ، با الیاری های کتاب و یک چراغ مطالعه سبز رنگ . یک چوکسی با زودار کنار پنجره گذارده شده بود . آقای ترنتی مقابل چوکسی بازودار روی زمین قرار داشت . لباس کاملاً به سوز فرس به تن داشت . ترنتی دست را مستحربسوی گلویش برد ، بود تا تانکی اش را صست کند ، اما نتوانسته بود . چون او دیگر مرده بود ، کسی به او فیر نموده بود . دود کبک با پیش از خون سرخ میزد .

-۴-

من در یاد داشت ها و نوشته هام بیک سئالیه تاکید میکنم ، که زیلی لوید و دزنده می من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برای من لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده می رادم .

# خدا با ما سخن است

با دستان کوچکش بالا پوشش را تکان داد . صدای زدم : آن نور کرم رنگ میگردید . منزل یک طبقه داشت . و چنین بنظر می آمد که پس از جنگ ساخته شده است ، سبک معماری آن صنعت دلیذی برینداشت . اندکی ناراحت شدم ، که هرگاه کسی در منزلت بیست چرا در بر رانگشاید . باردیگر لغزیدم و بیلو تلسو خوران بر جام ایستادم .  
 وقتی دروازه گشوده شد ، مردی ظاهر گشت که یخن های بالا پوشش را بلند کرده بود . با هیجان لحظه افزایسویش دیدم . دروازه بسته نمیشد . نور خیره با بسیار تلاش خودش را به بیرون پهن میکرد . مرد دروازه را همانسان بازگشود . بیصد او خویالاتی مستقیماً بسوی من آمد . تا چشمش به چشمان افتاد ، برق زنان جرم زد و برگشت و بسوی کرد های گل شتاب مرد دروازه را همانسان بازگشود . بیصد او خویالاتی مستقیماً بسوی من آمد . تا چشمش به چشمان افتاد ، برق زنان جرم زد و برگشت و بسوی کرد های گل شتاب مرد دروازه را همانسان بازگشود . بیصد او خویالاتی مستقیماً بسوی من آمد . تا چشمش به چشمان افتاد ، برق زنان جرم زد و برگشت و بسوی کرد های گل شتاب

را بهیچا بد زله ام سازد . ایستاد بودم که توجه باز هم فریدم : ایستاد بودم . اما کجا بود که توجه کند . همچنان بد نیالند و دیدم . ناگهان باهام در وسط انبوه شاخ ها گیرانند و بیلو میان برفها بر تاپ شدم و در ران خود ، درد عجیبی احساس کردم . اشک بچشمان حلقه زد . اما سرد کوتاه قد همچنان میدوید . . . . به امتداد دروازه باغ از گودالی که افتیده بودم با حکم گرفتن از شاخه تزیه بیرون آمدم . با یک جهش به سوی سرد . به معرفی خود برداختم : من هولند نام دارم . اینجا

باقیافه رنگ بریده ، با انبوهی از اشک به جسد بیرونی خیره شده بودم . دهن همیلتونتری بیاز بود . دندان های طلایی اش در تاریکی شامگاه کدام درخشش نداشت . صدای زن جوان که به دنبال من آنجا حضور یافته بود و لحن آرام داشت مرا بخود معطوف داشت . او که بالا پوش ساخته شده از پشت شترتین داشت معلوم میشد بستان های بزرگی دارد .  
 زن جوان آهسته بیخ گوشم گفتم :  
 - وقتی اینجا آمدم ، او مرده بود .  
 - شما چه وقت آمدید ؟  
 - لحظه ای قبل از شما .  
 - در صورتیکه او قتل رسیده ، بود چه کسی در رب منزل را بر روی تان کشود ؟  
 - زن جوابی نداد .  
 - قیافه جسد را کثیف و پوستال یافتم . کسی خون اطراف دهنش که دیگر خشکیده بود ، دیده میشد .  
 - لحظات طولانی بسوی هم بدون یک کلمه تبادل سه سخن ، نگریستم . یک سکوت مطلق در اتاق مستولی گشتم .  
 - باز برگردیدم : چگونه مستقیماً اینجا آمدید ؟  
 - در حالیکه اولین بر سرش را بریزان آوردم :  
 (( شما چرا آمدید ؟ ))  
 در قیافه اش مجدداً جان تازه دیدم . بر سکوت مستولی شده قالب گردید . و انگهی در فاع از خود برآمد :  
 آقای ترنتی میخواست با من صحبتی داشته باشد .  
 آنگاه بسوی جسد دیدم . بعد نگاهش را بسوی من برگرداند .  
 بلا فاصله از نو پرسیدم :  
 - دقیق نگفتمید ، اینجا چه میخواستید ؟ . . . .  
 در حالیکه سرش را بیزان افکند ، بود . شمرده شمرده شمرده گفتم :  
 خودش بمن تلفون کرد . بلی بعد از ظهر بیوز ، در وین . . . .  
 - در وین ؟  
 - بلی . اساساً من در وین زنده می دارم . به من تلفون کرد و گفت کار اجلی با من دارد .  
 - و انمود نساخت که پیرامون کدام ساله میخواستید با شما صحبت کند ؟  
 - او در خلل صحبتش فقط بیک نام اشاره کرد . به زیلی لوید . . . .  
 با شنیدن نام زیلی لوید و وضع من دگرگون شد . نیز تیز بصورتش خیره شدم .  
 او سبک و بیحرکت ایستاده بود .  
 تکرار کردم : زیلی لوید ؟  
 - بلی . مگر شما با این نام آشناستید ؟  
 حرفی نزدم .

زن تشنگی بود . زیاد زیارو . در حقیقت زیاتر از زیلی . وقتی زیلی را برای بار اول شام یکسروز در محله (( مانیزون دی فرانگ )) در برلین دیدم هیچ زن دیگری برای من لطافت و عظمت اوراندا شت . نگاه هایش مانند و این مراسم مینمود . او - یکبارچه شراب بود . پس از مدت ها ، باناشاسی این زن ، نیز همان حالت بمن برگشته بود . انگیزه اش برام روشن نبود . همه چیز او در من تاثیر افکند . بود . او یکوعه ایتم میکرد و آرامش را بهم میزد . . . .  
 حالش . . . . قیافه کوچک ، پت رشته موهای سفید غیر طبیعی اش ، چشمان آبی نیلگون ، بستانها . . . بلی بلی .  
 مگر چرا بعضاً موجودیت ناگهانی آدمها اینهمه تاثیر بخشند . . . .

من در یاد داشت ها و نوشته هام بیک سئالیه تاکید میکنم ، که زیلی لوید و دزنده می من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برای من لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده می رادم .

ست داشت و زیلی لوید و راه مضموم بزرگی در زنده می من داشت ، می پرسیدم ، لحظاتی آغازین آشنایی ما ، همه در صلح و مصیبت بود . در صلح میخواهیدم ، در صلح عشق میوزیدم و در صلح کار میکردم . زیلی برای من یک کاتولیک خوب بود . هر کاری که میخواست همراهیش میگفتم . کلبه ای کاتولیک هابرم ، همراهی اش میکردم . و او آنجا نیز در کلبه حرف کشیدم . حرف ه عوت به صلح و مصیبت و محبت بود .  
 و این ستایش را که می شنیدم : (( خداوند ! تو در برابر عصیان ما ، به مصلح ارمان میدهی ))  
 برا به شور می آوردم .  
 من به نیکی دریافتی بودم که زیلی درک نموده بود . زنده می بدون محبت حکم مرضی بر من نداشت . دارم . همچنانیکه در وین ماراجون سرطان کشنده میدانست ، عشق بی عهدیش نسبت بمن و مصیبت های بیگانه من ، این نوید امید داد که زیلی ولو هر جایی باشد ، در صورت زنده بودن چنان - فکر مرا بخود دارد که هوارا برای تنفس و زندگی مانده نش . اما اکنون باناسازگاری سرنوشت دست و پیچیدم . باحوادثی که شاید مراد رخو د

من در یاد داشت ها و نوشته هام بیک سئالیه تاکید میکنم ، که زیلی لوید و دزنده می من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برای من لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده می رادم .

من در یاد داشت ها و نوشته هام بیک سئالیه تاکید میکنم ، که زیلی لوید و دزنده می من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برای من لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده می رادم .

کوشیدم کمی بخود پیام و احساسات را کنار بگذارم . دریافتیم که این زن حسادت و اشتیاق مرانست به زیلی تعجب میبخشد .  
 او بلفت شد که زیلی لوید بجه مناسبتی با من دارد . من پرسیدم :  
 آقای ترنتی راز کجا میشناسید ؟  
 او دندانهایش را از فرط هیجان واضطراب جوید . بلا معلول گفتم :  
 - نه میخواهید چیزی بگویند ؟  
 باز پرسیدم :  
 نامتان چیست ؟  
 - بترایوند ؟  
 - بترایوند ؟  
 - . . . . و نام شما .  
 - مرانی شناسید .  
 - فکر میکنم در گذشته شمارا دیده ام . اما کجا ؟  
 - راستی شما اکرا سینما میروید ؟  
 - بلی !  
 من مشاور و منتظم لباس هنرپیشه های سینما ام . در وین مالک سالن بزرگ مود بوده و در سرفلمی نام مرا با حرف درشت می اندازند .  
 - خانم ریند . شما چرا از جسد گرختید ، چرا به پولیس اطلاع ندادید ؟



چونکه آرزو داشتیم بای مراد لین ماجرا بیچانند ، من میترسم ؟  
 از جسی ؟  
 - خودم هم نمیدانم از جسی . آپاشما هیچگونه ترسی در رینبار ندارید ؟  
 - چرا ؟  
 در این میان چشمانم به میزی که آنسوی جسد قرار داشت روی آن تلفونی گذارده شده بود ، افتید . شتافتم و از کتاب رهنمای تلفون که بهلوی تلفون بود ، نمره ای انتخاب کردم .  
 بپتراسراسیمه پرسیدم :  
 - شما س میخواستید . . . . تلفون میکنید ، کجا ، برای پولیس ؟  
 - از آنسوید ای م مردی بگو شم رسیدم :  
 - بفرمایید . دفتر پولیس زالسبورگ .  
 - اسم یاول هولند است . لطفاً مامورینتان را به خیابان مشجر عکاسی سم بفرستید . اینجا یک قتل صورت گرفته است .  
 - نشود . مست بید . زیاد نوشیده باشد ؟  
 - نه . اینطور نیست . بشنود . . . . یعنی اینجا مردی بقتل رسیده است .  
 - صدای آنسوی گوشن لحن جدی تر گرفت :  
 - پس آدرس را دقیق دیکته کنید .  
 . . . . وین آدرس را تکرار کردم .  
 ( ادامه دارد )

# قد کوتاه های شهر ما



بقیه از صفحه (۱۲)

چه مشکلاتی: (در شعبات ما به فرجه انتاب نرسید آب - ندایم ، جای کار تنگ است ، در طول روز در باران آب دارد ، و گاهگاهی هیچ ندارد و...) (۱۰۰۰)

گفته های سایر قد کوتاه ها هم از همین حرفه های یاد داشت اما با به داند ، مرد قد کوتاهی که به حیث مستخدم در وزارت معاشیات کار میکند در مورد انواع قد کوتاه ها چنین گفت: ((۰۰۰ بیان ما قد کوتاه ها هم از هم فرق داریم ، آناییکه قدشان از حد زیاد بختراست ، صد مرده نام دارند ، به همین ترتیب قد بلندترین ما که کمتر یکمتر و نیمه سانتی است ۶۰ مرده ، ۸۰ مرده ، ۷۰ مرده و تا ۳۰ مرده و ده مرده میرسد))

حجرت چند مرده هستی؟  
- (من ۶۰ مرده هستم))

قد کوتاه ها در هر جای که هستند همیشه اطرافیان شان از آنها راضی اند ، اینها آدم های متحمل ، شکیبا ، وظیفه شناس و مودب اند ، زنده گن شان در فامیل های شان نیز آنگونه است که در محل کارشان .

پایه د (۲۲) بخ

چای مطرب کره  
- تاسی د به سند رانار ی کید و د باره د به غز د در د لو ترخنگ بل کم خصوصیت لار گنه ارکته ؟  
- که چیری یوه بیخله به بناست ولری او د هغی به خوا ؟ بنکلی ملی جامی به تن کړی په عین وخت کی د بناو خلاقوا لور کرکتر خاوند ه وی نود اییغله به پیره بنه د قدر ویر او په زړه پوری وی دغه راز که یوه هنرمند د به غز په خواکی بنکلی شعر د موسیقی متنا- سبوالا تو میره روایی او همدانشان د نورو ویر و خاوند وی نوهغه وخت ده ته یوه سند رانار ی ویلای شو . باید وایم چی بنه سند رانار ی مثال د بنی قالبی لری چی به مزور د وخت خیل بنه والی اوارزنت په اثبات رسوی ولی هغه خوک - چی یواخی نوم بی سند رانار ی وی اوسر به مثال د سترنجی وی چی دلز وخت به تیرید و سره خیل ارزنت د لاسه ورکوی او خرابیز ی او خلك بی زرد کوئی د مخی لیری کوی او هاخوا د برگانه یوه کول لیلی غورچسوی .

- ستاسی نظر د هیواد د نقشه - موسیقی به هکله چه دی ؟  
- زه بخانته دا حق نه ورکوم چی د هیواد د موسیقی به هکله و غز بیزم ولی د یومحل سند رانار ی به توگه نظر ورکولی شم چی په دی اوه - اتوکالوکی د افغانی کلیوالسر

# هسی همزولو ته ژپیزی ...

موسیقی د ورناید واود منعه تللو د باره دومره کارشویدی چی که دوه درې کاله نور داسی کار ورته وشی نو پول او تپله به د راد یسو - افغانستان په تالار کی د محمی غوندي ایینی او یاه تری خاکستر دانی جوړه شی او ویل کیزی به چی دا یو وخت د موسیقی الات وو همد اوس به راد یوتلو بیزون کی هغوسند رانار و ته چی ژوندی - سندره بی د اروا خغه اخیستی وی او پیر نمونه انتیک اوزموز د عنعناتو او اقتصاد برخلاف قیمتی جامی بی به تن وی چی داسی سند رانار و ته زه د هیاهوی یسا در ب و د روپ سند رانار ی وایم هر راز شرایط برابر ی دی ولسی هغوسند رانار و ته چی به خیل ملی لباس کی فولکلوری سند ر ی وایم هیخنوع شرایط مساعد نه دی . که دوی داسی فکر کوی چی خیل لباس او فولکلور بربینود ل او د غرب پیروی کول تکامل دی نو د اتکامل نه بلکی د خیل کلتور ورکول دی .

- تاسی د کم سند رانار ی سندری خوینوی ؟  
- په فولکلوریکو سند روکی می د خان قره باغی ، هماغهنگ ، - صفر رتولگی ، به غزل کی -

رحیم بخش او هم می د ترکسی سند رانار ی اتاخان سندری - خوینوی .  
- په خیلوسند روکی کومه یوه خوینوی ، ایاخلی سندری اوری ؟  
- ((ارمان دی ارمان د نیافانسی ده . . .)) او ((د آزاد ی خا وړه د اد نیکمرغی خاوره . . .))  
سندری می خوینوی . زه د خیلو سند رو دا ورید و خغه لذت نهمم صرف هغومره بی اوم چی خلاوی اونواقصی و گویم اوس .  
- خیر د خیلوسند رو د زمره کولو سره مو اړ یکی خنگه دی ؟  
- به لور غز خاندی او وایم ؛ پدی هکله د پیر نژدی اړ یکی لرو همیشه حتی به موترکی هم بخان سره سندری زمره کم .

- هنری افتخارات موخه شی دی ؟  
- زما هنری تحفه او موال د خلکو ورین تندی ، خند او خوینی ده .  
- تاسی که د خیل شخصی ژوند به هکله موز ته معلومات راکړی بنه به وی .  
- یو واده می کړی ، پنخه ماشومان لرم ، به مینه سره ژوند کوو اړد خیل ژوند خغه راغی م .  
- خدای دی خیر کړی ، د دوهم واده بند وست خو به نه کوی چی

ومویل (( یو واده می کړی ))  
- زه به هیخکله دا غلطی ونه کړم . که یوه هنرمند دوه وده ونه وکړی نو د موسیقی هنر د لاسه ورکوی او توله ورغ به د خیلو بنخویه شخر وخته وی .

- تاسی غواړی چی ستاسی زامن راتلونکی کی ستاسی به شان سند رانار ی شی ؟  
- نه ، زه می اولاد همیشه دی - لاری خخه لیری ساتم . هیخکله د موسیقی الات په کور کی نه زدم . بیزیم نه چیری چی ماشومان می یکی گوتی ووهی اومینه می ورسره پیدا شی . بخکه د الارز په یوه ستو - نزی لری ، لمویی خوا د هنر ساتل ، د خلکو د زړ و نوساتل او د ملی خوا د راد یوتلو بیزون به محیط کسی بخینی ناوره شرایط ، نویوسند رانار ی باید د پوره حوصلی خا وند وی . زه غواړم زامن می باکتران او انجنیر شی ، او د امی یواخینی هیله ده .

غواړم یوخه ورته به خیل زره ووایم او هغه دا چی : مایه ژوند کی یو وار جنگه - مایه ژوند کی چی د پیر بری بنیانه م . او هیخکله می دا بده خاطره له یاده نه وی . بخکه زه یوهنر - مند می اوزه پدی عقیده می چی د هغوسند رانار ی خغه باید پدیس خبری او سندری ووی نه بد الفاظ ، نو بخکه زه وایم چی



هنرمند کیدل او د هنر ساتل  
پیر گران او د ستونزو ک کار  
په پای کی وایم : ستاسی به مجلسی سر بیرون د لته نوری مجلسی او ورخیانی هم چاپیزی ولسی تراوسه به کوی مجلسی اویا به کوی ورخیانی کی له ماسره مرکه نه ده شوئی . دا چی تاسی ما ته د یوسند رانار ی به سترکه وکسل او مرکه مورا سره وکړه کوو اړدانس وایم اوستاسی د دی احساس خخه د پیره د پیره مننه کم .

# آبامردان ...

بقیه از صفحه (۲۱)  
گونه استاد معتبر و موثق وجود ندارد با وجود اینکه مدعیان این محققین بر واقعیت عقیده بر آنست که نظریه تکوین خودی در بشر نیز ممکن است .  
در واقعیت امر ، چنین به نظر میرسد که فرضیه تکوین خودی (( معجزه )) اوستی منصوصانه را بشکل خیلی ساده آن توضیح میکند . گرسنگی ، فشار روحی و عوامل دیگر منکست از گرسنگی را شاید تحت تاثیر قرار دهد که در نتیجه آن بدون وجود پت سرد اوستی شود . هر چند باید خاطر نشان سازم که تمام مشاهدات موجود علمی نشاندند هنده اوستی که تکوین خودی همواره پیدا میشود . علت آن اینست که جنس انسان است تعبه کند . علاوه - تکوین خودی اغلبا به شنسی دقیق خود مادر منتج میگردد . در نتیجه باید گفت که تکوین خودی نسل بشر صورت کسل مسئله اوست که درباره آن تا هنوز کمتر میدانیم .

# کرایبی و پینستان

پایه د (۸۲) بخ  
- راورچی دیوسنه نازیری د خلی یوی بلی خورلندی به مرسته له سینگارهای خخه کرایبی و پینستان واخستل او هغه بی خیل لغز سر راواچول ، خود کوخی تولو اوسید ونکو به لغز او بونه ی سرکی لید لسی وه . چی په دی حساب د کوخی اوسید ونکوته د خند انوی مضمون جوړ شو . حتی تردی چی یومازد یگر د کوخی هلکانو یوماشم ته بیسی ورکړی وی چی کوخته د نوتلو به وخت کی د د رواجی ترخرا ورتسه و د ریغی او د سرو پینستان ورغنی کشر کړی . له دی بیسی دیوسنه به نازیری د پیره لزه له کوژه راوتله .

که به هماغه میاشت کی دوی له دغه کوژه کوه نه وای کړی . او پلاری د بنا به بله ناحیه کی کروی کوژه وای نیولی . نونازیری به د کوخی د هلکانو اوجونو له لاسه لیونی شوئی وای . خوتالی بی به دی پیدا وی چی د پیرزی له دی کوخی کوه وکړه . په بله کوچه کی نازیری چاد گنجی به نوم نه پیژندله . د هغی کرایبی و پینستو چی به اوزوی براته وود کوخی د پیرموانان به خان پس ورکشول . نونازیری د سینگارهای د کرایبی و پینستانوله برکه د پیره فور د کم نوی مسوان سره کوژه وکړه . کم هم د عدل به خیر د نازیری به کوه ، کوه -

مراسموه ترخ کی بی د ویل به خوله کی د کیک توته ورکوله . نونازیری د کیک توته را پورته کړه او غوینتل بی چی د کم به خوله کی بی ورکړی خولاس بی د کم واری شوئی خولی ته ونه رسیده . بخکه چی هماغه لاس بی به پوره شدت د (( آخ )) له یوی چیغی سره د سرو پینستانو ته پورته شو . له نازیری نه په دی شبیه کی د سخت سوی او درد له لاسه د سینگارهای کرایبی و پینستان هیوو . او په غبرگونو کی و پینستان لمره راکش کړل . کله چی مضمونی و پینستان د نونازیری له سره لیوی شول . نو هر چا ولیدل چی هغه د خوشیو بخوانی ناوی نه ده چی اوز دی - زلفی بی به اوز ولکه تورنما ماران کړی وی را محو ندی وی . بلکی هغه گنجی نونازیری ده چی په زار و کورکی د کوخی هلکانو دغه نوم وریاندی ایینی و .

نونازیری له درد او شرم خخه بی حاله شوه . اوه هغه میز چی کیک وریاندی ایینی و را پورته . د هوتل په سالون کی د خلکو غری پورته شو . او سازیانوساز و د راوه . کم د دی بیسی په لید لوسره د وار په لاسونه سترگوته و نیول . ازلکه وچ لرگی به خای پاتی شو .

د نونازیری مورچی د یاد گاری عکس له باره د خلی لور ترخنگ ولاړه وه د نونازیری له نوکی کرایبی و پینستان راکش کړل او غوینتل بی چی بیرونه بی دلوره سر ورواچوی . خو به دی شبیه کی د پینستوله منخ خخه شخه لکی لرم د هغی به لاس کی را ولویده . دا هغه لرم و . چی یوشبیه د هغه بی ناوی و چیچله . د نونازیری مور و پینستان به بخکه

و غورچول اوه ویره بی چیغه کړل چی :  
- لمر . . .  
په لاس پوری نبتی لرم بی هم له و پینستانوسره به بخکه و خانسه کله چی و پینستان به بخکه ولویدل . نود و هم لرم هم ورغنی د واده - تاشی ته راووت .

دا هغه لرم مان وچی د سینگارهای به د یوال کی بی د را محو ول شو یو کرایبی و پینستانو به بیج کی حاله جوړه کړی وه . یو اول به بوتانو باندي لرم مان وول او خوتنو نونازیری خوا ره کوئی په داسی حال کس چی د راوتلو سترگو توراوسپین بی تلل راتلل په بی هوبنه خان پورختون ته پوره .

د واده خوینی له یوی خوا به غم اوله بلی خوا د دغی عجیبی - بیسی به لید لو سره به خند او تانو ویل ویدله شوه . د کم سور د نونازیری له مور سره کوخی به کوخی شوئی وه . او ویل ته بی بیخو ورونه سره ورکول . په همدی کنش او گبرکی یوی زری بنهی چی د زرم له خیلوانو خخه وه د کرایبی و پینستانو به هغوی د لپ مانو به لید لوس یوسر اوسیلی وکړ او ترخنگ بلی زری بنهی بی دی ویل :  
- ترخدای می جار کړی خوری . . . بخوابه چی مونزه کوونوکسی سرو نه چوتی کول نو یونیمه سیزه اوریجه به په وینستوکی پیدا کیده . خواوسد (( ارایشگاه )) به کرایبی و پینستانو کی لرم مان پیدا کینسی لرم مان .



# مارگریت شبوت خبرنگار سیاه و سفید از برلین گزارش میدهد

## از استعداد قایق‌ها قهرمانی المپیا

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - ساده و آسان است - چون مسالسه تربیت بدنی و سپورت حق الاختیار یک تشر خاص وجد آگاه نبود، بلکه بدون محدودیت برای همه قابل دستیابی می باشد.

در آلمان د موکراتیک تقریباً ۴۰ هزار نفر یکی عضو اتحادیه سپورت جمناستیک می باشد. دولت آلمان در تربیتسه آموزشگران تربیت بدنی، تیرنها آموزشگران سپورتی توجه خاص میدول میدارد و همچنان دانش و مقررات سپورتی را حمایت میکند. این شعار رایج است:

« هیچ استعدادی نیاید ضایع شود » می بینیم که این شعار چگونه در عمل پیاده میشود. ۱۰ فیصد اطفال دارای سن ۳-۶ شام کودکستان هاسا میباشند، یک بخش عمدتاً از یورو-گرام روزمره آن هارا جمناستیک و بازی های سپورتی احتوا می کند. در تمام موسسات تعلیمی از مکتب متوسطه تا موسسات تحصیلات عالی، تربیت بدنی جزء مصامین حصص پروگرام درسی می باشد. و استادانی که در درس می نمایند دارای تحصیلات تخصصی در رشته فوق میباشند.

همچنان برای هر کودک زمینه مساعد است که در هر هلی تربیت بقیه در صفحه (۹۵)

بعضی ها این غور نکر میکنند که تیرنها و دانشمندان سپورت آلمان د موکراتیک کدام (فورمول اسرار آمیز) را می دانند. در حالیکه توضیح این پیروزی های بزرگ

از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر - تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در -

زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب میتسود آموزشی همه می باشند که البته ایجاب مصارف هنگت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنسیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند، به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیلیه هاسا بسر می برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود.

گزارشگر از مکتب کمکی مخصوص که بنام پستالونسی می است باز دید عمل آمد، این مکتب در براندسبرگ در (۹۵) بقیه در صفحه (۷۲)



## چگونه میتوان زنده‌گی کرد؟

۷۵۰۰ طفل در ۴۷۳ مکتب مخصوص تعلیم و آموزش می بینند این اطفال شامل کسانی اند که خواص شغلی و بینائی ضعیف داشته میباشند و همچنان آنها می که کر، کور، گنگ، کند ذهن، اند، تربیت و آموزش می شوند. تمام مکتب مخصوصاً غرض آموزش اطفال مذکور پروگرام ویلان درسی را مانند سایر مکتب عمومی متوسطه تطبیق می نمایند تا در آینده راه تحصیل و پیشرفت برای شان باز باشد. صرف در مکتب ۸ صنفی کمکی و مکتب برای کرها پستان پروگرام درسی ویژه می تطبیق میگردد. همچنان باید گفت که این مکتب دولتی میباشند. در اینجا تعداد شاگرد هر صنف تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

تعلیم افتد اما تیکه در زمینسه در کشور مذکور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن می باشد. (هر کس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانی که به جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسربردند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسربردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را تیار و هندی. این چنین اهداف که در بالا ذکر شد، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگران، اطباء و اشمندان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

چندی قبل در آلمان د موکراتیک کنفرانس در باره د پکتولوژی (علم معلولیت) برگزار گردید. درین کنفرانس متخصصین انجمنی نیز اشتراک نمودند، تا با تجارب ج آلمان در زمینه آموزش هم و وسیع اطفالیکه دارای نارسائی های روانی (بسیکولوژی) و فزیکسی (جسمانی) میباشند، آشنا شوند.

# به لب حرف و به لول فـریاد دارم ... مرزاقلم ...

بقیه از صفحه (۱۰)

هنرمند محبوب فرهاد دریا که درین روزها از او کمتر خبری بوده است، در استان (مفقود شدن) خود طی

مصاحبه "غضب آلودی" با مجله (جوانان امروز) ظاهره سبب را در یوتولویون خد احافظی گفت، به دشواری پاسخ می یابد. اما با آن هم ماسمی می نمایم به دنبال جواب انتقادات او به رادیو تلویزیون رفته و جوابی این سألنه همی که چرا شرایط لانم برای نشر آهنگ های فرهاد دریا وجود ندارد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

"هنرمند سازست که بانراز وفورود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر میتد لست یاوالا هرد و نتیجه سیرطیچی جامعه خسود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان مید هسل و من آنچه رامی بینم، دوباره پس مید هم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین و وطنی ترین سرود (مولاعلمسی) من سانسور شد. چراترانه (علم گنج) نیفید گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟" برای پاسخ به ایین سولات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شم و در زمینه طالب پاسخ میگردد. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

تلویزیون دریافتیم. سید یعقوب وثیق معین وزارت اطلاعات و کلتور که با صمیمیت را به دفتر کار خویش بدیورت به سولات ما چنین پاسخ ارایه نمود:

محترم وثیق بر خورد زادیو تلویزیون در رابطه با استعداد های جوان چگونه است؟ مسوولین را دیوتولویزیون وظیفه دارند تا در هلهوی بشهره وظایف اطلاعاتی تنویری و تریبوی و تفریحی خود استعداد های جوان را در رشته های نویسندگی نظاتی، هنر تیشیل، آواز خوانسی فنی و تخنیک کشف و زمینه های تربیت برورس و ارتقاء سطح مهارت های مسلکی شانرا فراهم و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

پسندیده و احساس عال وطن پرستی سایر جوانان کشور با بخش برنامه های تلف هم سرچسته میگردد. البت کشف استعداد های جوان در زمینه های انانسر، نظاتی، هنر تیشیل، دکلمه و شعر خوانسی و رادیو تلویزیون به مقایسه آواز خوانی ساده تر است به این معنی که داوطلبان این رشته ها بعد از سیری کردن دوره های معین تربیوی درد اخل همیمن موسسه و علاه در کارهای برنامه سازی هم گرفته و نتایج کار های شان و لسود مرا حسل ابتدا ای هم قرارداد داشته باشند از طریق امواج رادیو تلویزیون بخش و شنونده گان و بیننده گان این دو وسیله آترایاد رنگ نقش هاییکه به عده آنها سپرده می شود می بدیند ولی اداره رادیو تلویزیون آواز خوان را در صورتیکه واجد شرایط لانم نباشد از همان آغاز به صورت نیمخته قبول نمی کنند. بناه تا وقتیکه بارچه آهنگ تازه وارد به اصطلاح پخته نشود برود موظف اجازة ثبت و نشر آنرا نمی دهد. در مورد انهاییکه میخواهند در بخش آواز خوانی، به اسلده سو های رادیو تلویزیون تازه گام هندی، تعامل چگونه است؟ باید تذکر داد که به خاطر آرزایی استعداد داوطلبان آواز خوان کمیونی در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون وجود دارد این کمیون وظیفه دارد تا آواز تازه وارد را از نگاه (سر) و تال، ولی، و دیگر نوزم های آواز خوانی چن و آرزایی کنند. بعد از تصدیق این کمیون، تازه وارد به ثبت مقدماتی یسک بارچه آهنگ درد اخل اسلده سو اقدام می کند. کمیون دیگسری مشتمل بر کمبوزیتوران، نوازنده گان

و آواز خوانان سابقه دار روز زنده، پروف آهنگ ثبت شده را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و در صورتیکه هنرمند معیار های لانم را داشته باشد اجازة ثبت اساسی آهنگ برایش داده میشود. بعد از ثبت و نشر چند بارچه آهنگ از طریق رادیو در صورتیکه هنرمند تازه وارد معیار های ثبت و نشر آهنگ را از روی امواج تلویزیون داشته باشند به ثبت و لبسنگ آن برای تلویزیون از طریق ادارات مربوط می برود. در مورد فرهاد دریا چه برخوردی در رادیو تلویزیون وجود داشته است. همین بروسه در مورد محترم فرهاد دریا نیز صدق می کند. به خاطر ثبت و نشر آهنگ های فرهاد دریا از همان روزهای نخستین همکاری او با رادیو تلویزیون، تعلم امکانات تخنیکسی و هنری به اختیارش فرار داده شد. درست است که وی از ابتدا آکار هنری در رادیو تلویزیون در برتو استعداد سرشار و تلاش بیگسری و خستگی ناپذیر خود سرزود تر به درخشیدن پرد اختسولی نیاید منکر شده که بدون موجودیت همین امکانات محدود تخنیکسی بشری رادیو تلویزیون این موفقیت ها چشمگیره می بود. مطلب من از امکانات محدود تخنیکسی و بشری این است که ظرفیت موجود است و یوهای رادیو تلویزیون و کارمندان تخنیکسی و نشراتی به مراتب کمتر از حجم تولیدات روزمره آنها می باشد. همین امر سبب می شود که از یک طرف در زمینه ثبت مطالب منجمله بارچه های جدید موسیقی تقسیم اوقات خیلی فشرده وضع گردد. و از طرف دیگر قسمت نشر آنها نیز بنا بر تعدد موضوعات

نشراتی نوبت مراعات شود. به ویژه در تلویزیون بنا بر ضیق وقت نشراتی تعدد برنامه ها اجای نشر آهنگ خیلی محدود است. بدینگونه سری هم به مدیریت عمومی نشر و آرزایی رادیو تلویزیون می زتم تا به طور هر چه خاص در قسمت نشر و بخش و سانسور آهنگ های فرهاد دریا معلومات مفصل بدست آوریم. محترم شریف جمیلی شما قبل از همه درباره بروسه ثبت و نشر آهنگ از طریق رادیو تلویزیون اگر اندکی روشنی بخشید؟ آهنگ ها عموماً قبل از نشر به ریاست موسیقی معرفی می شوند، و بعد از چن و آرزایی مدیریت عمومی موسیقی و چک اشعار و از جانب هیئت مسوول که اشعار را راقبل از ثبت چن می نمایند و بعد از اجازة آنها آهنگ کمبوز و ثبت می شود و بعد از آرزایی شعبه نشر از نگاه وضع تخنیکسی و منتساز، آهنگ قابل نشر میگردد. پس در این صورت که آهنگ قبل از نشر همه جانبه چن و آرزایی می شود چرا بعد از ثبت یک بار و یا هیچ به نشر سپرده نمیشود؟ در آن صورت انعکاس بخش آهنگ، شاید مانع نشر بیشتر آهنگ گردیده باشد. و شاید هم از همین سبب آهنگ های فرهاد دریا برای همیشه در آرشیف رادیو تلویزیون از نشر بازمانده باشند. ماد رارشیف رادیو تلویزیون هیچ آهنگی از فرهاد دریا نداریم که باری نشر نشده باشد باید بگویم که بعد از نشر آهنگها با د نظر داشت بازتاب مردم شاید آهنگ برای مدتی از نشر بازمانده باشد. گفته می توانید، آن عده آهنگ های فرهاد دریا که در آرشیف قرار دارند و اجازة ثبت ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده اند، از کدام طریق ثبت گردیده

تیبلا هم به عرض رسانیدم که آهنگ ها از طرف مدیریت عمومی موسیقی و مدیریت آرزایی رادیو تلویزیون قبل از نشر چن میشوند. ولی در قسمت آهنگ های فرهاد دریا باید گفت که یک تعداد آن از طریق ریاست هنر و ادبیات ثبت می شوند مثلاً (در پس شعر) به خواهش برود میسوسر ان چن آهنگ ثبت میگردد که بعد ها شاید شرایط بیشتریخس آن مساعد نباشد. اگر چه فرهاد دریا نسبت به هنرمند دیگر در قسمت آهنگ هایش زحمات زیاد کشیده و از جمله هنرمندان بدیورته شده مردم است، و ما هم برایش قدر و قیمت زیاد قابل استیم زین شرایط هر چه بهتر تخنیکسی برای او همیشه مساعد بوده است. ولی به هر صورت باید اصول و مقررات را باید در هر زمینه بدیور بود. در اخیر می خواهم بدانم که فرهاد دریا کجاست و در باره توضیحات مسوولین رادیو تلویزیون چی نکرده اند؟ در روزهاییکه شماره زیر چاپ میروند بنا بر تصادف نیک او را در گوشه پی از این شهر غریب یافتیم و جریان این راپورتاژ حضورش عرض نمودیم. خسی به ابرو نیانداخت اما در مورد توضیحات محترم وثیق و محترم جمیلی گفتند که (( با اجازة من با ملتی تعلق دارم که جنده (( نسی )) ((ها)) و ((چرا)) هایشان را تنها خداوند آسمان هاتادار است پایین کند. آهنگ های بندی و زنجیری بنده از قید رهائی نیابند و تا شرایط نشر برای فریاد ها و دردهای تازه من ولتم مهیا نشود انتقد رخام هم نیستم که از گپ هایم بگردم. بالاخر من یک انسان هستم.))

بقیه از صفحه (۳۳) نشر میشده نامه های شکایت آمیزی از یک عده اولیای متعلمین و اداره های مکاتب از بردن رادیو سنه ها به خاطر شنیدن برنامه میرزاقلم شکوه داشتند. حتی پس از روزهای جمعه نامه های ارسالی عد می از نامه ها حاکی از آن بود که نشر برنامه میرزاقلم مانع انجام کارهای خانه در روزهای رخصتی میگردد. اینرا تأیید میکنم که برنامه های انتقادی میرزاقلم تا همین اکنون مورد علاقه مردم است حتی در ولایات و محلات کستهای ثبت شده بارچه ها دست بدست میگردد. اما آنچه باید در این زمینه روشن شود اینست که به چه دلیلی در برنامه های (میرزاقلم) ماورین پایین رتبه میرزاقلم در تصادم نیز بارچه ها قرار داشت و همیشه آمرین اشخاص منبسط و یاد سیلین بازتاب داده شده اند؟ آیا واقعه حیات ادارات نیز چنین بوده است؟ - خیر، ولی بیان بی سروسا - مانی ادارات در برنامه های (میرزاقلم) خود مبین بی کاهیتی عده می از آمرین است ولی نمودار نقر کار نویسنده متن نیز میباشد - متن را کی مینوشت؟ گرچه شخصی متن را می نویسد مگر شخص دیگری کلمات رئیس را حذف کرده بجایش کلمه امر می آورد. - نمی گوید آنکس کی بود؟ خودم بودم. - در حالیکه شما در این کراکتر خوب درخشیدید چه شد که یکباره از آن کنار رفتید؟ علاقه مندان را عقیده بر آنست که گویا شما مصروف پیشبرد امور ریاست شده اید. - این میتواند عاملی از عوامل

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تیشیل خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبالسر (( باطلای اروپا )) (( بلاتینی )) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجزی و با این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تیشیل خد احافظی کردم. - باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلاسی محفل مات او را برقرار میسازد. در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟ - اگر باب تمهید چنین برنامه می در سطح رادیو تلویزیون باز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه ها را ترتیب نموده به اختیارشان بگذارم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان در بر نامه اخیر الذکر را توضیح نماید. - رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه ها را انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیمه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ - وقتی برنامه (رادیو صدای مردم) بقیه از صفحه (۷۰)

# زنی با همکار

# ویکت نام

از خوشاوند ما دخترکی بنام ((گلی)) که حدود چهل تا چهل و پنج سال قبل در خانواده یک مورسلی به فرزندی پذیرفته شده و آنوقت پیش از پنج سال سرزنداشت، درگاه هیئت اطلالی در دست دریم. از آنهایی که او را میشناسند یا میتوانند درباره زنده بودن یا نبودنش اطلاع پیدا کرده باشند، بنام انسانیست تقاضا میشود تا در نستی های خود رایه آدرس ما ارسال دارند. به کسانی که محل دقیق فعلی او را بنویسند یا درباره مرگ او گواهی دهند، ادای سیاسی مادی نیز صورت خواهد گرفت.

(( محمود یاری برادرزاده ((گلی)) گنده ساکن (۰۰۰) ناحیه بالکاش ازمیر - به وکالت سایر اقربای نزدیک او (۰۰۰) ))

می کشید. مگر امکان دارد پیدا نشود؟ آقاي من، من هنگامی که در گمرک استانبول رئیس هیات معاینه بودم، او را شناختم. حتی هیچ نمیتوانم فراموش کنم که در آن روزها، روزنامه نومان بسیار به سرگوش کارندان گمرک می چسبیدند. به هر حال، بزرگم به موضوع ((خانم اسمار)) در یکی از روزهای یک سخت گرفتار بودم، اطلاع پیدا کردم که یکی از مسافران کشتی ایکه از دریای سفید به بندر ما وارد میشود مقدار چشمگیری قاچاق ازارو با خود حمل کرده است. خبر هنده نیز شخصاً در گمرک حضور داشت تا من بعد از چشمگیر خبر گزارى او، از دستش نروم. ماهم از انجمله ماموران بیمار هم ای بودیم که نسبت نقدان ((روابط حسنه)) با قاچاقبران، اکثر محمولات غیر مجوز را ضبط و رسا محصول میکردیم.



پیش از آنکه کشتی مورد نظر، به ساحل پهلیو بگردد، یک موز تیز رفتار فرمزی از سوی شهر آمده. دم دروازه گمرک توقف کرد. همچنان، گویا به بدیر عموس گمرک نیز تلیفونی هدایاتی رسیده بود. گفتیم ((گویا هدایاتی رسیده بود)) بخاطر آنکه نام تلیفون کننده به عنوان ((اسرار ولتی)) از دیگران نهفته می ماند. بدیر عموس مارانزده خود خوانده گفت: ((به خانم بتول که یکی از مسافران این کشتی است، موقع بیاده شدن اطلاع به هید که موز تر دولتی منتظر اوست)) ما بحساب خود رسیدیم. کمی بعد کشتی وارد بندر شد. طبعاً برای اینکه عمل بازرسی به درستی انجام پذیرد، فرود آمدن مسافری از کشتی ممنوع بود. اینک در همان هنگام من به بتول خانم برخوردیم. گفتید خوشاوند شاست. آه بلی. عمه، تان ها ۰۰۰ ولسی خدا از سر جرم ما بگذرد. چنین بانویی هر چه دل سال یکبار به دنیا می آید یعنی خانمی که موز تر رسمی در بدخل گمرک منتظرش باشد. ما خانم بتول را با احترام لازم، از کشتی بیاد و به موز تر دولتی سوار کردیم. بالا پوش پوست نفیس و کراپه ادران جوش گرمای تابستان، خانم را امتیاز خاصی می بخشید و در یک نظر فعمیده، میشد که از-

## خانم اسمار یکی از ضایع مهم درآمد لسی ما

گفتید چه کسی شمار فرستاده؟ فاروق بی از - کلوب امیان؟ وزیر فرستاده؟ آری، پس شمار - جستجوی خانم شوکولات استید؟ میدانم ۰۰۰ می - دانم، مگر ممکن است در مورد او آگاهی نداشته باشم (اما سالهای زیادی سپری شده که دیگر او را ندیده و همچنان بدیر زمانی میگذرد که دیگر سری به آن کلوب نزنم. ام. مگر کلوسی ها اطلاعی نداشتند؟ آه. ۰۰۰ کجا ممکن است رفته باشد؟ - چه شد؟ خوب، گفتید عمه بزرگ شماست؟ یعنی همشیره بدیر کلان تان. یعنی که هیچ او را ندیده آید؟ قبله گاه تان هم ندیده است؟ والله. ۰۰۰ من پیشا چه بگویم، نمیدانم. ۰۰۰ خیلی خوب، باشد آنچه را درباره او میدانم. به شما باز خواه هم گفت. بلی، او را ((بتول شوکولات)) میگفتند و گاه هم نیز بنام ((لقمه شینین)) میخواندند ولی ما گمرکی ها روی او نام ((خانم اسمار)) را گذاشته بودیم. ایام گذشته را بخاطر من آوردید. من نیز این را شنیده بودم که با مردی به نام ((مجیدی - سارساک)) عروسی کرده است. داستان آن قصر را نیز بن گفته بودند ولی من از آن روزهای او - دقیقاً چیزی نمیدانم، زیرا سالها بعد از آن تاریخ او را شناختم. البته این اسم ((خانم اسمار)) هم ابتدا بنام بتول بلکه با خودش از خارج آمده بود. - امریکاییها ((میس کرینسی)) و فرانسویها ((مادام - کرینسی)) و در مجموع او را چنین یاد میکردند و ما هم به این نام او را می یافتم.

سفر اروپا برگشته است. خانم برای اینکه محصول گمرکی نه برداخته باشد، در بالا پوش پوست راکه روی هم پوشیده بود، از تن بدر آورده با چند انوار شام در دیگر مسافرتش که هم تول بکس و هم سیست پشت سر را انباشت، در موز تر جا بجا کرد. سپس رو بپاک کرده دستور داد: ((بقیه لوازم مراد رسست نگهداری کنید. فردا کسی را دنبال آنهامیفرستم)) ما بعد از ادای احترام در بنال موز تر خانم بتول، به کشتی حمله ور شده به بازرسی دقیق و سرگنج کننده خود آغاز کردیم. البته، این بحال یک عنعنه در - آمده است که در کشتی وارد اروپا به وطن، خواه ناخواه اشیای قاچاقی کشف میشود. در - صورتیکه لازم دید، شود این وظیفه ما گمرکی ها بود که بر برخی از آنها انگشت معاند بگذاریم، ولی من در تمام عمر کشتی که اینقدر محمولات زیاد قاچاقی حمل کرده باشد، تا آنروز ندیده بودم به حدی گنجی کشف کرده بود که کلاه شعبده باز با کبوتر و خرگوشی که از آن بیرون می آورد، فراموش ما کردید. از یک جمعیه نسبتاً کوچک نقد رمال قاچاقی بیرون می آمد که میتوانست یک مغازه فیشن فروشی را بپرکند. آنچه از نظرمن تحسین بر انگیز و در همین حال حیرت آور بود، این بود که تمام اشیای از نظر کمیت و کیفیت و حتی مورد استعمال تصنیف و تفکیک شده بود. حتی یکی از همکاران ما گفت: ((با با آفرین برای این افراد (۰۰۰) حتی در گمرک ما اشیای به این نظم و نسق ترتیب و تنظیم نیافته است.)) بنظر میرسد که درین کارهای یک گمرکی متخصص داخل باشد. زیرا تصنیف و تفکیک مشکلی صورت گرفته بود که یک یک با تعلیمات نام گمرکی ما تطابق داشت. فقط یک اشتباه در کار آنها دیده می شد: مطابق به حکم تعلیمات نام مواد محترقه نباید در جای نزد یک حرارت گذاشته شوند و لسی اینها امری های قاچاقی را درخواستی دیگه بخسار کشتی پنهان کرده بودند که این بگلی اشتباه است. فیروزین، لایترها، ساعتها، عطریات و زیر پوش ناپلوسی خانم ها، همه در جاهی دقیق جا بجا شده بود.

همکار دیگرمای برسیبل تحسین گفت: ((اگر چنین یکی از قاچاقچی های ما هر را، مامور تنظیم و تصنیف تحویلخانه های خود نمانیم، روزی در میان درم برهمی تحویلخانه هافرق خواهیم شد)) - یکی دیگرمای ماموران ما از سوراخی که در یکی از اتاقهای کشتی کشف کرده و مشغول بیرون آوردن سینه بند ها، سینه های مصنوعی و حلقه های زلف ساختگی از آن بود، نقد را زین قبیل اشیای بیرون آورد که اتاق تاد هان پر شد ولی هنوز هم از آن - سوراخ سینه بند موی ساختگی خارج میکرد. خدای من! آیا درین کشتی معدن سینه بند وجود

دارد یا اینکه فابریکه مخفی تولید سینه بند در آن تعبیه کرده اند.

خلاصه نقد راشیای قاچاقی از سوراخ سینه های این کشتی بدست آوردیم که خود ما هم دچار حیرت و هم وحشت شدیم. کشتی بان اظهار داشت: - فیرومکن است این اشیای ازین کشتی بیرون - آمده باشد زیرا این کشتی مسافربری است در حالیکه این مقدار جنس را حتی سفینه های یکمدتی باربری نمیتوانند حمل کنند. پس شما این ها را از کجای کشتی خارج کردید؟ - از عقب کشتی. انبار عقبی ازین اشیای مالا مال است.

کشتی بان گفت: - بهتر است دیگرمی جستجو کنید. از وضعیت پیدا است که هر چه بگردید بیشتر اموال قاچاقی به دست خواهد آمد و چون کشتی ظرفیت حمل اینقدر وزن را ندارد، جا بجا فرق خواهد شد و آنکامسئولیت فرق شدن کشتی را نمیتوانیم بعداً بگیم. هرگز فراموش نمیکم که روزنامه های وقت نوشتند: ((تحقیق اینکه اینقدر جنس با این ظرفیت توسط چه کسانی قاچاق می شده نقد رجالب نیست کید انیم چگونه این خارقه صورت عمل گرفته است.))

در هر صورت، کشف اموال قاچاقی آسان ولی شناختن قاچاقچیان شوار است. زیرا از آشکار کشتی تا مسافرین همه از خود سلب مالکیت میکنند و میگویند این اجناسی به انها تعلق ندارد.

بگذریم آقا. ۰۰۰ راستی اسم شما چه بود؟ - محمود. آری محمود بی فرزندم. بابتول خانم اینک در چنین روزی افتخار شناسایی یافتیم. بعد ها وقتی کشفیات بعمل آمد که قسمت اعظم آن به بتول خانم تعلق دارد، بی کم و کاست به وی سپرده شد.

از آنوقت به بعد در میان مسافرینی که از اروپا برمی گشتند، گاه گاهی بابتول خانم بر روی خوردیم ولی چندی بعد دست حمایت سیاسی از سر خانم بتول برداشته شد و نه تنها مثل گذشته هاموز تر مقام عقاب ایشان به گمرک نیامد، بلکه بنظر می آمد که از مقامات بالایی دستور داده اند تا وی را خیلی به دقت مورد بازرسی گمرکی قرار دهیم. ما بیچاره ها چه میگردیم؟ ما فقط مجریان دستوریم لایتر. آیا شایعات و افواها ت زیاد درین باره جریان راتخییر داد؟ یا اینکه بتول خانم از چشم مقام حمایت کننده سیاسی افتاده بود، این را نمیتوانستیم درک کنیم. کاروبار اداری ما تقریباً همه بدین سان طی میشود و استقراری از خود ندارد. یکبار می بینید دستور میرسد که فلان مسافر را بازرسی نکنید، ناگهان امر میدهند که فلانی را از نیمه سوزن -

بگذرانید. ۰۰۰ یکبار اینطور باری آنطور ۰۰۰ این که کار نشد. آقاي من، برای تنظیم کار یک کشور، بیش از هر چیز استقرار لازم است. مامورین گمرک هم باید بد درستی بدانند که چه کسی را مورد بازرسی قرار دهند و چه کسی را نادیده بگیرند. تنها اشتباهی در کارشان رخ ندهد. طوری نشود که درین بیخبری آنرا که باید مورد بازرسی قرار دهند ندهند و آنرا که باید بی چون و چرا بگذرد، تلافی کنند و کرده و ناکرده یکی شود.

در یکی از همین موارد، بتول خانم بازم از سفر اروپا برمیگشت. بطور خاص امر داده شده بود تا - هر چه را با خود دارد بدقت بازرسی کنیم و حتی از - بازرسی دقیق بدنی نیز امانت داریم. بتول خانم در آغاز به فکر اعتراض افتاد ولی همینکه به جدیست موضوع پی برد، سخت شوکتی زده شد و فریاد زد:

## خانم شوکولات نوشته: عزیز نویسین ترجمه: شیخ رمانده

خدای من: مگر حکومت عوض شده است؟ ایسن چه حرفه است که میزنید؟ اگر تغییر میگرد؟ بیسی شهبه آگاه میشدم ولی من نشنیدم که حکومت تغییر کرده باشد.

حکومت تغییر نکرده است.

پس وزیر تغییر کرده است؟ - خیر خانم.

خوب، پس در این صورت این کارها چیست که میکنید؟ آیا موضوعات تغییر کرده یا رژیم سیاسی عوض شده است؟

در واقع بتول خانم حق بجانب بود. ولی اصرار کرد بیس:

در هر صورت موضوع تغییر کرده و ما بازرسی میکنم آقاي من، به بازرسی آغاز کردیم. یکی از - همکاران جنس لطیف ما که مامور بازرسی بدنی بتول خانم بود، به استثنای جای که ناگفتنی است از تن و بدن او، معادل محتوی یک دکان زرگری مروری و جواهرات بدست آورد. ما چنین نتیجه گرفتیم که بتول خانم از تغییر وضع اطلاع قبلی داشته و همین جهت در اخفای زیورات، تن و بدن را بکار انداخته است. در فیروزان مثل موارد دیگر

میتوانست بطور علنی وارد کند. بعد از کشف جواهرات از سفینا معای بدنی، بتول خانم حالتی حیرت زده بخود داد و گفت:

- واقعا حیرانم. هیچ یک اینها از من نیست. خدایا، کدام فریبها به اینها را بدون اطلاع قبلی در سفینا معای های بدنی من، جا بجا کرده است؟

من در زنده می خودم، زنی به زرتکی و هوشیاری بتول خانم ندیده ام. فرزندم محمود ی میگویند زنی زینا عقل کمتر از او ولی باور کنید که بتول خانم این قاعده مستثنی بود.

مد تعالی بدید و دفعات مکرر کشتی های که به خارج رفت و آمد داشتند، مسافرت کرد. حتی یک دفعه که هیچ از یاد منی بزم، در حالیکه اسوا ل زیاد قاچاقی از نزدش گرفته بودم در کمال خون سردی اظهار داشت:

- هیچ یک اینها مال من نیست. می ترسم اینها جز اموال امدادی امریکا باشد که به کشور ما میفرستند.

بازرس گفت:

- مگر اموال امدادی را بنهانی میفرستند؟ - امداد حقیقی طوری است که صورت میگیرد. نباید مردم بدانند که این نیکی و کمک از جانب چه کسی بعمل آمده است. یکی از دوستان خارجی وقتی من بیبند که حال کشور ما چقدر زار است، یاد نظر گرفتن اینکه لطمه بی به فرور و حینیت ما وارد نگردد، خواسته این اشیای را جمع انداخته من مخفیانه جابه جا کند. مگر این غیر ممکن است؟

محمود بی، اگر نظر مرا بپرسید بتول خانم برای مملکت ناپیده زبایدی داشت مع الاسف بین ما ایسن ارزش او را دریافتند. اگر در هر سفر خارجه زیادی سه نفر خانم دیگرمثل او اشتراک کرده و اشیای گرانبهارا مخفیانه با خود می آوردند، مطمئن باشید که کشور خیلی پیش ازین روی پای خود ایستاد بود. فکر کنید آقاي من، این زن بیچاره بدون یک بسول معرف به تنهایی به سفر اروپا رفته و در بازار گشت به ارزش صد ها هزار لیره اموال بشکورد وارد میکرد. دیگرمچه میخواستیم؟ خانم، مگر ما از سالها به اینسو به این امید نه نشسته ایم که امریکا با قرضیده هد، کرید ت باز کند و کمک بفرستد؟ در حالیکه همین خانم بتول به تنهایی به همه کمک های امریکا برابراست ولی نگاه کن بجای اینکه چنین خانمی را تشویق و کمک کند تا زود زود به امریکا و اروپا برافتد و آمد کند مانع مسافرت وی میشوند. خیر، خیر، عزیزم عقل ما هرگز به سر ما بر نمیگردن. ما قدر شناسی نمیتیم چه ها که در حق این زن بیچاره روانه داشتیم. در یکی از دفعاتیکه بازم اموال زیاد قاچاقی او را گرفتیم و این مورد هرگز فراموش نمیشود. بازم تکرار کرد: - بقیه در صفحه (۸۹)

# مرزا قلم چه نشد؟

بقیه از صفحه (۶۷)

راکار میگردم يك هشتم صفری از طریق تلفون برایم گفت : (( دختر جوان در شفاخانه تحت تدایو بوده در خربان عملیات دکور و عملیاتخانه برون آمده فریاد زد برق رفته، برق برای مدتی نیامد و در ختم جان به حق سپرد ))

ما به نماینده گئی از برنامه از وزیر صحت عامه تلفونی خواهش نمودیم تا بیان آن هشتم صفری را که ثبت نموده بودیم به بشنود. وزیر صحت عامه وقت پس از آن بر از تسلیم به خانواده متوفی از طریق برنامه وعده داد و برای یکماه بعد ما از شفاخانه دیدن نمودیم و اعضاء جنراتصور آمدند و فعالیت بود ۱۰ این يك نمونه یسی بود دال برگشته قبلی ۱۰ ماهم انتقاد را مطرح کردیم و یاد د نظر داشت نیاز مندی مسأله طالب برخورد جندی تر و عاطفی مقامات شدیم و نتیجه لان بدست آمد.

- محترم اشکرزی! چرا بیامهای شماغالباه در جوکات معیسن انتقادی مطرح شده است؟  
- چرا مگر منکرید که در جامعه مانارسایی و نابسامانی زیاد است! باز به نظر هر کسی سبک مختصر به خود راد ارد یعنی وقتیکه میتوانم در کرکتریک میرزا قلم خوبی بدرخشم دیگر چه نیاز است که در کرکتریک رئیس ظاهر شوم؟! اینکه میگویم هر کسی سبک

مشخص به خود راد ارد بدان - معذرت است که خداخواست - چون اسپ گادی تنها با همسان سبک مورد کاربرد خود آشنا باشد بلکه آشنایی با سایر سبکها میتواند سازنده شخصیت اصلی سبک خودش باشد.

- آقای اشکرزی! میخواهیم نظر تان را بر امون برنامه سازی در رادیو و تلویزیون و عواممل کاستی و یا سقوط یکمده برنامه ها بدانیم.

- متأسفانه در این زمینه یک پدیده نهایتاً تر و آری نیست که برنامه هاد را ولی با گرمی عجیبی زاده میشوند، ولی زود یا کمی دیرتر در قدم نخست بیننده و شنونده را از دست داده جایشت را به برنامه دیگری خالی میکنند. یادی میکنیم از برنامه (( نگاه تلویزیون )) که با همین گرمی آغاز به فعالیت عمیقاً انتقادی کرد ولی با آنهم از آغاز میشد پیشبینی کرد که باید عمر کوتاهی داشته باشد که واقعه چنین بود. در حالیکه برنامه های میرزا قلم از دو سال به اینسو تکراری مجال نثر مییابد.

بهتر است در زمینه ساختار و تدویم برنامه ها اصل (( نه آن شوری شور نه به این بی نمکی )) مراعات شود.

- با تائید اینکه باید برنامه های انتقادی در زنده گئی مطبوعات و راد یو تلویزیون موجود داشته باشد و با اینچنین برنامه ها محتاطانه تر برخورد صورت گیرد. وضع برنامه های انتقادی تلویزیون را چگونه ارزیابی میکنید؟  
- اجازه دهید تأکید نمایم که علاوه بر انتقاد باید راه حل معضله در برنامه هانشان داده شود که از اثر عوامل گونه گونی ضعف قابل دید و قابل لمس در این عرصه موجود است. یکی از برنامه های اجتماعی که جنبه انتقادی دارد برنامه (( آینه )) در تلویزیون است. هرگاه نشرو مطالب انتقادی در این برنامه به همین منوال ادامه یابد ( برنامه بجای تا نیر کننده و اصلاح کننده بیشتر تحریک کننده شده است. انتقاد مطرح میشود ولی راه حل نشان داده - میشود عمر آن کوتاه خواهد بود.

- محترم اشکرزی! عده بی از علاقه مندان هنر پیشین تان میخواهند بدانند چرا اشکرزی تخلص کردید و هم

خاطرات تان را از القاب ( میرزا - قلم )) و (( کاکامنجان )) کسر کنید!

- هر انسان با چیزهایی حساسیت دارد و من بارها پیورتری که از خاطره پیورس.

- راپور تصرف یا سخ چند تن علاقه مند را از شما میگیرید و به آنها میرواند.

- هر انسان زمانی خود را محاسبه میکند عده بی خود را سرشار وعده جامع ترین میبندد وعده بی والا ترین من در محاسبه ام خود را نیافتم ( ۲۷ ) سال پیش بود که من با این اندیشه شدم که بحال جهل و بیسوادی و فقر مردم اشک باید ریخت همین اکنون جنگ و تلف شدن انسان ها موهومه اشک است و درد.

- لطفاً جالبترین خاطره زنده گئی تا را بگوئید؟  
- من، مرحوم استاد رفیق صادقی وفریده شایان در بخش تشیل رادیوی هنر و صدا آن سال شناخته شدیم. روزیکه از طرف مقامات با صلاحیت مطبوعات

وقت تحایفی تفویص میگردید بمن وفریده شایان تکه دادند و به استاد مرحوم یکمراهه بایسکل حینکه محفل ختم شد در بیرون کلوب مرحوم صادقی ازینکجا بایسکل رانی یادداشت حیران شد که (( جایزه )) را چگونه بخانه پیور؟ چند تن از جوانان آمدند و با فشاری میکردند که بایسکل را برایشان بغروشند. برایم تا سف آورا نبود که چرا در در توزیع تحایف لاقول نیاز مندی هنرمند راد نظر نمیگرفتند و تا حال هم نمیگیرند!!

- قراریکه خبر دارم شما پنج نرزدند دارید که از آنجمله پسرک شما ( غالب ) زیاد کرکتر خند ان تشیل دارد؟ آیا میشود این امید واری را داشت که راه تان را ادامه خواهد داد؟

- من همیشه به خانم میگویم شاید زمانی برسد که اطفالم مرا کاکا خطاب کنند زیرا آنقدر مصروفم که کمتر اتفاق میافتد. اوقاتیکه آنها بیدار هستند و یا با خانه استند با هم ببینیم اما در حصه هنرمند شدن شان باید بگویم که چون آنها مستقیماً تحت پرورش مادر خود قرار دارند و مادر شان طرفدار هنرمند شدن شان نیست بنا به طبیعی است که از مادرتاثیر خواهند گرفت. خانم مدت زیادی استاد مضامین ساینس و ریاضی بود

و نمیتواند سراسر با وارد شدن به عرصه هنر داشته باشد حتی اگر علاقه هنرمند شدن نیز باشد.

- پس میشود بپرسیم شما چرا انتخاب کرد؟  
- روزش گشته بود. مصاحبه با امید واری به صحت خود محترم اشکرزی و غلبه ( غالب ) جان بر خواست مادرش پایان یافت.

**گلشن عکاسخانه**  
مخاطبهای عزیز! با ودان نازید، عکاسی رنگ و سیاه و سفید فرعی و خوشی کردید. عصر باز در امید







# حالا که پرسیدید پسی بخوانید

نوٹ زلمی ژورنالیست راد یو۔ تلویزیون پاسخ میگوید :

او و منگل از صاحبہ بد می برند ، اگر نہ  
 از انہا می برسیدیم \*  
 - احمد سے یہ ہنرمند خوب کشور حال کجاست؟  
 - فعلاً منہیں تحصیل در خارج از کشور  
 اند \*  
 - آباروی رده آوردن اطفال ہنرمندان  
 ہم مدہ است؟  
 - مدہ نیست ، عاقلہ مادری و پدری رول دارند \*  
 سوسن ارزو:  
 - میگویند هنگامہ قبل از ازدواج در المان  
 د فلم ہا ظاہر می شد؟  
 - فلمہایں بھر صورت ، اما آوازہ اسٹ  
 کہ در این روز ہا از احمد ولی طلاق گرفتہ است \*  
 سید میرزا حسین:  
 - چرا فلم ہا افغانستان درین اوآخرد ربرده  
 تلویزیون دیدہ نمیشود آیا تنہا فلم ہا خارجی  
 حق نمایش راد آرند؟  
 - منظور تان فلم ہا جدید افغانی است  
 و یا میخواہید فلم ہا سابقہ رابرای بارہنجم  
 ببینید \*  
 یحیی نیازی:  
 برادر سوالات بی مزہ شمارا پاسخ ناگفتہ  
 پاسخ می گویم \*  
 لیلا ہاشمی:  
 چرا با نطان خوب با حامد نوری صاحبہ  
 صورت نمیگیرد؟  
 - منظور تان حامد جان است کہ تازہ در تلویز  
 یون اخبار می خواند؟  
 - چرا عبد اللہ فہیم ازدواج نمیکنند؟  
 - بہ خاطریکہ اکثر اطفال است و نمی خواهد  
 پدر اطفال نبود \*  
 - مجلہ سہارون برای مردم ما است چرا عکس  
 ہنرمندان داخل راکم چاپ می کند؟  
 - چشم بخیل کور \*  
 - چرا بعضی ہا با ہنرمندان و نطاقان  
 مرد حسادت می ورزند \*  
 - اصل سوال راد ردل نگہ داستہ ایس  
 و (دم) ان رابرای ما ترستادہ اید  
 - اسد بدیج باکی نامزد شدہ؟  
 - با کسی کہ ہمراہیں عروسی می کند \*  
 | |



ف . ارزو  
 - چرا وحید صابری با علائمندان ہنر  
 برخوردار خوب نہ ارد \*  
 - منظور تان بیشانی ترسی است یا کانگہو؟  
 شکلا غمگین و حمیدہ تنہا:  
 - احمد ظاہر در مجموع چند اہنگ در ارشیف  
 راد یو ثبت کردہ است \*  
 - چہار صد اہنگ  
 - چرا در تلویزیون فلم ہا راجس کھنہ  
 زیاد نشر میشود \*  
 - درک و بالایی ، قرارداد ہارساں رابردہ بود \*  
 بابہ مد بین از خیرخانہ مینہ:  
 - چرا سیماترانہ ۴۰ دقیقہ بیش از آمدن موٹر  
 شان در ایستگاہ ارایس کردہ می ایستد؟  
 - می خواهد اوبداند کہ شمار روزہ ۴ دقیقہ  
 در ایستگاہ سرویس چی می کنید؟  
 علیہم نایق ہونیانی:  
 - آیا رخشانہ ہنرمند سابقہ نارزندہ است ،  
 اگر بلی در کجاست؟  
 - ا اطلاعات میرساند کہ زندہ و سلامت است  
 اما دور از وطن \*  
 حیات اللہ مسافر محصل پ انجنیری پوهنتون  
 کابل:  
 - آیا ممکن است با نا شناس صاحبہ کنید؟  
 - بلی اما از طریق تیلفون  
 د کیہ فرغ متعلم الکترومیخانیت کابل:  
 چرا سیماترانہ تن بہ ازدواج نمیدہند  
 علت چیست؟  
 - عقل کہ ختہ شد ، انسان سختگیر تر  
 می شد \*  
 - اعصابی ارکستر گل سرخ موہاں با نواد رکدام  
 ارایشگاہ شکل میدہند؟  
 - نا یاد در سلمانی خواہران \*  
 - چرا بعضی از نطاقان حین خواندن مطلب  
 بہ ان توجہ نمی کنند؟  
 - حافظہ نمان نویست \*  
 ستورہ یوسفی محصل طب:  
 رحید امید راہ دیگری برای سھرہ شدن نہا -  
 نست کہ از لباس نری و رقہ برک دانس استفادہ  
 کرد؟  
 - پس از چی استفادہ می کرد |  
 سہیلا عزیز:  
 - اسم اصلی نغمہ چیست؟

# برنامه ریزی عمومی

بقیه از صفحه (۲۳)

ریزی در مورد هدف های معینی که آثارش قابل پیش بینی است. برنامه ریزی عمومی در مورد همه چیز خواسته می شود، و مخالفت به حق با لکم کسیختگی هوس ها و خود خواهی ها سبب می شود به مخالفت با آزادی، که تحققش تنها با بازگذاشتن راه برای امکان ها و ابتکارها صورت پذیر است.

وقتی که این مثال ها را با هم می سنجم، در نظر اول همیشه به سوسیالیسم حق می دهیم. ولی همین که خواسته ها جنبه مطلق می یابند و راه بر هر امکان دیگری بسته می شود آن خواسته های صورت بهم و نامعین درسی آیند. از این رویه جای آنکه تسلیم مطلق انگاری شویم باید بگوئیم برای این پرسش ها پاسخ درستی بیابیم: محدود ساختن فرد، و امروز اطاعت، تاجه حد باید پیش برود؟ مالکیت فردی تاجه حد باید باشد و مالکیت جمعی تاجه حد؟ برنامه ریزی تاجه حد ضروری و سودمند است، و تاجه حد می توانیم جریان امور را از آزادی ابتکار انسانی اعتماد کرد؟

سوسیالیسم در اساس خود با سد ارادته آزادی و عدالت برای همه است و از مطلق انگاری دور است. هر کسی میتواند از راه بینش تعقل با آن پیوندد بیاید، و از این روسوسیالیسم می تواند همه مردمان را به هم پیوندد و در این قابلیت آن زمان از میان می رود که سوسیالیسم به ایمان تعصب آمیز بدل شود و از راه مطلق انگاری صورت جزئی پیدا کرد و به زور توسل پیوندد.

بقیه از صفحه (۲۵)

من به دعوت اتحادیه ژورنالیستان چکوسلوواکیا در بربرگ هستم. آقای کیزاروف - خانم دکمارهمان داران صمیمی دفتر اتحادیه ژورنالیستان در آشنا ساختن با زنده گی مردم چک و سلواک محبت مینمایند. فرصت می یابم شهرها و قره های دیگر را نیز ببینم. زیبایی در همه جاگسترده است. در بواک مرکز و در بوهیمیا شهر کراستل های زیبا در کالهری جاییکه جنگل های سبز حضور دارند. در دل این جنگل ها کارخانه کیتارویلون های خوش صد اینسلم (( سرمونی )) فعالیت دارد. اینجانبیترین گیتار ها و ویولون های دنیا، سالانه: نود هزار گیتار، چهل هزار کمان ویلون، بیست هزار ویلون کوچک برای اطفال تهیه میگردند. در پردار از بخش های کارخانه بوی معطر چوب و نوای گیتار خاطر سرده دیدار را برام ماندنسی می ساخت. وقتی در براتسلوا مرکز جمهوری سلواکیا بودم، از تونجی شهرک صنعتی و زراعتی دیدیم. در همه جا دریاها، ابرها و جنگل ها سبز بود. پرفیض اند، انگور باغها مزه های وسیع در همه جا در خدمت انسان است. دست توانای انسان همه اینها را رام خود ساخته و تا می تواند آنرا برای رفاه خود استخدام میکند. چک ها و سلواک ها ای امروزین، از تکنالوژی معاصر استفاده وسیع مینمایند. کارخانه ها بیشتر با سیستم کامپیوتری کار می کنند. ترانسپورت شهری با ده ها هزار تیز - رفتار، بس، تراموای، و بسهای برقی تامین است. معنی زنده گی در چکوسلوواکیای امروز، بهسپار وسیع است. زنده گی یعنی کار، تفریح و لذت یاب شدن از طبیعت. برای همین است که برنامه زنده گی مردم این کشور همه امکانات ورزش های عالی فرهنگی و اجتماعی را در اختیار دارد. چکوسلوواکیا کشور نایشگاه های هنری است.

وقتی در جاده های قدیمی شهر قدم می

گذاری آنجا تلم حکایه های تاریخ را می بینی صد ها نقش حرفی دریل چارل و تصرف میسی صرف اند و لحظه های گریز بای تاریخ، زنده گی و اما ناها را نقش بندند. موسیقی برای مردم ه روالا است. سفونی های جادویی را مردم با سمفونی گوش میدهند. خانه موزارت تاکنون در رتسلوا و برخاطره است. در آن محله همه زیبایی های قدیمی چنان جاودان است که برای یک لحظه هم احساس نمیکنی، امروز باشد. انگار قرن ۱۵ است.

در جاده های قدیمی در چکوسلوواکیا وقتی از هر کجا که می گذری، قدیمی ترین زیبایی ها، شهرها

امکانات به خاطر رفاه همگانی سریعاً د انگلیس هر فابریکه و هر مزرعه میگردند. مردم در هفتاد میمن جشن ملی شان به مسایل زیادی توجه دارند که تاکنون از توجه به دور بوده است. چند نکته را در مباحثه ها میخوانیم: مسوول شعبه اقتصاد روزنامه رودی پراوا - گفت: (( همه عرصه های حیات مابازسازی میگردند و تقریباً هیچ بدیده از بروسه بازسازی دور نمی مانده است. )) شهروند چکی گفت: (( تلم ساختمان های قدیمی شهرنوسازی میگردند. یک جریان عمومی ساختمان های جدید و نوسازی عمارات قدیمی مساله

## ه روز در جستجوی

مسکن و خدمات اجتماعی را در کشور ما مرفوع گردانیده است. ))  
یک کارگر فابریکه موتور سازی لیا زگت: (( در این روزها رهبری فابریکه ها طور انتخابی تعیین میگردند و به شوخی می اذانه نمود اما در یکی از فابریکه های سلواکیا دختران و زنان متحد شدند و یکتن از پسران زیبا و جوان را رئیس فابریکه تعیین کردند. ))  
و جالب خواهد بود تا در مورد مجله مشابه سبازون یعنی مجله کویتی نیز بدانید. مدیر مجله گفت: (( کویتی در ۱۸۲۲ وجود آمده و مجله هفته وار بسیار قدیمی است. (۶۴) صفحه دارد و چهارصد و پنجاه هزار تیراژ دارد که دو نیم میلیون نفر آنرا می خوانند همچنان نشرات ضمیمه نیز دارد. ))

اماد رباره ادبیات این کشور: تاریخ این سرزمین داستان بیگانه هیشگی است که بی گمان این مبارزات در ادبیات تیلور



یافته است. ادبیات ملی در چکوسلوواکیا بعد از قرن چهاردهم پیدا شد. آثار دالی میلدر همین زمان انتشار یافت. تاسیس بوهنتون برآگه در قرن چهاردهم در پیشرفت زبان ادبیات چک نقش بسزا داشت. که جریان فکری و ادبی را رهبری بوهنتون (( پان هوس )) رهبری میکرد. وی و پیروانش ادبیات راه راه مباحثات و مشاجرات کشیشی و نیز به راه سرگرمی کشانید و رفته رفته روابط نزدیک بین چک ها و سلواک ها را تامین کرد. در نتیجه دوران سلطنت رودلف در قرن شانزدهم به دوران طلایی ادبیات چک معروف شد.

بعد از دوران های که وضع ادبی فراز و نشیب های یافت در ۱۸۷۰ احیای تازه می گرفت. ۱۰ سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ که جمهوری چک و سلواک پایه گذاری شد ادبیات چکوسلوواکی خصوصیت اروپایی یافت و درین زمان ایلکه و کافکا که به آلمانی مینوشتند شهرت زیاد یافتند.

اکنون که فهم عمیق و احساس مسوولیت نویسنده گان را اخطار میدید چشم امید بیشتر به جوانان است و این جوانان آرام آرام در ادبیات جهانی راه باز میکنند. اما این نوشته کومیتوس که چند قرن قبل گفته و آنرا از جستجوی چند قرن می نویسم هنوز سطر خوب کار هر شاعر و نویسنده چک و سلواک میتواند باشد. (( در واقع اروپا از آسیا جدا است و آسیا از آفریقا و آفریقا از آمریکا میماند. کشورها و امپراطوری ها کوه ها و دره ها رودخانه ها درشت ها واقعند. اما یک زمین مارا از وقت میدهد و یک هوا همه را در بر میگرد و یک آسمان بر بالای سر همه است و یک خورشید به همگان می تابد. ۰۰۰ ماهنگی در خانه مشترکی زنده گی می کنیم. ))

## راه های جدید اخلاقی در فله های

کشدین لباس های را که از تنه دل به آن رضایت ندارد، رد کنند فریاد کارکنان سندی بالا میشود که: (( او خود را چه تکرمیکند؟ )) (( سوز و آلیا )) در فله های (( خون بهاری مانگه )) بالیاسهای آب بازی میخراند و (( ریکا )) برای به دام اندازی مرد ها باید در فیشن شو اشتراک نماید. برای سینا این امر مرگ تلقی می شود. هیروسی چون (( میناکسی ))

بیاد هوس و سوا می بسازد و با مانند یک راه به رفتار کند. ولی در چنان حالت سنن و تعذبات مرد را آزادی بر آورده سبازی خواست های جنسی می بخشند و با وحی آنرا میدهد که خانم خود را گذاشته بد نیال زنان دیگر سرگردان باشد بدون آنکه کدام رسوایی متوجه او گردد. انگیزش و هدف در سلوسوک انسان در غیاب آن واضح میشود.

عطف جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود می داشت طوریکه (( معیشت با ت )) در فله (( آرت )) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصریند آشته میشد نه زن. زهر عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آورد سازی روزهایش تا گمراه است یا خود را

## چگونه میتوان

بقیه از صفحه (۶۵)  
متری شهر برلین واقع میباشد در مکتب مذکور ۱۰۰۰۰ نفر دانشمندان مشغول آموزش می باشند و کمک واقعی با ایشان صورت میگیرد این اطفال در مکتب تعلیمات عمومی معمول، نسبت ناگامی های بی درسی بدروس خویش رسیدگی نتوانسته که بالاخره اهتمام بخورد و از دست می دهند. موا د جدید درسی که با تجارب روزمره زنده گی ارتباط ناگششتنی دارد، در ایشان اعتماد به نفس و تمایل رفتن به مکتب را دوباره احیا نموده است. نرات درسی خوب غرور و حسن اعتماد بخود را در ایشان خلق کرده است.

به امروز قوی نیز توجه خاصی میشود. ۸۲۰۰ نفر مشورتی، کارهای زیادی را برای اطفالیکه استعداد ناقص بیابان صدائی و شنوائی دارند، پیش می برند تقریباً ۸۰۰۰ طفل با داشتن انواع مختلف نارسانائی ها از موسسات مقداتی الی زمان مکتب باز دید بعمل می آورند. مرسیون و معنمین ماهر همه ساله تقریباً ۷۵۰۰۰ طفل الی سن ۶ سالگی و ۱۲۰۰۰ ساگرد مکتب مصرف می گردند، تا کمکن ممکن برای آنها بعمل آورد. باشند و یازدهن آنها را به مکتب عمومی حفظ کرده بتوانند. تحقیقات علمی بیشتر از همه متوجه از بین بردن معلولیت معینه میباشد. در سال اخیر تدابیر دولتی تسهیلات تازه تی را برای والدین اطفال در قسمت واری و رشد شخصیت آن ها و در زمینه انتخاب مستقلانه سلك فراهم ساخته است.

بدین ترتیب ایده کمک به ضعیفان، جامعه عمل می پوشد بسیاری از کشورهای منجمله آلمان دموکراتیک تجارب اندوخته خویش را به شعبات اختصاصی سازمان ملل متحد انتقال میدهد.



مصاحبه از حسینا حافظ

# قانونیت در ورزش ضرور است

رأبیرامون بهترشدن ورزش در کشور چنین گفت:

(( ورزش زمانی در کشور مایع بود حاصلی مینماید که قانونیت ورزش به میان آمده، حقوق ورزشکاران - اعاده گردد و مسابقات ورزشی به شکل قانونی آن برآید انداخته شود که درین زمینه ها صرف ریاست المپیک میتواند حتی الامکان سعی وتلاش نموده و امکانات بهتری را برای ورزشکاران مهیا سازد.

نبودن قانونیت در ورزش و عدم وسایل ورزشی از قبیل میدانهای ورزشی، لباس وغیره ضروریات از جمله مشکلات عمده کلب های آزاد و سایر ورزشکاران کشور بشمار میآید که متأسفانه ریاست المپیک تاکنون متوجه چنین دشواریها نگردیده و نتوانسته است در زمینه به ورزشکاران یاری رساند.

چنانچه البسه و اموال سپورتیسی ایکه از جانب کشورها به ورزشکاران کمک میگردد بدستور می ورزشکاران قرارداد نمیشود که این خود گواهی توجیهی مقامات بقیه در صفحه (۸۵)

کلب ورزشی آمودر جمع کلب های آزاد شهر کابل، نخبه ترین آن محسوب میگردد. این کلب در سال ۱۳۵۰ ایجاد گردیده و در آن زمان بنام کلب برق کابل شهرت داشت که صرف تیم فوتبال در آن شامل بود اما بنا بر تلافی هرچه افزون کلب توانست تا بازیهایی دیگر در زمین چمن (با سکتبال، والیبال، بینک پانگه و تلتیک خفیفه را) نیز در چوکات خویش بگنجاند و هم اکنون صد تن ورزشکار را در رشته های مختلف ورزشی بپرورش میدهد.

از آنجا که بهترین ورزشی در جهان چهره های ورزشی عضویت کلب آمودار دارند بنا بر ورزشکاران آن توانسته اند که در عموم جام های ورزشی اشتراک نموده و موفقیت های رانیز نصیب شوند. چنانچه طی چند سال اخیر کلب آموتوانسته است تا در رشته فوتبال لقب قهرمانی را در سطح شهر کابل حفظ نموده و در مسابقات های دیگر نیز موفقیت های چشمگیری دست آورده است.

یکن از مسوولین کلب آمونظرش

# خبرهای ورزشی

## سفر دوستانه و مسابقات

تیم منتخب هند بال بمران کشور، بنا بر قرارداد کلتوری میان کمیته دولتی سپورت جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی و کمیته سپورت جمهوری افغانستان جهت انجام مسابقات و تمرینات مشترک، که چندی قبل عازم اتحاد شوروی گردیده بود دوباره بوطن عودت نموده اعضای تیم در مدت ده روز اقامت خویش مسابقات جالبی را انجام دادند.

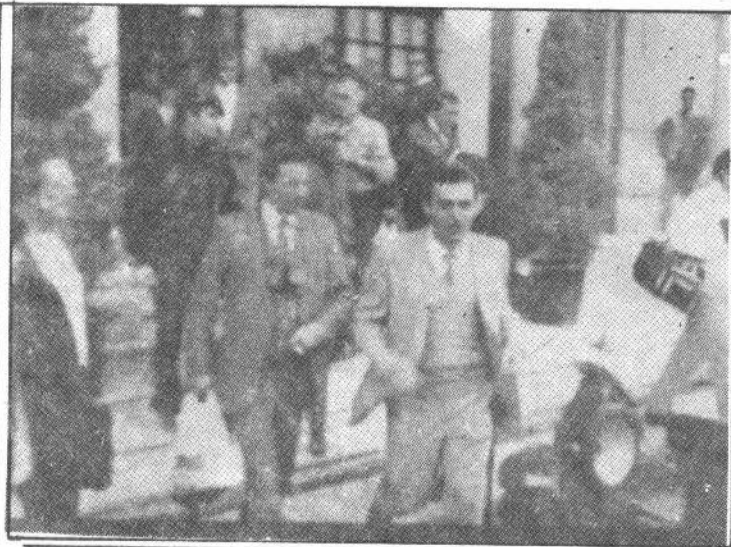
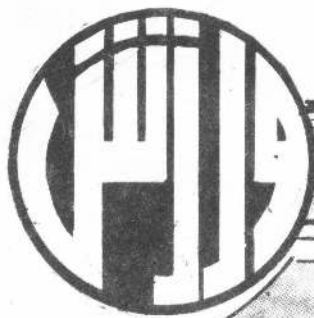
طبق بیان مرتبه سال ۱۳۶۲ فدراسیون پهلوانی کمیته دولتی تربیت بدنی و سپورت جمهوری افغانستان مسابقات پهلوانی زیر سنین مختلف که چندی پیش زیر نظر فدراسیون مربوط در دست بود تیم ورزشی کابل دایر گردیده بود پایان یافت.

تیم منتخب هاکی که جهت انجام یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک عازم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن بازگشتند. این تیم در مدت اقامت خویش یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک را با تیم منتخبه هاکی سمرقند و تیم جوانان سمرقند انجام دادند که بر تیم های یاد شده غالب آمدند.

همچنان در سایر مسابقات دوستانه و تمرینات مشترک، تیم منتخبه هاکی افغانی نتایج قناعت بخشی را بدست آوردند. نتایج ورزشی تیم هاکی خوب و عالی ارزیابی گردید.



همچنان مسابقات انتخابی تیم ملی پهلوانی کشور برای سال ۱۳۸۹ بتاريخ اول جدی سال ۱۳۶۲ در یکی از جمناسیوم های شهر کابل دایر میگردید و برای هر گشتی گورد و کیلوگرام ((ادوانس)) داده می شود.



# تاجگذاری جهانی شطرنج



قبل از (سوویل) د و شطرنج باز بزرگ جهان ۹۶ مسابقه که صد ها ساعت را در بر گرفت با هم به د وویل برداخته بودند ولی چیزی که به مسابقه (سوویل) خلاصت د رامتیک داد عبارت بود از مسابقه وی بودن بود ۱۱ مقابل ۱۱ تا تخته بیست و دو که صرف دو تخته سر نوشت ساز میتوانست قهرمان شطرنج را تعیین نماید بخصوص که در تخته بیست و سوم کاروف موفق گردید بازی را به نفع خویش تمام نماید و به جلو تازد کاری کسپاروف بعد از مسابقه اظهار داشت: این تخته ترازیدی را بدید آورد که من مرتکب اشتباهات بزرگ گردیدم و بازی را باختم ولی کاروف هیچ زمان مثل آنوقت نزد یک به برگرداندن لقب قهرمانی بخود نرسید و هیچکس هم به حقانیت پیروزی وی شک نداشت ولسی کاری کسپاروف نتوانست تخته بقیه در صفحه (۸۵)

مسابقه فاینل اخیر این د و حریف د ر سوویل هسپانیه یکی از پسر اضطراب ترین جذابترین و جالب ترین مسابقات (( تاجگذاری جهان )) شطرنج به قول یکی از روزنامه های هسپانوی بنام (( با پس )) در تاریخ شطرنج بوده است. هر چند از ختم آخرین مبارزه د و حریف مدت یکسال میگذرد ولی بخشهای نوراماتیک آن همین حالا نیز در جهان شطرنج مورد بحث قرار دارد. اولاف اندرسن شطرنج باز مشهور سوئدی اظهار نمود که کسپاروف و کاروف ثابت نمودند که امروز در جهان شطرنج حریف برتر از آنها وجود ندارد و آنها به صفت د و حریف سنتی در جهان شطرنج مبدل گردیده اند. همین نظریات را سایر شطرنج بازان مشهور جهان چون یوهان تایمن (هالندی) لایونز پورتش (هنگری) ویاس سریروان (آمریکایی) نیز تایید نموده اند.

د رسال ۱۸۸۶ نخستین مسابقه جهانی شطرنج د ایرگردید و در سال ۱۹۸۷ سی و سومین مسابقه آن از جمله هفتصد و بیست و شش تخته مسابقه شطرنج که در ایسن مدت بازی گردیده است یکصد و بیست آن مربوط به کسپاروف و کاروف میباشد. رقبات آنها از ۹ سپتامبر ۱۹۸۴ آغاز نهاد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ اختتام یافت. چارمسابقه پیمم راگر مسایستر یا استادان بزرگ شطرنج با هم بمبارزه برداختند پس از مساعی خارق العاده و فراوان قهرمان سه مرتبه بی جهان کاری کسپاروف توانست برتری حداقل را بر حریفش زنده اش کاروف بدست آورد. بالاخره از جمله ۱۲۰ تخته بازی شده نتیجه ۶۰ مقابل ۵۹ به نفع کسپاروف میباشد که کاروف صرف یک نمره عقب مانده است. جالب اینکه در هر مسابقه آنها تخته نهایی به نفع کسپاروف خاتمه یافته است.

# این صفحه را مردمان جوانان

## مسئومیت حاملگی

نزد یکبه ۷ فیصد زنان حامله به افزایش سریع وزن، بندیدگی و بلندرفتن فشارخون دچار می شوند. اگر خانم حامله این تکالیف را دارد، در آن صورت مصاب مسئومیت حاملگی می باشد.

شاید علت این مرض ترشح بیشتر از مقدار طبیعی هورمونهای حاملگی و تشدید عکس العمل موریتیکه مسئومیت حاملگی در مواردی از تشدید مسئومیت جلوگیری می نماید. اما در -

عصبیت خفیف تر بخود می گیرد که در این حالت تقلص عروق (Eclampsia) یا حالت فعالیت های کبد و اعراض مسئومیت عمومی بوجود می آید. این مرض معمولاً خطر مرگ مادران حامله را تهدید می کند. کنترول قبلی مادر حامله و مراجعه وی به دکتر و ولاد و خاصه هنگامیکه اعراض مانند بندیدگی و بلندرفتن فشارخون را احساس می کنند می تواند برای حفظ حیات مادر و جنین کمک کند.

## خانمها و آقایان! بیست و یک از ازدواج خود را معاینه کنید

در خون انسان ماده خاص بنام عامل Rh (یک نوع پروتئین انشی وی) وجود دارد که شناختن آن از اهمیت خاص برای ازدواج برخوردار است.

در خون انسان تاکنون سه نوع عامل Rh اصلی و بسیاری عوامل Rh نوری شناخته شده است. آنهایی که در کربوات سرخ خون شان هریک از سه عامل Rh وجود داشته باشد، حالت Rh مثبت گفته می شود و اگر کربوات سرخ شخصی فاقد تمام انواع عامل Rh باشد می توان گفت که او Rh منفی است. قریب به ۱۴ درصد افراد سفید پوست Rh منفی بوده و متباقی Rh مثبت اند. در نتیجه طفل اگر مادر Rh منفی و پدر Rh مثبت باشد در بدن مادر ماده بنام آگلو تینون به ارت گرفته خون وی و بلاخره مرگ وی را میآید و سبب نابودی کربوات است البته مادر Rh منفی معمولاً در مورد اولین فرزند Rh مثبت خود به قدر کافی مواد انشی Rh ایجاد نموده و بنابراین اولین طفل وی زنده به دنیا می آید و اما بعد از آن اطفال بعدی نمی توانند زنده بمانند. مراجعه قبلی به دکتر و استفاده از ادویه و فایوی تحت نظر این مشکل را حل می نماید.

## ویتامین ضد تازایی

ویتامین ها مواد مغذی هستند که به مقدار کم برای انجام فعالیت های متابولیکی (استقلابی) اعصویت لازم بوده و حجرات بدن قادر به ساختن آن نیستند. یکی از ویتامین ها که جز ویتامین های محلول در چربی می باشد، ویتامین E است که آن را با نام ویتامین ضد سترول بودن یا تازایی نیز یاد می کنند. با وجودیکه در باره این ویتامین اطلاعات مختصر در دست است، با آنهم دانشمندان معتقد اند که فقدان ویتامین E در حیوانات سبب استتال برخی حجرات بیضه شده و بدین ترتیب سبب عقیم شدن جنس مذکر می گردد. همچنین فقدان این ویتامین سبب تشکلاتی را نزد جنین ها گردیده و ممکن است سبب در اثر فقدان این ویتامین بوجود آورد. ها رشد و نمو نیز دچار اختلال می گردد. نیز توسط دکتران توصیه میگردد.

# اسرار تاریخ باستان

بقیه از صفحه (۴۱)

شالی قطعات فولادین را پیدا نمودند که ۲۰۰۰ سال قبل تولید گردیده بود در حالیکه بنظور استحصال فولاد کوره های داری حرارت ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد ضرورت است و یاد میگیریم سردار نظامی چینی زو-جو (۳۱۶-۲۶۵) قبل از میلاد دستکاری های نفیس نقره نگارنده از مواد فلزی موجود است که بر اثر طیف وسیع از تجزیه و تحلیل ثابت گردید که مواد مذکور دارای ۸۵ فیصد المومین می باشد . بالاخره به هتان میرهن است که المومین در سال ۱۸۰۸ کشف گردیده است.

## ایاکشیای انسانها مخفی نگه داشته شده است

نیوتن عقیده داشت که :  
(دانشمندان بزرگ اندام دارند که جهان ناقد اسرار نیست ولی باید دل طبیعت را گشاید و اسرار آنرا بیرون کشید تا جهان را از خطرات بزرگ وارمید.)

عده از روشنگران باستان - تلاشی روزی نه تا انسان اند - پیشند با مکان دستپایی به اسرار نیاشد .  
مثالهای از این اسرار مخفی و علم انسان امروزه را یاد آوریم . در سال ۱۵۸۵ امپراطور روشنگر روم رودلف دوم تحقیق گزایندهای دست نویس دانشمند بزرگ قرن ۱۳ میلادی یوهن جریکن را دریافت نمود که بشکل شفره مخفی قابل توضیح نوشته گردیده بود . مدتها در آن کشف تیلیفون گادی متحرک دستگاه پرند و وسایل اختراعات آنکاس یافته بود که صفحات دست نویس آن ۲۰۴ ورق را احتوا می نمود و هیچکس اسم از ریاضدان ، تاریخدان ، منجم و حتی شفره خوانهای نظامی نیز موفق به خواندن آن نگردیدند . و یا چگونه معماران هم توانسته است در اماکن فاصله زمین و آنتاب را مطلقاً نهد به عقیده مردم منجم فرانسوی ارتفاع اهرام (۲۸۰۸) متر است همان فاصله وسطی زمین و آنتاب اگر در حالت اصغری زمین این فاصله ۱۴۷ میلیون کیلومتر و راهی ۱۵۲ میلیون کیلومتر باشد حد وسط آن ۱۴۹ میلیون کیلومتر تقریباً معادل ارتفاع اهرام است در حالیکه این فاصله را کوپرنیک ۹ میلیون کیلومتر و کیپلر ۸ میلیون کیلومتر تصویر می نمودند .

سلاح های غیبی خدا  
ای انسان باستان قادر به سلاح های مخرب بوده است ؟  
در حماسه های هند باستان

مهابهار تا که پانزده سه هزار ساله دارد از سلاح های مرگ زا - سخن می راند گرچه برای انسان امروزه تصویر انفجار آن شگفت انگیز نیست .  
انجا گفته میشد که گلوله های درختان واری از دود به هوا پرتاب گردید . (برای ظلمت جا در افکنده) ، (اخگر بدون دود) در همه جا توده شد - (تمام نیروی قهار طبیعت را خشم فرا گرفت ، توگویی آفتاب راه خود را گم نموده است ، کائنات را گرمی فرا گرفته همه جایرتب و تساب است . . . . .)

در هند این اسلحه را (سلاح برهنه) و در آمریکا جنسوی (ماشک) می نامیدند بعضی از کاوشهای باستان شناسی در استعمال این سلاحهاست که آنرا میتوان محکم دانست . دیوار های قلعه دن دامک و اکوس در ایرلند اثرات حرارت بلند را در خود حفظ نموده اند و این اثرات در قطعات و کلخ های سنگ - خاراکه دیوارها از آن امار گردید بودند دیده میشود . سنگ خارا فقط در حرارت بیش از ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد میتواند به کلخ تبدیل گردد .  
شاید در این محل سلاح باستان استعمال گردیده باشد و یا در آسیای صغیر ریخته - هیتی ها که بوسیله حرارت فوق العاده بلند مضمحل میشدند گردیده است و یاد رنج های مرتفع بابل (همان برج نرسود کیهک که حضرت یوسف از آنجا گذارید) های بابل نامیده گشته فردرینج است . هنوز سوال موهوم است .

## انسان هوانورد :

در سال ۱۸۹۸ میلادی سدل قدیمی مرغ پرند یا (مرغ فرعون) که پیشینه دویم هزار ساله داشت از مصر بدست آمد . زمانیکه کاپی بزرگ بدل تهیه دیدند معلوم گردید که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هواپیما های مونتور میباشند رخسود داشته است .  
روایات درباره الهه هاتهر - ماثان که توانندی بلند شد نیمه هوا را بوسیله (مراهی های بالدلی) داشته در حماسه های مردمان جهان زیاد موجود بوده است . مثلاً در (ویدیا) حتی دل نهارت های مخصوص (ایمانا) و (آتمهترتا) که مفهم دستگاه پرند و رابیان میدارد موجود است که رها بهار تا کاپت بدین شرح آمده است : (مراهی های آسانی می درخشیدند به مثل آتش در

# مونزولی به آواز

د (۱۱) مخ باتسی

اداری لهاره دهنه پرتوان خبری آتری کنیز . آوازه به عام افکار و باندی د ملنود و هلو امکان برابری . خون زاتره داسی بهینگی چی آوازه دهنه جا به خلاف شرحه کنیز چی بیخلمه د هنی به خیرولوبیل کوی . د آوازی رسوا کول د زیاتی بانگی تر لاسه کولوبانگان برابری . د ساری به توگه . فرانسوا میتران له هنه آوازی خنخه چی دهنه به با پود هنه د جمهری ریاست له هماغه بیسل خنخه موجود وه چی گواکی هنه د سرطن به ناروی اخته دی . به بری سره خلاص شو . به دغه باب د دو مسالو سترنقش درلود :  
لومری هغه بولتن چی د شهن و میاشنوه آوز د وکی بی به منظم پول فرانسوا میونته د میتران درختیا به باب اطلاع ورکوله او دیم داجسی د جمهرورنیش شرحه طبع او توکی کول . د مثال به پول هغه ویل :  
(د دولت یعنی مشران د پوره ناروی خنخه برخنم دی . یعنی غوینتل چی ما هم به دغه لست کی شامل کری . خوباید اعتراف و کرم چی د پیرم داسی بهینگی چی پرنجی (مطعمه) و کرم . . . . .)  
د هغو آوازو خیر ل چی د سیاست به برخه کی خیر ی . د هغو د انتخاب محدودیت تابوتی . د توطنی به باب آوازه له رواجی او د ایسی آوازو خنخه گیل کنیز . یعنی تاریخ بوهان بدی عقیده دی چی د توطنی مفکره . دروسی ناروی او ناقص فکری و دی نتیجه ده . زه باورلم چی تاسی به له هغو آوازو سره چی د پت عموک او یا پتی دلی به باب له آوازی سره چی به حقیقت د هیواد چاری اداره کوی میخاس شوی یاست . د آوازه د هغو کسانو علاقوی و ده چی سیاسی ژوند د نانعکود تیاتر به شکل مجسم کوی . خلک داسی چی لکه به تیاتر کی ژوند کوی او بیخلمه به خیل ذهن کی د پردی شاتر - سمپوری چی د هنی ترشاد هنر کسانو اصلی خیری شته دی . چی به صحنه کی به حاضر کسانو لوبی کوی .

۰۰۰ موز همیشه بدی نظرو چی آوازه - لنده گمراهی ارحاقات دی چی باید د پروزه هیروه شی . فکرموگاره چی د پوله بیرو اطلاعات د رسایلو بر مختیا به د هنی خبریدل پای ته روسوی خوبطنیات خیل نزولی تگ لوری وهی . له هغو کسانو خنخه چی بو هیزی هغوته چی نه بو هیزی . آوازی تل له راد یو . رومیانو اولونیز یون سره موجودی وی او د بشپرو ویکو وسیلی چی تولنه ورته ااره لری . نقش تر سره کوی . بر اطلاعات تو یاندی د کتورول نشتالی . د همین کسانو بی با وری راباری . خود نوو لهاره داکار د انتقاد د نشتالی . سانور بیوالی او د هغو اطلاعاتو تود تر لاسه کید و به مانادی چی با پسند و ستایل شی .

فرانسوی تولنوه د دی بوینتنی به عوایکی چی داسی معلومی چی تاسی د آوازو موجودیت بلوی یاست وویل : آوازی به تولنه کسی د کر کچ دل مینعه ور لولیاره بروری دی . زیاتره خلک به خیل تسول عمر کی بدی باوردی چی هغوی ته تول خه نه وایی . کله چی زه سهارد فتر ته راحم اوله خیلوهنگارونو خنخه بوینتنه کوی چی خه نسوی خبرونه دی . هغوی ماته هغه خه چی پرون شوه به تلونیزون کسی وونه وایی . بلکی هغه خه چی پرون شوه نه وویل شوی وایی . به هره تولنه کی خلک به خیلوخیالونونسبت هغه خه ته چی هغوی ته بی وایی . دغه دی .  
آوازی کیدی شی د قدرت لهاره یوه وسله وی عکله کولای شو هغه به آگاهانه توگه او د کیم هدف لهاره وگاوه . خونزاتره آوازی د قدرت د مقاومت وسله وی .  
آپاکیده ای شی تولنه بی له آوازی وی .

کولای شوی به قطعی توگه عمواب وواچی نه . دابه بدی مانا وای چی خلکوله ویل سره خبری کول برینسی دی . او یاد اچی موز به یوی پاک او ساده تولنه کی ژوند کوچی تول هر خه د ویل به باب بو هیزی : . . . د تولوخاصیت وی چی خراب خه بیوی او د بیو شیانه به باب خبری کوی . خوخلک د نیمگرت تیاروله موجودیت خنخه خبردی . یوازی به جنت او د ونج کی یعنی هغه خه ای کی چی هر خه رویشانه دی او هر خه هرجات معلوم دی . آوازی بنشته دی .  
آوازی د پورکی شی دی . خونزاتر بد دی . . . . . د آوازو د بند ولو د پرنده وسیله د هغو به باره کی ویل دی . کله چی د هغوی به باب چه خوله پاتی کنیز هغه لازماتی حقیقی به نظر راحی غوره به داوی چی به بنکاره اولغنی پول حالات و خیر لشی او رشتیا و ویل شی . کله چی واقعیت تغییر وکری آوازی هم بد لیزی . غنپت دز - زیاتره آوازو له مینعه ور لولیا پسته لاره د .

شب های تابستان)) ، ((لبه ما ستاره د نیاله دارد راسان بیکران)) ، ((این بالهای صافه آسای انعامت که مزایه رایبه حرکتی آورد . زمانیکه او به پرواز می اید زمین را روشن می نماید))  
شکل داخلی آن در صورت - در هراچنین ترسیم گردیده است ((جسم باید بزرگ و محکم باشد . از مواد سبک استفاده گردد . کسه شبا هت مرغ بزرگ را هد - انسان در داخل آن نشسته پرواز نماید))  
در نسخ قدس منبتی د سنگا - پرند - بنام ((مروید های سما - ن)) یاد آوری شده است .  
قبلاً درباره رها خفا گد اشتباه آگاهی ها و کشفیات انسانها معلوم - مات ارایه گردید به حال حکایت از ((مراهی - پرند)) و ارتباط آنرا با پنهان کاری نقلی می نمایم .  
د زمان امپراطوری چین تا - ۱۸ قرن قبل از میلاد د چین شخصی بنام کی کونگه شی مراهی - پرند - تهیه دید موبوسله آن - پرواز نمود تصادفاً باد آوازه ای - لت مجاور انتقال دادن رقیابل - امپراطور جهت جلوگیری از افشای اسرار امر اقدام انحصار نمود . قابل یاد آوریست که در بسا از نسخه ها آمده است که برای اهداف نظامی امراهی ها استفاده میگردد به است مگر امراهی کیهان امکان پذیر بوده است ؟  
ایامردمان یکی از مدتها های بشری توانندی به پرواز در کیهان را بنظور دست یابی به د پگرسارح داشته اند ؟ مشکل است که پاسخ به این سوال آرایه نمودن زامساله بیشتر تمهیلی است تا واقعی . در منابع باستان و مخصوص نسخ سانسکریت آمده است که :  
((بوسله این دستگاه ها باشندگان زمین به نفا پرواز مینمایند و باشندگان آسمانها به زمین فرونگه آیند)) و بعداً گفته میشود که :  
((میتوان به سویی سیستم شمس و د پگرساره ها پرواز نمود)) .  
در کتاب مقدس بر عهد عتیقی آمده است که اناخ برای زمان موصون یکی از زمین مانند ها به نفا پرواز نمود و رانجاو - معلومات استقرنومیک در باره نظم و حرکت آفتاب - عمل کاهش روزها و افزایش شبها - سالنامه قسری مراحل حرکت محتاب راکب - نمود . زمانیکه اناخ به زمین بر - گشت اطفالش به پروسال خوردن - شده بودند .

د اکثر رو به مرض کرده گت:  
آیا خودت گنگه استی؟

مریض:  
بلی د اکثر صاحب، من گنگه  
استم.  
فرستنده: عبد الجبار عزیزی

## میپون

مرد مستی نیمه شب  
وارد میخانه شد. عده درد ست  
چپ و عده در سمت راست  
نشسته مشغول نوشیدن شراب  
بودند.

مرد مست که از همان نگاه  
اول از حاضرین بدنش آمده بود  
با صدای بلند گت:

ای خرس های که طرف  
راست نشسته اید وای میپونهای  
که طرف چپ نشسته اید، سلام!  
درین میان یک مرد قوی هیگل  
که طرف راست نشسته بود باقیان  
بر اثر خسته بلند شده جلو آن شخص  
ایستاده گت:

خوب چشمایت را باز کن و ببین  
که من خرس نیستم.  
مرد مست بدون آنکه خودش  
را ببازد جواب داد:  
خوب، اگر خرس نیستی، برو  
به طرف چپ بنشین.

فرستنده:

فلام حسین هزاره تاتاری

## باد سپلین

روزی یک معلم، در ضمن درس  
به شاگردانش گت:

کی میخواهد به بهشت برود؟  
تمام شاگردان دستهایشان  
را بلند کردند بجز از احمد.

معلم رو به احمد کرده پرسید:  
چرا تو دستت را بلند نکردی؟  
احمد جواب داد:

معلم صاحب، مادرم به من  
گت است که وقتی از مکتب رخصت  
میشم مستقیماً به خانه برم.

فرستنده: پروین خداری

## عذر بدتر...

مردی ضمن احوالپرسی از -  
خانم پرسید:

راستی حال مادرتان چطور  
است؟

بعد از چند ثانیه یادش آمد  
که مادر این خانم چند سال  
قبل فوت کرده است.

برای اینکه حرفش را اصلاح  
کرده باشد گت:

ببخشید منظورم این بود که  
آیا مادرتان هنوزم در همان  
قبرستان است.

فرستنده: ناز نهی

## درد دل

مردی برای دوستش درد دل  
میکرد:

بلی، زنده گی چقدر عجیب  
است. من ولپلی مدت ۲۰ سال  
در کنارم با خوشبختی زنده گی

کردم. اما آنسوس که در یک چشم  
بهم زدن همه تلم شد.

دوستش پرسید:  
چطور تلم شد؟

اولی آهی سوزناک کشیده  
گت:

هیچ، بعد از آن با هم عروس  
کردم.

فرستنده: شفیقه نوری



دانشیار

## به هر سو بنگری...

خوشا حضرت سزای کابل و دامان کهمارش  
که هر ساعت گرانسی میکند نرخ با زارش

ز نرخ بی ثبات سایر اشیا چه میروسی  
که شوخی میکند با مشتری حلوا و آچارش

همه اشیا فراوان است اندر مندوی لیکن  
خریخته پیرنه و خالی شود جیب خردارش

نیمه اسم زینت هوشش، لیک اینقدر دام  
که بعد از صرف چون اشتر بپاید کرد نشخوارش

نه تنها لذت کم از طعام هوشش رفته  
پرسیده رنگ و بو روزه از چای سسوارش

تعالی الله ز چالاکی وین باکی قصابان  
بپاینگر که نادانسی چه نیرنگست در کارش

به هر سو بنگری جنگ تبگی و ترافیک است  
از این سری کلاه گشته، از او افتاده دستارش

حساب کود بار کوجه هایش را کی میدانند  
دو صد بهول کفانات است در هر گوشه شارش

خداوند احوما میران شاریالی همد رحله مصروفند  
ندانم این سروسامان کی بخشیده به با زارش

ارسالی: اسد الله بدیع

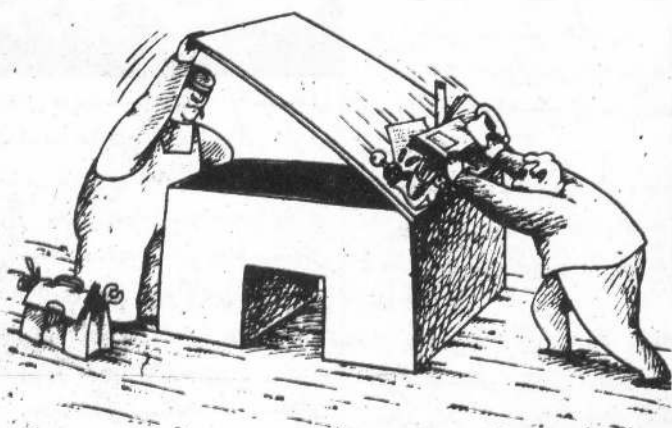
# انتقام

شخصی به يك رستوران است  
داخل شده به صداي بلند برسيد  
حسن گيست ؟  
هیچ کس جواب نداد .  
داخل رستوران د بگرشد .  
باز به آواز بلند صدا زد :  
حسن گيست ؟  
باز کسی جواب نداد .  
به صداي بلند تري برسيد :  
حسن گيست ؟  
بالاخره یکی از مهمانان  
گفت : من حسن استم .  
شخص اولی يك سیلی محکم  
به روی آن شخص نواخته از  
رستوران خارج شد .  
همه مهمانان خندیدند به وي  
گفتند :  
او برادر، آنرد بروست  
سیلی زد تو هیچ چیز نگفتی  
چرا ؟  
آن شخص گفت :  
من هم دلش را کاهاندم  
همه پرسیدند : چطور ؟  
گفت :  
به خاطرکه من حسن  
نیستم .  
لیلا فرصت و شکلا صدیقی

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰

ساليکه نيكوست از زمستانش بید است .  
♦ ♦  
اگر گل نیستی ، خار باش .  
♦ ♦  
اگر دنیا را آب بگيرد ، واسطه دار را تابند  
پایش است .  
♦ ♦  
مُشك آن است كه خود بسويده نه آنكه راديسو  
بگويد .  
♦ ♦  
شنیدن کی بود مانند خوردن .  
♦ ♦  
ماهی را كه هروقت از آب بگيري ، نه تیل است  
نه برقی و نه چوب .  
تعبه کننده : فریبا واحدي

باز هم  
ضرب المثلها  
مطابق به  
شرایط



عقل عالم

## ازواژه نامه میرزا غم شریک

سل : آنچه که بجای  
آب ، از دهنش هوامیاید .  
حلم : کلب ورزشی  
سرك خياه : محل تان بی رانی  
دورستان :  
تلگر : خواب در پشت میرز  
نعمه :  
گیمول : بوشی که میان  
آن آرد و امید نخود باشد .  
تعبه کننده : اسمعیل برهان

## باز هم مثلا

روزی ملا نصرالدین دا قنبل  
یاضی شده شروع کرد به کندن سیب  
در همین لحظه یاضان آمده گفت :  
حالت نیی کنی که سبب هارا -  
میکنی ؟  
ملا بلافاصله گفت :  
چرا بیراهن زنت کوتاه است ؟  
یاضان جواب داد :  
این گپ را بیان گپ چی ؟  
ملا گفت :  
برو برادر ، از گپ میخیزد .  
فرستده : هاله اکبری

- چرا بعضی موترهای گلپوش  
مروسی ، نمبر پلته های موتر را  
نیز با گل می پوشانند ؟  
- بخاطریکه معلم نشود ، موتر  
دولتی است .  
خیر احمد همزم



# شهبید الجبر

درین مکتب مسلمانان شهید از دست الجبرم  
مریض ساخته این مضمون ، روده طاقت و صبرم  
توان عمر میباشد تماماً اگر بود لتایبش  
معلم آنکسی باشد که حق ، جنت کند جایبش  
کجانم نمره میدهد اگر انتم به باهاپیشش  
اگر یک منفی مثبت شود هم گیرد چلیباپیشش  
♦ ♦ ♦  
هر که رانا امیدي های دنیا میکند  
این غریب بنوا را اکس و دلنا میکند  
A و B زیر جذم کرده و گفت جان نخواهی بود  
گفتش پسروا ندارد لیک بهجا میکند  
فرستده : یکی از شاگردان لیسه رابعه بلخی





# عشق رادیویی

گویند دخترکی بود زیبا روی  
خوش سرشت .  
ازدودمانی شریف واهیان ، مال  
ومنال بهشماری فراگرد خود داشتی  
وخدم وحشم فراوانی درحرمسرا  
خدمت او را کردی .  
راهی لبین قصه نه از زمانه  
های کهن گوید ، بل چند سال  
واندی پیش که از تلویزیون فقط  
نامی بود ولیک از راد یو وجود ی  
مرض وطولی .  
دخترک رانیزراد یو گگسی  
بودی و ذوقی ، که همیشه از حضور  
در جمع حرمسرا اباوریدی و خود  
رادر گوشه گکی ازبم تاشلم  
مشغول داشتی و کیف بردی ، -  
چونانکه اندر آن سنین هرکسی  
را چنین اتفاق بیافتادی و مشغولتی  
دستباب گردیدی .  
هرلم وهرشلم برنامه ها  
راد نبال کردی و بسندیده بارچه  
هایی چه منظم و منشور نبشستی  
و ثبت کردی .  
از همه پیش او را علاقه مندی  
بیافزودی بایک نطق خوش آوا  
همه برنامه ها کان نطق  
راد آن راهی بود و کارکی به شادی  
بشنیدی ولذت بردی و بدان -

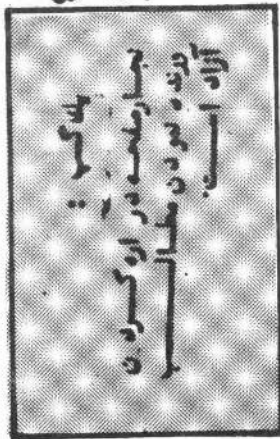
چنان دل بسته شدی و خوگریدی  
که کست هاهمه مالامال از آن آوا  
شدی تا حدی که هرگاه برنامه پی  
از آن نطق در راد یو میسر نبود ی  
از آن استمداد جستی و عطش  
بنشانندی وهم آرزو کردی کسه  
ایکش ، او را نیز راهی بود اندر  
راد یو تا خود نماندی .  
دل بستگی بد انجامشیدی ی  
که دخترک بر سفح نبشستی و طعام  
لد پد خوردی از زود بردی تا وی  
را کنار بودی تا رسیدی میسرگشتی  
و سپس لقمه پی بخاطرش فروردی  
ویادش گرامی داشتی . القسه  
کار بد انجامشیدی که بستکار تکمی  
تعبه دیدی اندر لفافه پی  
زیبا باشاخه گل آد پنش بستگی  
و در آن نبستی که تحفه ناقابل

به فلان . . . و خدمتگاری صادق  
را فراخواندی و بر آنش داشتگی  
تا بر موتورکی زیبا سواره بدان صوب  
شدی .  
چون آن رسول به راد یو  
رسیدی به دق الباب هیچ  
حاجت نیفتادی و ماور کی کار  
آمدی و حال پی رسیدی و پس از  
وقوف ، اطلاع دادی و نطقک

بیرون شتافتی و رسول تحفه کک  
اهیان زاده بسپردی و بازگشتی .  
دیگر بار نیز حال بد بین منوال  
گذشتی و اضافه بر آن پوشیدگی  
ضم لفافه بد انجامشیدی . بار سوم  
باز بدان منوال لفافه راشیشه  
مشک همراهی کردی تا آنک از متاع  
فرا تر شدی و به سکوا نگشتر رسیدی  
کان نطقک شادمانه گشتگی  
و خوشنودی نهزودی .  
القسه دخترک تا ب نیاوردی  
روزی گیسو بر بستگی و بدید اران  
نطق شتافتی .  
همینکه بدان نزد یکی رسیدی  
از موتر پیاده گشتگی و با چند گام  
خود بان درگاه رسانیدی .  
ازضاک نطقک خود بکنار  
دروازه ایستاده بودی ، تا آن زیبا  
روی بدیدی سگرتک از لب پیس  
زدی و گامی به جلو نهادی .  
دخترک چون مردک بدیدی  
احوال آن نطق گم پی رسیدی  
و جویایش شدی .  
نطقک با قندکی کوتاه ، چهره  
نازیبا و سرکی پی مو ، خود را بدان  
دخترک معرفی کردی و احترام  
بجا آوردی .  
دخترک که آن هیولا بشنید  
ختگی ، چشمش سیاهی گرفتگی  
و حالش بهم خوردی ، لحظه گکی  
ساکت ماندی و هیچ نکفتی .  
لحظه بعد رخ بر تافتگی  
پی در رنگ به مورتک سوار شدی  
چون تیری از آنجا بگریختگی و به  
قفا ننگرستی .  
نوشته : همایون مجید



بدون شرح



## از شمس تبریز

وزیر گت :  
هزار دینار بستان ، و این  
حرکت که شنیدی باز مگوی  
هزار دینار بستان ، گت :  
بدانید این بد که وزیرها  
کرد ، من رها کردم  
ارسالی :  
سحر گل موسوی زاده .



فرستنده : هما نیک سپهر

# واقعه جالب در سرویس ملی بس

سرویس ملی بس به یکی از ایستگاه های شهر رسید و مردی که بکس بزرگ در پیله مات رابا خود حمل می کرد و سنش در حد ده شصت سال بود به سرویس بالا شد بجزر بالا شدن جوان پانزده شانزده ساله که کتاب های مکتب روی زانویش بود ، از چوکی برخاست ، مرد - تازه راکب متوجه شد که جوان می خواهد از جایش برخیزد و چوکی را برای او تخلیه کند ، با عجله خود رابه اورسانید و دستش را روی شانه او گذاشت و با فشار آورد و - باره بچوکی نشاند ، و گفت : بچه جان ، جای ت را برای من تخلیه نکن .

پسر جوان خواست چیزی بگوید ولی مرد مجالش نداد و ادامه داد بچه جان تو هم حق داری از چوکی سرویس استفاده کنی که گذر شده ازین ، جوان های ما باید با آرامش تام تحصیل کنند و خستگی مانع تحصیل شان نشود و . . .

خلاصه مرد برای سه چاره قیقه

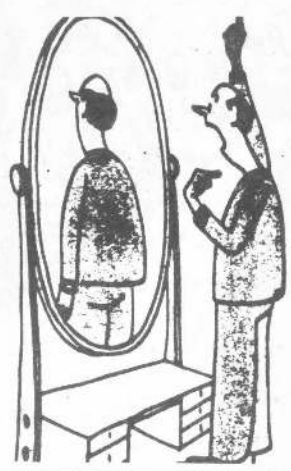
تمام لکچر داد ، پسر جوان - خواست د واره برخیزد و چیزی بگوید ولی مرد د واره به شانه اش فشار داد او را بجایش نشانید و گفت : جوان عزیز ! تونی فهمی که از جان و دل حاضر د در برابر راحتی تو استاد د ، بمان و از راحتی خود بگذرم و گذشته از ان من مثل تهنج برادر دارم و همه را مثل اولاد هایم دوست میدارم و تو را هم مثل فرزندم میدانم ، پس هیچ پدری به زحمت فرزندش رو دار نیست ، و از همه مهمتر شما میوه آینه و عصای پهری ما استید . . .

باز جوان خواست اعتراضی بکند و چیزی بگوید که مرد اینبار با قدری خشونت او را بجایش نشانید و گفت : اولاد گلم ، تو آرام آرام حوصله ام را بر سر میسری گتم احترام لازم نیست و من به چوکی نمی نشینم و تها از اصرار احمقانه می کنی ، خوب حالا که زیاد اصرار می کنی پس فقط بکس

مرا بهشت بگیر بس .  
 ملافاصله بکمر راروی زانو ن جوان گذاشت و د واره به لکچر خود پیرامون وظایف و چگونگی پرورش جسمی و روحی و خستگی های جوانان و فراهم آوری زمینه های راحت و صرایی زندگی آرام آنان ، ادامه داد و سرویس همچنان ایستگاه به ایستگاه به سوی سرفزل مقصود پیش می رفت .

جوان برای آخرین بار خواست برخیزد و چیزی بگوید که دست - مرد با خشونت روی شانه اش فشار آورد و مابسی حوصله گی گفت : او بچه کب فهم طاقتم طاق شد اصلا متوجه ام که نمی کنی ولی باید بفهمی که . . .

پسر جوان با عصبانیت و دل تنگی فریاد زد : کاکا جان این قدر - فلحفه گوئی را بس کن و ضرورتها احترام فکرتو ، می فهمی من پنج ایستگاه از منکم دور شد نام .

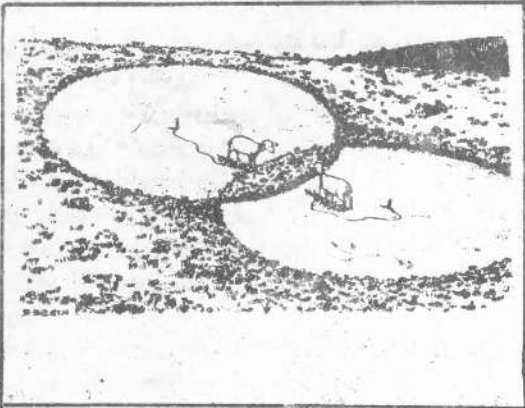


## عید یهودیان

هتلر مانند بسیاری از افراد به مسایل فالبینی عقیده داشت و اغلب به نالبین ها مراجعه میکرد . روزی از یک نالبین پرسید : میتوانی بگویی در چی روزی - خواهم مرد ؟ نالبین جواب داد : شما در یکی از عید های مردم یهود خواهید مرد . - در کدام عید شان ؟ - آنرا نمیدانم . هتلر فریاد زد ، باخشم

## اعلان

اداره راد یوتلوزیون به اطلاع تمام ( بچه های ) فلم های هندی ام از بزرگسالان و نوجوانان میرساند : از آنجاییکه در ساجاری فلم های شب جمعه تلوزیون را محترم راجیش کهنه قرار داد نموده ، بنا ، آنها بیکه علاقمند اند سال آینده فلم هندی روزهای پنجشنبه را اجاره کنند در خواستهای شان را از همین حالا به اداره فلم های راد یوتلوزیون بسپارند ، در غیر ان حق شکایت را نخواهند داشت .



گفت : باید بدانی و حتماً برایم بگویی نالبین که خود را ناچار دید آهسته گفت : روز عید را نمیدانم ، اما همین قدر میدانم هر روز که شما میسریده ، همان روز برای یهودیان عید خواهد بود .  
 ارسالی : مهستی سروش



عجله برای رفع تشنگی





# څه ليدلې لي څه اوريد

# د سجاد هفتي

هفتي وال  
پاڅ

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې د نونونو پيوسو له کتابونو د سودا کچورې جوړولې ، خود درسي کتابونو د نشتوالي له کبله يې په ټولگيو کې زده کوونکو ته نوټ ورکاوه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوس واوريدل چې : يوه اتمه پخه څښته په اتمه افغانی ده . که رښتيا هم داسې وي ، نو د کور ودا نول څه چې څوک يوه مرقابچه هم نه شي ودا - نولا ي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې له کورونو څخه اوکتافات را ايستل او د پليو په لاره کې يې اچول ، څو څو نول د پرض قدمه هاخوا د کتافاتو ضد وځي تور پروت و .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوس واوريدل چې : د کابل پسه بشارکي يو بوتل کواکولا په پخه د پرض افغانی ده . که رښتيا هم داسې وي ، نو د پنهلس افغانیو اعلان د پخ له پاسه ليک و چې اوس د وخته ويلي شوي دي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې د واده په کارت کې يې ليکلي وو : د هويل ادا ره د ماشومانو له روستلو معذرت غواړي ، څو له هري نيسي سره د وده او دري ماشومان رافلي وو او د واده فضا يې په کوچوکي د کافد پزان نيولې په فضا بدله کړي وه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوس واوريدل چې : د سبا وون مجلس د پنجاړه په هتي کې د تنگه پوس سودا تر څنگ يو پوټوکري طنز د استانونه هم پلورلوته وړاندې کيږي ، که د ارښتياوي نو د هتي بازار به نور هم تولد شي .



# يووازي پي هيله

له يو متکرر څخه يې وپوښتل چې په ژوند کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې لاري بندې شي .

له يو متکرر څخه يې وپوښتل چې د غوښت پلورلو په وخت کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما هيله د اده چې د زار ه اوي غوښت د غوس د غوښتو په نوم تيري شي .

له يو متکرر لرونکي څخه يې وپوښتنه وکړه چې په ژوند کې ستا هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې ليلاس او وطن اجناس د خار - جي کافد پيچو اجناس په نوم وپلورم .

د کوش له پوهنيزال څخه يې وپوښتنه وکړه چې ستا يوازي هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې د کوش ماشومان د خپلو ميندو د ستکولونه او د پلورنو جيو نه ووهي .

# د پوټوکري طنز

يو تن : ولس راد پيوس او تلون پيوس خبرونو ته د نارينه رو په نسبت پيوس د پير ليکونه استوي .

بل تن : د ادمک چې په راد يواوتلون پيوس کې خبرې پيري دي او - پيوس هم پيري خبرې کوي .

يو تن : دا ووايه چې د بياره شيد وپلورن پيوسک اوبه په شيد وکسي گډوي ، او که شيد ي په اوبوکي .

بل تن : بنگاره خبره ده چې شيد په اوبوکي گډوي ، دمک چې لسه شيد وڅخه اوبه پيري وي او اوبه يوازي په شيد وخر رنگ ورکوي .

يو تن : ولس د کابل په بشارکي د نل په صحن او پوموتر او د سپند په ناولو او بو ترکاري مينسي .

بل تن : د ادمک چې ترکاري په گڼه کې يې او گڼه په موټر کې چې په دې حساب له ترکاري څخه موټر مهم دي ، او بايد د نل په صحن او پوميناهل شي .

يو تن : د اروا په چې د پير پوډي پخوونکي مهارت په څه شي کې دي .

بل تن : د پوډي پخوونکي مهارت په دې کې دي چې له تياره څخه څانه پوډي راوباسي او په دې ډول د پوډي وزن لسو پ ونيسي .

يو تن : وايي چې : کلال په مات کڼو ولس کې پوډي خوري ، اوس دا ووايه چې ولس يې په روغ کڼو ولس کې نه خوري .

بل تن : دا خبره دمک چې مات کڼو ولس څوک له هغه څخه نه اخلي .

# کرايي ویستان

## طنز

خوبه زړه کی بی د نازېري د اوز د واوسکلو ویستانوبه باب کلکـ  
رخه لړله .

شهناري به چی هرخوبه خپلو ویستانوکی ز منخ وهله او په غور و  
به بی غور ول . نه اوز د بدل . د هغی ویستان د نازېري د ویستانو  
به خمېر نوم او باسته نه وو . بلکی د شگانه دغشوبه خیر کیژ او بی نمکه  
وو . هرخموره به چی اوز د بدل . هومره به بی مزي کیدل .  
کومه ورځ بی له نازېري څخه پته د یوې بلی خورلندی په مشوره  
د نار په یوسینگارځای ( ارایشگاه ) کی خپل بېراوچر ویستان قیچس  
کړي وو . اوبه ناڅاپی توگه دغه قیچی کړي ویستان ورسره پسه  
وسپیدل . کله به چی شهنار او نازېري په لاره کی جوړه روانی وی  
نو هوانانو به د پخوا په خلاف د ویره نازېري ته نه کتل لکه شهناري  
ته به بی چی دخوند لارې تپولی .

اوس نو د شهناري رخه د نازېري زړه ته ولویده . خوب بی له  
سترگو والوت او شپه ورځ په دې فکر کی وه چی څنگه شهناري ورځنی  
د نظر بازو سترگی وار ولی . اوبه کوم طلسم بی میدان ورځنی وگاڼه .

نازېري د شهناري دغه لاسېری د سینگارځای په قیچی کی ولید .  
نوخکه بله ورځ سینگارځای ته لاره او خپلی ورځنیمینی زلفی بی په  
بیخ کی قیچی کړي . د ویستانوله قیچی کولوسره نازېري تردی حد  
بدرنگه شوه چی په لومړي نظر لید لوعبدل ورځنی په کوڅه کی مخ  
وار اوه . د هغی په جکی او پنگړی تن پورې زړکی اولندو ویستو  
سرداسی بڼه ورکړه . لکه د پنگر قولنکی چرگه لکی چی په بیخ کی  
پوته ویاسی . په هماغه لومړي ورځ د کوڅی شوخو هلکانو د هغی په  
لغږ سرورې د گنجی نوم ونیلاوه .

نازېري په خپله هم په خپله اشتباه پوهیدلی وه . نوکه چی کله  
له سینگارځای څخه کورته لاره او په هنداره کی بی خان ولید .  
نوله خپلی خیري نه ویریدلی وه . که هرڅوی په خپلواوز د ویستانو  
یسی د مخ غوندې د افسوس لاسونه وروړول . گټه بی نه کوله . د هغی  
سرخه د ورځنویتنی نمو چی بیرته دې به یو فصل کی ویستان ورباندې  
راسمورشی . خلور بڼه کاله په کاروو چی بیادې د نازېري قیچس  
شوې ویستان زلفی تن . او د عبدل غوندې هوانانو زړه ونه دې پکسی  
رابنکیل کړي .

هغه مورزادې گنجی نه وه . اونه هم د کومې نارضی له کبله  
گنجی شوې وه . یو وخت می په یاد یزې چی گټو او اوز د ویستانو  
به بی له نړی ملانه لکه د تورو ښامارانو په خیر غمیزې تاوولی . تل به  
بی خپل اوز د ویستان د شاله خواغوته کول . اوز دوزلفسو  
کود به بی لکه اوزکی جارو په ملا هاخواو یخوا ښوریدله . د زلفسو  
په هر تار بی د عبدل غوندې د کوڅی د هوانانو زړه ونه زور ندو . عبدل  
چی د سخی تورو یوازی زوی و او شل کاله کونډتون بی ورته کړي و  
تل به بی د نورو حملیانو تر مخ کله کله د نازېري په هکله ویل چی :  
د چاپی نوریدن خوشبیزې

زما بی خویندې د اوز د وزلفوتالونه  
که نازېري به په لاره روانه وه . او د شاله خوا به دې ورته وکتل  
نوحستا . بی زړه د رځنی د زلفو په لوموکی بند اوه . خو سخامخ د ویره  
ښکلی نه وه . سترگی بی فتی وی . خوراوتلی او د مخ په تناسب یو  
څه ویروونکی وی .

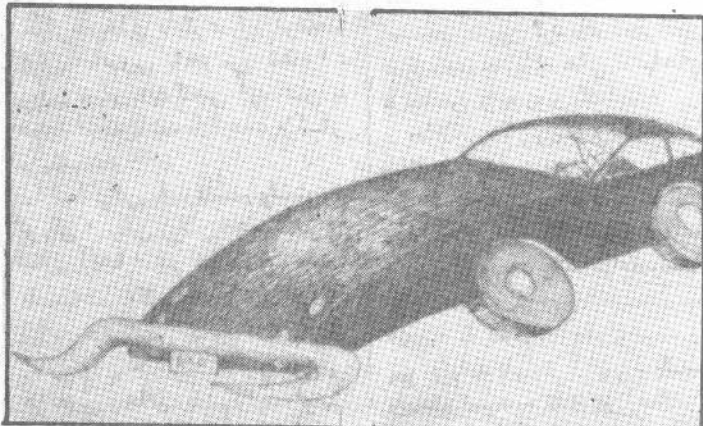
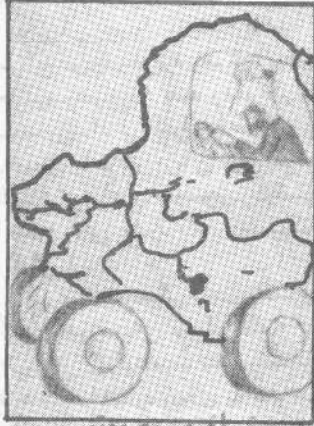
پوزه بی نړی او جگه وه . خوبه خوکه کی لکه د طوطی ښوکه راکړه  
شوې وه . په زړه بی خدای خال لگیدلی و . خو کړې شونډې یس  
منظره ورځراپه کړي وه . په ونه جگه وه . خور د ویره پنگره او بی غونډو  
وه چی د خوانی په غور یدلی موسم کی بی لا د سینور سوبانه  
مالومید .

لنډه دا چی هرڅه بی ښکلی وو . خوله هرڅه سره بی یوه بدرنگه  
( (خو)) ملگري وه . مگر یوازی اوز دې زلفی وی چی په هغوکی کومه  
( (خو)) نه لیدل کید .

نازېري هغه وخت د عبدل لیونی میلی ته کوم اهمیت نه ورکاوه  
او په خپله هوانی مغروره وه . هغی ته خپل بمان د چین ماجین  
ښا پیریه ښکاره کیده . خوبه دې نه پوهید . چی د عبدل په خیر  
نورو هوانانو زړه ونه بی یوازی د خپلو اوز د زلفو په محنگل کی ښکار  
کړي دې .

د نازېري یوه بله خور لنډه چی شهنار نومیده . له ونی تپتیا و  
گردې مړدې وه . په ښکاره به بی له نازېري سره د زړه رازا وښارگا وه

باتی به ( ٦٢ ) مخ کی



د کارتونون  
په ژبه

راه اتاقهای قایلها را بیست و هفت  
میگیم . حالا دیگر به اتاقهای  
سرمیزم که زمانی شاید محکمین  
به مرگ (نادانشار) در آن  
میوسیده اند . فونز راهرو طویل  
از کار در های هراتاق میگردد .  
مبین قدامت این محله است .  
رئیس مرستون میگوید : نسبت ندا -  
شتن بود چه پول به ترمیم آن -  
موفق نشده و بیان زود یهانتوا -  
نیم موفق گردیم . در اتاقی رامی -  
گشام - باعدای ناله د زصدای  
خالی یک سرود بگوش میآید .  
محمد خان مرد تنومند است که در  
جنگ یک پایش را از دست داده و  
هم خانه هایش میگویند ( میرگی )  
دارد . دختر آرام است ، زیاد  
آرام . به ترمیم میگوید : ( آقا یه  
راضی بسازین که مره از اینجمله  
بیره ، به میخوام با قایل خود  
باشم . . . . . خوجورشده و . . . )  
حین ناله هایش میبینم که در چهره  
هیچیک از همخانه هایش تمییر  
نمی آید شاید این حالت کاسه  
عادی شده باشد . بلی حالات  
نمی تواند غیر از تکرار چیز دیگری  
باشند . دوستان مسوول ما  
میگویند که شکیلا فعلا تحت  
تداوی است .

راه اتاقهای قایلها را بیست و هفت  
میگیم . حالا دیگر به اتاقهای  
سرمیزم که زمانی شاید محکمین  
به مرگ (نادانشار) در آن  
میوسیده اند . فونز راهرو طویل  
از کار در های هراتاق میگردد .  
مبین قدامت این محله است .  
رئیس مرستون میگوید : نسبت ندا -  
شتن بود چه پول به ترمیم آن -  
موفق نشده و بیان زود یهانتوا -  
نیم موفق گردیم . در اتاقی رامی -  
گشام - باعدای ناله د زصدای  
خالی یک سرود بگوش میآید .  
محمد خان مرد تنومند است که در  
جنگ یک پایش را از دست داده و  
هم خانه هایش میگویند ( میرگی )  
دارد . دختر آرام است ، زیاد  
آرام . به ترمیم میگوید : ( آقا یه  
راضی بسازین که مره از اینجمله  
بیره ، به میخوام با قایل خود  
باشم . . . . . خوجورشده و . . . )  
حین ناله هایش میبینم که در چهره  
هیچیک از همخانه هایش تمییر  
نمی آید شاید این حالت کاسه  
عادی شده باشد . بلی حالات  
نمی تواند غیر از تکرار چیز دیگری  
باشند . دوستان مسوول ما  
میگویند که شکیلا فعلا تحت  
تداوی است .

# دارالمساکین یا دارالمجانین

در مرستون میزیست از دو واج نموده  
و ثمره این عشق بیست و هفت است .  
محمد علم فعلا نیز در مرستون  
بحیث کارگردمت میکند .  
خاله بی نظیر - زن مهربان و  
خوش قلبیست . در یکی از همین  
اتاقها . او اضافه از نیمه عمرش  
را در دارالمساکین گذراند .  
زمانی در طفل را فرزند می گرفتند  
بود که مرد و امروز آن مهایی اند  
در خدمت و رضی . دو پسر دیگر  
از خود نمیباشد امکان سفری  
خارج را بدست آورده و فعلا هر دو  
مصرف آموزش در خان اند . آنها  
تلهای آینه گلزار و بن خواهند  
بود . و خاله بی نظیر اکنون دو -  
باره نتواند و راز چار فرزندش بسز  
میبرد . درد نیای فقر همانقدر که  
سکه های پول کوچک اند همانقدر  
دلغای مهربان و بزرگ میتند .  
طبق گفته مدیر آسایشگاه  
مرستون : برای مادرانیکه در مر -  
ستون ولادت میکنند همه سعولت  
های لازم رژیم مناسب غذایی در  
نظر گرفته میشود .  
سراغ محل بود و پسر دیوانه ها

میگویند محصل سال اول پوهنهی  
زبان و ادبیات بوده است .  
خواستم با او صحبت کنم اما  
حرفهای نشنیدم که مفهومی از  
آن بدست آید .  
زن مهربان و باعاطفه بی که  
همه او را بی حاجی خطاب  
میکند نگران این بخش است .  
او خود نیز زمانی از مشمولین  
دارالمساکین بوده و از همینجا  
راه خانه خدا را در پی گرفتند  
بوده است .  
به حویلی داخل میوم محصل  
بود و پسر مرد های دیوانه است .  
هر کدام حالت خود را دارد .  
اتاقها مانند زنده گی شان از هم  
باشیده ، خنده و مگره ، مستی  
و از امر در اینجا به چشم میخورد  
کسی آرام نشسته ، کسی  
گوشت دستش را یادندان گاز  
گرفته و زخم را آرام آرام میزند  
اند . چند تن دیگر مصرف خار -  
یدن جانشان استند . کسی  
گریبان خود را دریده و دندان  
ها را به هم میفشرد ، کسی فحش  
میدهد و همزمان با آن دیگری  
آواز میخواند و . . .

در اینجا آنها از هیچکس نمیترسند  
سند بجز از مرد ریش سفید یک  
نفران شان است و سالهاست  
که در بدل کارشباروزی یاد یوانه  
ها صرف یک هزار پنجاه افغانسی  
مزد میبرد ( مگر خدمت غیر از این  
وجود دارد )  
اینها دیوانه ها ، شاید  
رنج غمگین را نمیدانند ، شاید  
از زنده گی در شوار هوشیاران بیخبر  
اند . رنج بی خانه گی ، گرانقیمتی  
متاع بازارها . . . . . در آنها  
محسوس نیست . در نیای دیگری  
دارند . از سیاهی هر یک شان  
میبا بین کبابید مشقات ورنجهای  
زنده گی سرنوشت شان را به جنون  
کشانده باشد . روی جلد هر کدام  
زخمهایی دیده میشود . ریش  
و سبیل شان نامرتب و موهای  
ژولیده ای دارند .  
نور آقا پسر تقریباً ۱۷ ساله  
من آید و زخم را در کمرش نشان  
میدهد که رحم ، دیوانه ، دیگری -  
جا قوه کمرش زده بود . ( ایکاش قبل  
از جا قویازی دیوانه مسوولین -  
جا قو را از نزدش گرفته بودند )  
رئیس مرستون میگوید : ( مراسم  
تدفین و تکین جنازه هاد مرستون

مطابق روح جامعه تطبیق میشود  
و در مراسم فاتحه خوانی همه مشمولین  
و عده ای از کارمندان مرستون  
اشترک میکنند )  
حینیکه دیوانه راه بازگشت از -  
مرستون را میگویم ، کوله بار رنج این  
هنوعان خود را که زیاد نیازمند  
احسان اند با خود برمی آورم . این  
سوالها در هم رامیازد که چرا مر -  
ستونیکه سالها قبل پنج ملیون  
بود چه داشته امروز ندارد ؟ مگر  
روند زنده گی سایر موسسات از -  
زنده گی این بنیویان سرگردان  
بیگانه است ؟ مگر کسی باورند ارد که  
اگر بی بناهان و بنیویان ما ، یاری  
و دستگیری شوند ، دیگر هرگز در  
جاده هاضدای ( بده بنام خدا )  
ظنین نخواهد داشت . باز به  
دیده ام مسوول مرستونهای جهان  
مینماید که روی هلال سرخ یک برگ  
سبز نمودار است ، نشود که برگ سبز  
مرستون ما خشک !  
بر روی برگهای فرو افتاده ، جاده  
گام مینماید و دیوانه راه خاد ، ایراکه  
خارج از این دنیا میخاموش و فقیر  
است . پیش میگویم ، ولی تا حال یک رنج  
میازارم که چرا به تلغای پرهاسته  
از هزاران ناله پهلند ؟

## ماشین بفرنج رمان

بقیه از صفحه ( ۸۷ )  
ربط ، ملواز خلاها ، ملواست از  
گسستگی ها و در آن همیشه منطق  
پیگیری نیست . ساعات روزهای  
فراوانی در زندگی تهن میبرد .  
حرف های زیادی عبث زده می  
شود .  
در رمان نمیتواند اینطور باشد :  
هرتا و هرید و هرگره و هرقت و هر  
حاشیه و هرمتن ، همه همه در -  
پیوند رویدادی و در ارتباط فکری  
و فلسفی باهم اند . رمان نوی باز -  
تاب قرار دادی و مصنوعی زندگی  
است . نوی فشرده معنائند  
زندگی است .  
البته شط زندگی بسیار عریض  
است و جوی رمان بسیار تنگ .  
باز بزرگان ولو کوتاه مدت زندگی  
د هها هزاران و در رمان به صد ها  
نمی رسند . لذا رمان نوی میتواند  
تقریباً خود را بهم پیوند دهد و

رویدادها را بیابد . آنجا عشقه  
های خود روست و اینجا بریشم  
های تافته و تافته .  
ولی اهمیت رمان بعنوان یکی  
از مهمترین محصولات معنوی -  
انسانی در این نیست . در آنجا -  
ست که برخلاف مباحث علم و حوادث  
عمل روزانه ، جغرافیای زندگی رانه  
به شکل جدا جدا ، بلکه یکجا در  
همه حالات عرضه میکند : فلسفه  
سیاست ، اخلاق ، سبب کار ،  
روان شناسی ، جامعه شناسی ،  
علم ، تاریخ ، ادب ، مبارزه ، سفر  
بسیار چیزهای دیگر در این نوشد -  
اروی جادوی باهم من شده اند  
و رمان نوی باید گنجی از دانش با  
خود داشته باشد تا از عده کسار  
برآید .  
لذا رمان باید مانند تولستوی  
گو رکی ، رمان زولان ، همینگوی و  
امثال آنها ، هم کله باشد و هم  
قلب باشد . کله و قلب استثنا یی .  
از این جهت من بدون آنکه با  
رمان غای خیالی ، نمادی ، روایی  
فراسوی مخالف باشم ( اید او -  
ابد او ) رمان غای واقع گرایانه  
روشن را دوست دارم که مسئله

مهم برای آنها اصل حرفی است  
که میخواهند بزنند و نه آنطور ی  
که میخواهند ، این حرف ها را بزر -  
ند . وقتی از همان صفحات  
اول حس میکنم که رمان نویس -  
چیزی را که در پی وصف آنست  
کارشناسانه و پیشداورانه نمیشنا -  
سد و ادراکش از زندگی ماورا -  
عادی نیست ، سرد میشوم . باید  
حس کنم که این یک غول است . آن  
چیزی را می بیند گمن نمی بینم  
انچیزی را من نمیدانم که من  
نمی فهمم و قلمم در  
است مراد رون گرد باد سحر آمیز  
خود بکشد و دروازه های دنیا های  
ناشناسی را به روم بگشاید .  
حالا این کار را با چه شیوه بیان  
و تالیف انجام میدهد ؟ این دیگر  
کاروست . . . . . نگارنده با تنوع  
سبب ها ، کلید ها ، شیوه ها و  
تکنیک ها ، صد درصد موافقم و تنها  
موافق نیستم که این اصل مطلب  
است . با کدام ( آچار ) این  
پیچ را باید باز کرد ؟ این دیگر  
وابسته است به تشخیص استاد .  
آچار کل وجود ندارد . نه در علم و  
نه در هنر . اساس رمان نویسی .  
۰۱ ط

## قرطاسیه فروشی شمریز

تلفرد ازی از محافل خوئی شما  
را توسط دفتر رتیرین کسره ها  
می بدیرد .  
تلفرد ار : انجنیر محمد عارف  
( مهندس )  
قرطاسیه و مجلات را  
تاسرا عرضه میدارد .  
تلفرد ار : مصر بار او

## قرطاسیه فروشی نایب خیل

قرطاسی مورد نیاز شما  
مکتوبه قیمت ارز عرضه  
میدارد .  
تلفرد ار : محمد حرم خیل

## قرطاسیه فروشی علی گلریز

درس : سینا پامرد  
قرطاسیه و مجلات مورد نیاز  
تان سرا عرضه میدارد .  
بقیه از صفحه ( ۷۴ )

## قانونیت در ورزش

ورزشی میباشد .  
همچنان تقاضای من وسایر  
ورزشکاران از ریاست المپین این  
است که تمام کس ها و کاستی های  
ورزشی را متوجه گردیده و در رنج  
آن بکوشند . تنها متوجه سفر  
های ورزشی ، امتیاز بخشی برای  
عده ای نبوده به همه ورزشکاران  
کف رسانیده و در برپوشش کاد رهایی  
ورزشی سعی و تلاش همه جانبه  
نمایند .

## تاجگذاری

بقیه از صفحه ( ۷۵ )  
یست و چهارم را که کمتر کسی باور  
به پیروزی وی داشت به تفسیح  
خود شت نامید .  
واما اناتولی کار پوف ( در -  
تخته ) اخیر من اشتباه روانس را  
مرتکب گردیدم . چرا ضعف جلوه  
مگر شدم . بخاطریکه من از او -  
قعیت دوری چشم که گویا سابقه  
به پایان رسیده و من برنده شده  
ام همان بود که خراب بازی توهم  
و تخته نهایی را که نباید میبایستم  
با ختم . کسپاروف همیشه به بازی  
خصوصیت می جانی میداد که  
از عده آن خوب بد رمی آمد نباید  
گفت که هر دو ی ما اشتباه میکرد  
در م ولی در اخیر من اشتباه کردم )  
حالا وقت است که در باره حرب  
یف جد ید کسپاروف در آید . چیزی  
گفته شود ولی ارتوریوسیف یکی -  
دیگر از مدعیان لقب قهرمانسی  
جهانی شطرنج گفته است که هر دو  
شطرنج باز هم دارای استعداد  
طبعی و هم تجربه کافی اند .  
و هنوز هم حرف دیگری بغیر از آن  
و شنا علاقند است .

دو در جهان شطرنج دیده نمی  
شود . میگویند نوبخ یکبار در رصد  
ساله زاده میشوند ولی تمام قهر -  
مانان شطرنج معاصر اساتذای  
پر استعداد بود . اندر تن بیست  
ماد هر دو هم عملاً یک شطرنج باز  
جد ید زاده است .  
ماکر ایوی ( متولد ۱۹۰۱ ) -  
میخائیل بوت ویشیک ( ۱۹۱۱ ) ،  
واسیلی سمیلوف ( ۱۹۲۱ ) ، ایگور  
بطروسیان ( ۱۹۲۹ ) ، بارنسر -  
سپاسکی ( ۱۹۳۷ ) ، رابرت فیشر  
( ۱۹۴۳ ) ، اناتولی کار پوف ( ۱۹۵۱ )  
گاری کسپاروف ( ۱۹۶۳ ) که همه  
قهرمانان جهان بوده اند . زما -  
نیکه کسپاروف بوسر شطرنج -  
جهان تکیه زد و عده داد که قهر -  
مانی خواهد بود که همیشه توانایی  
بازی کردن را داشته باشد و این  
حرف وی تا بحال زنده باقیمانده  
است .  
- بهترین علاقندی کسپاروف -  
فوتبال و تینیس میباشد بنظر وی  
فوتبال نه تنها صحت بل حالت  
انسان را نیز خوب میسازد .  
- کار پوف بغیر از نوشتن کتاب  
در باره شطرنج به ماهیگیری  
و شنا علاقند است .

# ادبیات وزندهگی

## روزنه به گذشته‌ها

— روزي شيخ (ابوسعید ابوالخیر) را گفتند: (( یا شیخ! فلان مریت برفلان راه افتاده است، مسرت و خراب )) فرمود: (( بحمد الله که بر راه افتاده است از راه — نیتاده است. ))

— روزي شيخ شبلی رحمة الله علیه در بازار بغداد بردگانی قصابی بگذشت بگوشت نگاه کرد گوشت فربه نیکو بود. قصاب آواز داد که (( گوشت ببر )) شیخ گفت که (( سم نیست؟ )) قصاب گفت: (( مهلت میدهم )) شیخ تاملی بکرد و گریان شد. گفت: (( ای نفر مرد رین! بیگانه مهلت میدهد و تو نمی دهی تو دهی اولی ترو )) نفر را قهر کرده نچنین باشد بچند در (ص) ملاحظه

سی و فرهنگ اسلامی است. این کتاب توسط یکی از اخلاف شیخ یعنی جمال الدین ابوریح، در ۴۱ هجری قمری تالیف شد. مواز نظر زبان فارسی، برخی ویژگی‌های زبانی و سبکی و همچنین از نظر تاریخی و تاریخ تصوف دارای ارزش است.

تازه ترین چاپ این کتاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق داکتر شفیع کدکسی، توسط موسسه انتشارات آگاه، در بهار سال ۶۶ صورت گرفته است که بر چاپ‌های قبلی، مزایایی دارد. ضمن دعوت از حاجتمندان برای ملاحظه این کتاب و چاپ مورد نظر آن چند حکایت از آن را عرض آشنا می‌جویندگان جوان به نقل می‌گیریم.

## حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

(( حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر )) قدیمترین زنده‌گینامه شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۰۷ - ۴۴۰ هـ. ق) عارف روشن عمیر و انسان برجسته، تاریخ ادب فار-



بیان کند .  
— رمان خوب باید چارچوب تاریخی معینی داشته باشد . یعنی معلوم باشد :  
— در کدام کشور ، کدام شهر یا روستا ، در کدام خانه ؟  
— در کدام دوران تاریخی ، رویداد های رمان میگذرد ؟  
— رمان خوب باید (( مسئله )) مطرحه ، روشنی را در مطای خود حایز باشد . (مسئله یا مسائل) و این مسائل یا مسائل میتوانند : مسائل اجتماعی ، یا مسائل فردی - خانوادگی باشند . این بسته است به دیدگاه نویسنده .  
— من از رمانهای تخیلی علمی یا قصه های سمبولیک صحبت نمی‌کنم . نه اینکه آنها را قبول نداشته

مقصودم از (( رمان )) داستان طولانی است بویژه درباره زندگی یک یا چند قهرمان (پرسوناژ) اصلی که با شرکت آنها تابلوی بهناوری از زندگی عملی و روحی ترسیم میشود . روشن است که یک رمان باید خوب باشد و رمان بد مفت نمی‌ارزد ولی یک رمان خوب را هر کسی هم که نویسنده است (تاجه رسد به غیرنویسنده) نمیتواند بنویسد . برای اینکار قریحه و تمرین خاصی لازم است و آنهم قریحه قوی و تمرین زیاد . شاید لازم است که نویسنده بویژه از دیده ها و از سرگرداننده های خود بنویسد . تا مطالب را خوب لمس کرده باشد . و قادر باشد ، با تکیه قریحه خود آنرا خوب

## درباره ماستی تعریف رمان



# دفترهای والری

# آدم خان در خانگی

دادم اود رخوکیمه د پستو فولکلوریکواد بیاتود پیره به زره پوری کیمه ده . د اکیمه ( مسعود ) نامی د پستویه نثرینکیلی ده . مسعود د عبد الله خوی اود بنه قلم خواند و . به ( پستانه شعر کبکی د ده . سوانح بیان شوی دی . د مسعود د ژوند وختی نه ده معلوم مگر د ویره معلومی ی چی دادم خان له عصره یعنی ( ۱۰۰۰ هـ ) کال نه وروسته اوسیده .

د مسعود نثر د ختکود نثر سبکته نژدی دی اود دی مکتب تابع او مقلد معلومی ی . مسعود هم د دی د ورن نثویه شان نثرینکیلی لندی حلی استعمالوی . یونیم بحای فارسی لغات هم راوری . خو عبارات یی پوره بوخوالی نه لری . د دغه اثر د نثویه نمونه :

ادم اود رخود یوقفیرله گفته پیدا شو بعد له هغه . حسن خان نو زویه نه درلود . یوقفیر راغی نعره یی وکره . حسن خان روپیل به د اوم یوقفیر انودی بلا کمه شی چی خیراتونه صدق ووی اود عانه کوی پس دی فقیر روپیل چی خه دعا غواری . ده روپیل چی بخوی نه لرم .

دی فقیر یوه پخه خرما ده اوسنی خرما ورله ورکری چی واخله دایره خرما پخه ده ویس خوره دادوه . اوس دی ویس غورخوه بخت دی . خیل دی . یوخوی به دی پیدا شی دوه بی خدمت کاران وی او . او غویان به هرکال به نام د الله خیراتوی . خرما یی خویره . د وپس غورخولی . بعد له یوه کال خوی یی پیدا شو چی د حسن سملری نه درلود . نوم یی ادم خان بری کینیبود الخ )

دادم درخوکیمه به پوروشمر ونو چار بیتیاو لنډ یوکن هم یاد ه شوی ده .

چی به چیره دادم د ریاب ترنگ شو درخانی به په سر توری گم پید له

چرا این کار را میکنید ؟ همیشه اینطور بود است . - نمیدانم چرا . . . . ( ( عرف ) ) یعنی همین !

نوع نمایش ، حساب شده ترین انواع ادبی است .

من آنچه را که هر روز میتوانم بنویسم ، هرگز نمی نویسم .

خشونت ، یکی از اشکال حماقت است .

تشخص آن نیست که آنچه دیگران انجام نمیدهند انجام دهیم . بلکه آنچه انجام آن کاری است که دیگران قادر نیستند انجام دهند . چه نوباشد وجه کهنه .

کارنو آسانتر از کار کهنه است . زیرا انجام کار کهنه ایچسان میکند که انسان چیزهای بی بد اندام را زواری چینی . احتیاجی نیست . همه زنجاباره بد نیامی آیند .

کسی که میخواهد عقاید خود را تحمیل کند ، از ارزش آنها مطمئن نیست . میخواهد به هر وسیله ای است آنها را تقویت کند .

مداری ) ) ، دشوار است . اینهمه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس ، اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تما . د مهای عاطفی و غیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش ، نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقالی لازم است .

رمان گاه از زندگی بمراتب بفرخ تراست . در زندگی خیلی نهرها هریز میروند و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سراپای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه ( ۸۴ )

ناگفته نماند که خود والری از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۲ قسمتها بی از مطالب این دفترها رابه صورت چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده بود .

آنچه در زیر میخوانید جملاتی از این دفترهاست :

- باید به اندازه ای نوشت که قابل خلاصه کردن نباشد .

راز ( ( قالب ) ) در همین است آنچه بتوان خلاصه اس کرد مرده است .

من بیت اندیشه میهم رابایت اندیشه روشن عرض میکنم .

شعر به همه کلمات زبان ارزش میدهد . بدون شعر ، قسمت اعظم کلمات هر زبان ، هیچ مصرفی نداشت .

این شخص مغرور است ؛ او قدر کافی ربح نبرد است .

شیطان یک فرشته زخمی است .

نقاش نه آنچه را که می بیند بلکه آنچه را که دیده خواهد شد باید نقاشی کند .

عده ای ، آنچه را که نمیفهمند نامفهوم می شمارند و آنچه را که نمیتوانند نامکن .

پل والری از سال ۱۸۹۴ یعنی از وقتی که بیست و سه ساله بود ، همه روزه بجز روزهایی که بیمار بود حوالی ساعت پنج یا شش ، از خواب برمیخاست و در حالی که به دست خود قهوه صبحانه اهی را درست میکرد و سگری دود میکرد به قول خود سر ( ( بین چراغ و آفتاب ) ) به نوشتن مشغول میشد و چیزهای پراکنده ای در دهاتسر گوناگون کوچک و بزرگ ، نازک و عظیم ، مدرسه یی یا حیسی می نوشت . حتی روزهایی هم که برای سخنرانی بخارج از فرانسه سفر میکرد دفترهای خود را همراه میبرد . به این ترتیب در مدت ی بیشتر از پنجاه سال تعداد این دفترهایی که شاعر بزرگ فرانسوی برای سرگرمی و تفریح خاطر خود نوشته بود به ۲۵۴ بالغ شد . در این دفترها والری درباره موضوع های گوناگون ( زبان ادبیات هنرهای زیبا ، فلسفه ، دین ، تاریخ ، سیاست ، آموزش ، دانش مسائل روز غیره . . . ) بحث کرده بود .

همسر والری پس از مرگ شوهرش این دفترها رابه کتابخانه ملی پاریس بخشید و از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۶۱ ( ( مرکز ملی تحقیقات علمی ) ) فرانسه همه آنها را کلیشه کرد و در بیست و نه جلد بزرگ که هر کدام پیرایه هزار صفحه است منتشر کرد .

باشم . نه تنها موضوع صحبت ما در این نوشته این نوع رمانها نیست . در این جا ما از رمانهای ریالیستی ، یعنی رمانهای روی واقعیات سخن می گویم .

رمان را باید نویسنده در متن های بنویسد که تجارب حیات ، اخلاقی و عاطفی فراوانی اندوخته است . آندها و حوادث زیادی دیده است و دیگر به آنجا رسیده است که دیگر اندرونش در جوش است . یابه بیان دیگر : رمان باید زمانی نوشته شود که دردی بیامی ، نیازی ، نوعی فشار درونی نویسنده را اوامیدارد سخن گوید . نای روانساز نواهای شنیدنی گونه گونی سرشار است .

رمان نویس باید روایتگر شیرین

# سئالین ودوران جنگ

سوسیالیستی قدهلم کرد نهده  
اشترک کنندگان نعال انقلاب  
اکتبرسال ۱۹۱۷ و جنگ میهنی  
نیز ضد رژیم قدرت مطلق -  
العنانی درفش مبارزه را بلند  
کردند . ستالین با تمام قدرت  
به فشار سیاسی و شکنجه های  
جستی بمنظور از صحنه خارج  
ساختن مخالفین خود متوسل  
شد .

اینگونه تاکتیک ها مستلزم  
حد اقل اثبات حقایق بود . بنس  
بران ، در چنین شرایطی که نظام  
سوسیالیستی شوروی سرانجام  
پیروز شده بود و دیگر طبقات  
استثمارگر نظام اقتصادی آنها  
در کشور وجود نداشت ، ستالین  
مفکوره خود شرمینی بر تشه یزد  
سارزه طبقاتی بمنظور رشه  
و انکشاف هر چه بیشتر سوسیال -  
لیزم به پیش کشید . البته این  
یک اشتباه بود و نمیشد آنرا  
مفکوره خالی از خطر محسوب کرد .  
همین مفکوره بود که محور مناقشه  
اساسی فرارگرفت و راه انجام  
سلسله اقدامات جزائی دولت  
شوروی باز کرد . نظارت بر موقعا  
طبقاتی کارگران منجره سو ظن  
عمومی گردید . آزادی و اظهار نظر  
آنگار ازین رفته بود و در موص  
تشیح و تیره گی روابط دستگیری  
های جمعی و توطئه ها تقریباً  
همه جا رفته گرفته بود . اصطلاح  
( دشمن خلق ) هر روز بسز  
زیانها بود . میلیونها انسان بیگناه  
با تهمت زدن ( دشمن ) و ( جا -  
سوسد ستگا های جا سوسی  
خارجی ) که در حق آنها حاصل  
میشد دستگیر شدند . با گذشت  
هر سال اینگونه انتقام حوش ها  
افزونی میگرفت . در میان نخستین  
قربانی این توطئه ها مسئولین  
کارآموده و آیدیده حزب ، اداره

چیان صادق امروقتصادی ، -  
دانشمندان لایق و دانشجویانی  
شامل بودند که جرئت اظهار نظر  
را بخود میه اندند . علاوه بر اینها  
قوماندانان و کمیسارهای سیاسی  
اردوی سرخ نیز از این توطئه  
های نصیب نشدند .  
درین نوشته میخواهم در مورد  
سرنوشت افراد اخیر الذکر  
مطالبی را بیان کنم . زیرا هدف من  
متقییم که به استثنای تصفیه  
سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ است -  
بستان نومید کننده و تروازیک چون  
تایستان ۱۹۶۱ وجود نخواهد  
داشت و این درست زمانی بود که  
نازی ها بر قلمرو شوروی تجاوز  
کردند ، مقاومت اردوی سرخ را در  
هم شکستند و بعد " حمله بر مسکو  
لیننگراد ، ولگا و قفقاز را سازمان  
دادند . همه ای اینها چگونه  
می توانست اتفاق بیفتد ؟  
طبق اطلاعاتی که از طرف  
برید جنرال ا . ا . ی . تودورسکی  
فقیه ( الکساندر ایوانوویچ تودورسکی  
۱۸۹۴-۱۹۶۵ یک بخش نظامی  
رادر جنگ میهنی رهبری میکرد .  
ارسان ۱۹۱۸ عضویت حزب کمو -  
نست اتحاد شوروی را حاصل کرده  
بود و در طول سالهای ۱۹۲۰ ایسه  
حیت قوماندان اکادمی بزرگهای  
نظامی اتحاد شوروی ایفای  
وظیفه مینمود .  
ارایه گردیده  
استه از جمله ۲۳ قوماندان  
اردوی سرخ و کمیسارهای سیاسی  
در آستانه جنگ ۵۷۹ تن آنها  
در معرض تصفیه و پاکسازی قرار  
گرفتند .  
ارسی ۱۹۲۷ تأسیس  
۱۹۲۸ در حدود نیم از قوماندانان  
نظامی رژیم که تقریباً همه  
قوماندانان ارشد واحد های نظامی  
رادر بر میگرفت دستگیر ، زندانی  
یا محکوم به اعدام گردیدند . در  
نتیجه ، در حوالی جون ۱۹۶۱ -  
( آغاز جنگ ) صرف ۲ نفر

قوماندانان نظامی از تعلیمات  
عالی نظامی برخوردار بودند .  
( ۲۷ ) فیصد آنها تحصیلات شانرا  
حتی در موسسات تعلیمات ثانوی  
نظامی نیز کاملاً به اتمام رسانیده  
بودند . اکثریت افراد یک در اکثر  
پاکسازی از وظایف شان برکنار  
شده بودند برخلاف کسانی که  
جانشین آنها گردیدند ، با امور  
نظامی آنها آشنائی خوب  
داشتند . رهبری نازی در آلمان  
این مطلب را بخوبی درک کرده بود .  
تخریب فیزیکی و معنوی تیمور -  
پسین های معروف نظامی  
مدنه بزنی بود بر بیکر قدرت  
نظامی . فعالیت های آنها منوع  
قرار داده شد و این کار طبعاً  
بزرگه رشد اندیشه و تفکر خلاق  
نظامی را به کندی مواجه ساخت  
و آترباه عقب انداخت . بعدها  
در جریان جنگ ، سمن سراوان  
بخش داده شد تا روش ها و تجربا  
خاص جنگی مورد مطالعه و ارزیابی  
قرار گیرد و از اینکه سطح شورکی  
اینگونه فعالیتها بقدر کافی بلند  
نیود ، عمدتاً صرف خلعت  
توصیفی را داشتند .  
بسیاری از هم میهنان ما که در  
طول زمان جنگ ، جنگیده بودند  
شکست های تروازیک سال ۱۹۶۱ را  
مورد ارزیابی قرار داده و همل آنرا  
قرار دین و نومید میسازند .  
تنظیم مجدد و تجهیز اکثریت  
واحد ها چه از نگاه سوب و اداره  
وجه از نگاه تهیه سلاح تکمیل نشدند .  
تعویض ستراتژیک قوه ها در مناطق  
بندری صفحات غرب خیلی دیرتر  
انجام یافت . عملی ساختن بیلان  
سترادژیک واحد های نظامی  
به تعویق افتاد . وظایف مند رج  
قوماندانان بسیار خلق در امور دفاعی  
که در شب ۲۱ جون صادر گردید  
بطور مبهم فورمول بندی شده و خیلی  
دیرتر جاه عمل پوشید .  
برخی از مردم به این دلایل  
چنین اذمه میکنند : در اوائیل  
ما با نقدان تانکهای عصری ، هوا  
پیما های سریع السیر مجهز  
ماشیند ارهاوتوب های با قطر  
بزرگه و تسهیلات کافی رادپوشی  
مواجه بودیم . طرح تمام این  
وسائل هنوز روی میزهای طراحان  
نظامی قرار داشت . ای . اس . تیشه  
چنگو از مسکو مینویسد : (( تاریخ  
فروست نهایت کم بیامداد و این  
همه ترین علت عقب مانئی های  
مادر نخستین مرحله جنگ بسود  
نه پاکسازی سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸

البته ممکنست جن تمام کارها را  
بدون تاریخ بگذارند ، تاریخ  
هر باری را می تواند بدون شکست  
ولی هنوز هم ما پایست انعدده  
از کارهای را که خلق مسئولیت  
آنها بر عهده داشتند تفکیک کنیم .  
بلی ، ما امروز میدانیم که فرمان  
آماده ساختن واحد های نواحی  
غربی برای عملیات و تنظیم آنها  
در خطوط جنگی بطور غیر مجاز  
و نابخشودنی دیر تر صادر شد .  
این فرمان هنگامی به واحد های  
نظامی رسید که جنگ قبلاً آغاز  
یافته بود . همه چیز در شرایط  
د شوارضی قابل یاور تحت ضربات  
سخت و کوبنده قدرت دشمن  
بی ریزی میشد .  
در تعیین و تثبیت زمان حمله  
آلمانها بر اتحاد شوروی ، محاسبه  
نهایت غلط صورت گرفت . ستالین  
کسیکه به تنهائی و شخصاً قدرت  
تصمیم گیری در تمام مسایلی  
حیاتی دولتی را در دست خود  
قبضه کرده بود ، عقیده داشت  
که هتلر جرئت نخواهد کرد  
معاهده عدم تجاوز را که در سال  
۱۹۳۹ با اتحاد شوروی امضا  
کرده است نقض کند و زوی همین  
عقیده خود حتی تا جون ۱۹۶۱ ،  
زمانیکه آلمان و متحدین آن قبلاً  
تجهیز نوای شان در امتداد  
سرحدات اتحاد شوروی به اكمال  
رسانیده بودند ، اصرار میوزید .  
تمام اطلاعاتی را که درین باره  
از طرف دستگاه جاسوسی اتحاد  
شوروی بوی داده میشد ، ستالین  
آبرابرو و کاسیون ( تحریکات )  
تلقی میکرد . ( اتفاقاً بسیاری  
از اجنت های شوروی به ارتباط  
این موضوع در معرض تصفیه  
و یابودی قرار گرفتند )  
آری ، این یک واقعیت است  
که انکشاف و معرفی سلاح جدید  
و مهمات جنگی بطور نابخشودنی  
به کندی پیش میرفت و تروی نظامی  
در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزا  
خیلی ضعیف بودند و برای این کار  
دلایل گوناگون وجود داشت  
نخست از همه ، کارمند ان  
جدید رهبری کمیساری اتحاد  
شوروی در امور دفاعی که بعوض  
کسانیکه در سال ۱۹۲۸ در معرض  
تصفیه قرار گرفتند روی کار آمده ،  
قدرت تشخیص درست مشخصات  
تخنیکی و تاکتیکی سلاح های جدید  
را نداشتند . مارشال جی . ای -  
کولیک که معاون کمیساری اتحاد  
شوروی در امور دفاعی مقرر شده بود

و مسئولیت تجهیز قوای نظامی را  
با سلاح ثقیل جدید نظامی بر عهده  
داشت لاجوجانه ادعا میکرد که  
ماشیند اهرای کوچک در عملیات  
منظم جنگی اهمیت ندارد بلکه  
اینها صرف سلاح خازندوی است .  
ثانیاً در سال ۱۹۲۸ هنوز هم  
روس های بوروکراتیک نظ -  
اقتصادی در کشور احساس میشدند .  
از قوانین عمده اقتصادی تخطی  
صورت میگرفت . روی موهومات  
خیلی مهم اکثریت بدون تحلیل  
و اثبات درست علمی بطور دلخواه  
و مستبدانه تصمیم اتخاذ میشد که  
در نتیجه در شب جنگ سطح تولید  
در برخی از فابریک های مهم  
بسرعت باثین آمد . این خود  
بالای بروسه انکشاف و تولید انواع  
جدید سلاح تا نیز انوار ی وارد کرد  
رسیده گی به موهومات عاجل  
نیوزت بیشتری را ایجاد میکرد .  
ستالین ( ۱۶ ) معاون صرف  
در کمیساری دفاعی داشت ولی  
هیچ یکی از آنها حق تصمیم گیری  
نهائی را بصورت مستقل نداشتند .  
قبلاً تذکره ای که همچو  
روس های رهبری بالای آماده  
گی جنگی نواحی نظامی سرحدی  
در تابستان ۱۹۶۱ چه تاخیر داشت  
به همین ترتیب ، میتوان از فرمان  
شماره ( ۳ ) مورخ ۲۶ جون یعنی  
همان نخستین روز جنگ یاد آوری  
کرد . به اساس این فرمان  
هدایت داده شد تا قشون اولین  
ستراتژیک فور" به مقابله بپیر -  
دازند . قشون دشمن را به  
همان راهی که از سرحد عبور کرده  
بودند به عقب برانند . تصمیم -  
ستراتژیک شگفت آور و بدون آگاهی  
از وضع حقیقی جبهه ، موعیبت  
قشون و عملیات دشمن اتخاذ  
گردید .  
فرمان ستالین برای عدم وا -  
کداری کفیه ، پایتخت او کرائین  
یا آنکه دیگر دفاع از آن شعور  
کاملاً غیر ممکن بود ، تا نیسرات  
در باره انداره واقعی زمان  
های ناشی از برستش شخصیت  
که به بروسه انکشاف ورشده  
هادی تا" سیمات تولیدی و قدرت  
دفاعی کشور را آستانه جنگ وارد  
آورد و نیز در مورد تلاش های مردم  
به خاطر ترمیم خسارات جنگ  
هنوز هم باید تحقیقات بیشتری  
صورت بگیرد .  
در آغاز جنگ ، مرکز فرماندهی  
کل تا" سپس گردید که در آن قو -  
ماند انان قوای مسلح و چندین



بقیه از صفحه (۶۹)

هیچکدام اینها بنی تعلق ندارد. ممکن است جزء اشیای فراموش شده مسافرن در کشتی باشد. شما میدانید که اخیراً مردم بسیار سودایی گردیده و هر چیزشان را در جیبی فراموش میکنند. حتی انعامی را که در میان سروسیدندان هاربی شان را از یاد برده اند دیده ام. و این کشتی بزرگه اگر در هر سفر یک مسافر چیزی از خود جا گذاشته باشد اینقدر مال و بیشتر میتواند رویم انبار شود. این چه تعجبی دارد. تمیذ انم.

یکی از مسافران کشتی گفت: - غیر ممکن است. زیرا کشتی جدید این چهارمین ماموریت است. از بجای چهار بار چهارصد بار هم به سفر برود، اینقدر اموال فراموش شده در آن نمیتوان یافت. هرگاه که بتول خان به سفر اروپا میرفت - محتویات یک سفری. لباس تن و زیراتشرا نیست میکردم. موقع حرکت همیشه لباس سبکی در سفر در برداشتم ولی هنگام بازگشت سرو وضع او به کسی تمییر میکرد. یکی از بازرسان های گمرکی در بازگشت بتول خان از یکی از سفرهای تنگی اروپا نظری به ورق ثبت انگنده گفت:

- معلوم میشود هنگام عزیمت هیچیک از این چیزها با شما نبوده است. با پنجصد لیره به سفر رفتید. پس اینها را چگونه بدست آوردید؟ انوقت بود که من به اندازه خشم بتول خانم بی بردم. یاد و دست نخست یقه بالابوش روست خزم بعد یخن پیراهن خود را عقب زده، سینه های برهنه اش را به مامور نشان داد و فریاد زد:

- بگر حرمی دارید. خوب، بدست آوردم. مگر اینها مال من نیست. محصول گمرکی را برداشته آنچه را با خود آورده - بود، برد. منظوم ازین گفته ها اینست آقا ی - محمود بی، که بتول خانم یک موجود انترناسیونال بود. منبع اسمعاری کشور بود ولی حیف که قدر او را نشناختم. یکی از ماموران گمرک کشور همسایه به من میگفت: (اگر این زن اهل کشور ما باشد، او را روی چشم خود میبرد ارم و بجای این بد رفتاری که شما با او میکنید، ما پنجاه هزار لیره معاش ماهانه برای او تخصیص میدادیم.)

امروز منبع بزرگ اسمعاری ما چیست؟ کارگران و مزدورانیکه به کشورهای اروپایی یا استرالیا میفرستیم چنین نیست. همی رفته هاشی (فرزندان پدرانی که در قطعه جهان سم ستوران شان زمین رایبه لیره می آورد. اینک در رفت و روپ کوچه های اروپا فرق میزنند. بخاطر اینکه اسمعاری آوردن هم اکنون در وطن کارگر ما در خارج کشوراند. زیاد نه ولی در ممالک بتول خانم اگر دو صد تا خانم دیگر میداشتم، کافی بود حاجتی نمی ماند به اینکه دو میلیون کارگر، اسعار بکشور وارد میکردند.

یک چیز را میخواهم بشما بگویم: سالهای زیادی من مامور گمرک بودم ولی به اینکه میگویند کارکردن در گمرک منافع زیاد دارد، باور نداشتم. اگر چند تا خانم - نمی مثل بتول را انسان با خود به اروپا و آمریکا ببرند که سرمایه گذاری هم از خود نشان است و از او چیزی بصرف نمیرسد، باعالمی ثروت میتواند به وطن برگردد - گذشته از آنها بتول خانم به نسبت دیگر مسافر قاچاقبران با مادمست و دل باز بود. عزیزم مگر معاش برای ما کفایت میکند. وقتی با یکی خانمی چون بتول در میان باشد. من معاش را چه میکنم. در هر حال بدست آوردن چنین یک شهرت بین المللی کار هرخص و خاشاک نیست و علاوه اشکارا مادم چهار قحط الرجال استم.

اه آقایی من! آه... گفته امه شماست هاشا. اینک در کجاها بسر می بردنمید انم مدتی طولانی اوراند به ام. انشالله پیدا میشی میکنید. انسرا د زیادی بد بین احسان او استند. جقدر اشخاص

تن از ازمادی کمیته دولتی دفاع عضویت داشتند ولی نتوانستند واقعه انصحت مرکز جمعی سازمانه سلحذانه کشور را علیه متجاوز رهبیری ومواظبت نماید. تمام قدرت رهبیری عالی در دست ستالین بود. اوست های قوماندان اهلوسی قوای مسلح، کمیسار خلق برای - دفاع منشی. هموس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، رئیس شورای کمیسارهای خلق (حکومت) و رئیس کمیته دولتی برای دفاع را اشغال کرده بود.

این چنین تمرکز قدرت در دست یک تن نشانه هد نهانی سنترالینم سوق و اداره و قوماندان بود ولی سیستم ترمس و انعطاف پذیری را بالای قدرت نظامی ما وارد کرد که در نتیجه، کفایت نیز همانطوریکه حدس زده میشد تسلیم داده شد ولی با تلفات و ضایعات خیلی زیاد و ناموجه. علت آن، تصمم ستالین بود مبنی بر سازمان دادن چندین عملیات متقابل در جبهات در - جریان جنگ تابستان ۱۹۴۱ که برای اجزای اینگونه عملیات نه شرایط سترا تژیک و نه شرایط مادی قشون مساعد بود. از تهاجم واحد های مادر جبهه لیننگراد نزد یک دیمپانک جلوگیری بعمل آمد و این کار تا نایب مطلوب بپارنیارورد. مبنی حالت در مورد جبهه کریمه نیز صدق میشد.

بعد هابا آغاز جنگ ستالینگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانه های تاکتیکی و سترا تژیکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماندانسی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات، برداخت. اکثر فرمانهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماندانسی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

میشد. این پلانه ها و فرمانها تا اندازه زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی صرف یک فرد.

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر می کنند که انتقاد از ستالین (رهبیبر شناخته شده کشور ما و خلق) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب (انداختن گل ولای بروی یک مرده) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبیبر با قدرت حزب و دولت ما، با در نظر داشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود. ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد، (آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مورد ستالین بگذرم و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستم رسیده کسی نمانم؟ سواری با سرعت زیاد و توجه به شانه کسی یک پیشه نهایت کننده و خطرناک است.)

بعقیده من رسیده امی - مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد، به هیچوجه به معنی آن نیست که علل موجهه اینس برایم هارانا دیده بگیریم. تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی، اقتصادی - اجتماعی رشد بیروکراتیزم، وضع قیود برعهده الیه های دموکراتیک تخطی از قانونیست فعالیت های مستبدانه و خود اختیاری، جلو گیری از انسیانسیف کارگران، تا دیده گرفتن عوامل انسانی، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اتخاذ تالیات کلتوری، ذهنی، اخلاقی و مادی انسان، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برایم هاراد در دوران برستن شخصیت ستالین می توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست.

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم می افتد تا به علت وریشه آنها بیبرسم. از رایسی، مطالعه و انتقاد از برستن شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالینم نیز ارتباط داد.

بعد هابا آغاز جنگ ستالینگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانه های تاکتیکی و سترا تژیکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماندانسی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات، برداخت. اکثر فرمانهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماندانسی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

میشد. این پلانه ها و فرمانها تا اندازه زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی صرف یک فرد.

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر می کنند که انتقاد از ستالین (رهبیبر شناخته شده کشور ما و خلق) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب (انداختن گل ولای بروی یک مرده) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبیبر با قدرت حزب و دولت ما، با در نظر داشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود. ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد، (آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مورد ستالین بگذرم و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستم رسیده کسی نمانم؟ سواری با سرعت زیاد و توجه به شانه کسی یک پیشه نهایت کننده و خطرناک است.)

بعقیده من رسیده امی - مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد، به هیچوجه به معنی آن نیست که علل موجهه اینس برایم هارانا دیده بگیریم. تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی، اقتصادی - اجتماعی رشد بیروکراتیزم، وضع قیود برعهده الیه های دموکراتیک تخطی از قانونیست فعالیت های مستبدانه و خود اختیاری، جلو گیری از انسیانسیف کارگران، تا دیده گرفتن عوامل انسانی، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اتخاذ تالیات کلتوری، ذهنی، اخلاقی و مادی انسان، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برایم هاراد در دوران برستن شخصیت ستالین می توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست.

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم می افتد تا به علت وریشه آنها بیبرسم. از رایسی، مطالعه و انتقاد از برستن شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالینم نیز ارتباط داد.

بعد هابا آغاز جنگ ستالینگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانه های تاکتیکی و سترا تژیکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماندانسی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات، برداخت. اکثر فرمانهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماندانسی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

میشد. این پلانه ها و فرمانها تا اندازه زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی صرف یک فرد.

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر می کنند که انتقاد از ستالین (رهبیبر شناخته شده کشور ما و خلق) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب (انداختن گل ولای بروی یک مرده) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبیبر با قدرت حزب و دولت ما، با در نظر داشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود. ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد، (آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مورد ستالین بگذرم و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستم رسیده کسی نمانم؟ سواری با سرعت زیاد و توجه به شانه کسی یک پیشه نهایت کننده و خطرناک است.)

بعقیده من رسیده امی - مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد، به هیچوجه به معنی آن نیست که علل موجهه اینس برایم هارانا دیده بگیریم. تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی، اقتصادی - اجتماعی رشد بیروکراتیزم، وضع قیود برعهده الیه های دموکراتیک تخطی از قانونیست فعالیت های مستبدانه و خود اختیاری، جلو گیری از انسیانسیف کارگران، تا دیده گرفتن عوامل انسانی، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اتخاذ تالیات کلتوری، ذهنی، اخلاقی و مادی انسان، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برایم هاراد در دوران برستن شخصیت ستالین می توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست.

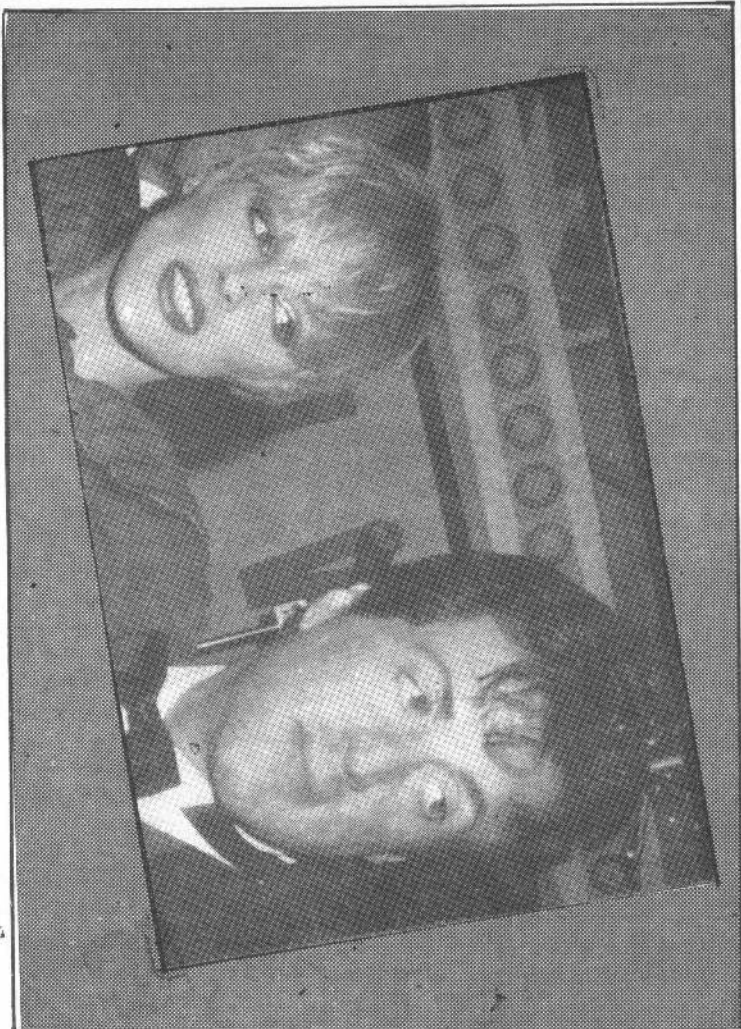
خبریه از روزنامه

(در اثر گم شدن یکی از ورثه، بقیه نمیتوانند از میراث متوفای استفاده ببرند) (خانسی را که وارث ۲۰ میلیون لیره است. - خانواده اش جستجو میکنند) (امیران ۱۰): با نزنه نفر افراد خانواده بی که میراث هفتت ۲۰ میلیونی به آنان میرسد، برای انکه بتوانند از سهمیه خود استفاده کنند، در - سر اسرتزکیه دنبال خانسی بنام (گلی) که در - حد در چهل تا چهل و پنج سال عمر دارد، بسو - آمده اند. گلی (در سن اینکه تاریخ دقیق در دست نیست) گفته میشود که چهل سال قبل در حالیکه پنج یا شش سال داشته، توسط خانواد ده یک مامور مجلس به فرزند ی گرفته شده است. از آن تاریخ به بعد هیچگونه اطلاعی در دسترس خانواده اش وجود ندارد. هاشی سعادت اینک روی سر بانزده نفر از اعضای خانواده (گلی) که در قید حیات اند - نشسته است ولی برای دریافت این میراث بیشتر از ۲۰ میلیون لیره لازم استاده تا گلی را پیدا کنند و امضای ارتیزد رو تیقه گرفته شود. در جلسه خانواد - ده می بمنظور اینکه گلی حاضر شده هم خود را - بردارد و در اوراق رسمی امضا کند تصمم گرفته شد تا در تمام جزایر و روزنامه ها این موضوع اعلان شود. ولی تاکنون نتیجه بی این اعلانا به بدست نیامده است. بدینجهت افراد خانواده - با نزنه نفری (گلی) در سراسر ترکیه به سراغ او برآمده اند. محمود یارلی نواسه برادر (گلی) که محصل پوهنتون است، در رهنباره اظهار داشته است: بقیه

# بازهم رامبو

## رامبو کجاست؟

ناموسلو بیسترتسالون است که در ششم جولای ۱۹۴۶ زاده شده و از نیلم های که اودران سرکت دانسته می توان از فرست بلود (او)، (کیرا) و (روکی -۱- ۲- ۴) نامبرد. علاقمند استن اورا بنام رامبومی شناسند. ۵۰ و سال قبل برای دومین بار از نواج نمود و یکی از همکاران هایش در فلم کیرا رابه زنی گرفت.



فلم هانیز جریان دارد. زجر دادن، اعمال زور و قتل با تمام شیوه های ممکن و ظرفانه آن روی پرده سینما به نمایش گذاشته میشود. قتل به تماشاچیان یک حادثه عادی و معمولی نشان داده شده و طوری وانمود میگردد که وقوع آن تاثیری را ایجاد نمیکند. در جهان غرب برای نمایش آزادی همین کافی است که انسان به نزد یکترین غرفه اخبارفروشی مراجعه کرده، انواع گوناگون فلمهای خوفناک را در بدل پولی کرایه بگیرد که متجاوز از قیمت دوقرص نان نباشد. در فلم های سینمایی پیشکش شده مردم همدیگر را با برمه های برقی برمه میکنند و تشنه رابه شیوه بی انجام میدهند که حتی حکایه آن خوش آیند نمی نماید.

این گونه فلم هارانه تنها جوانان بلکه کودکان نیز تماشا میکنند. آیا این خود آزادی و خودکامگی مجاز واحد نخای است یا خیر؟ آیا وضع محدود دینی بر اینگونه حوادث خطرناک اجتماعی ممکن است؟

این موضوع به نشریات شامگاهی تلویزیون نیز ارتباط میگیرد. دو

# آزادی خودکامگی

ترجمه از: ملاسی

کمیته تلویزیونی پس از قتل های خانگیرنورد، از نمایش یک تعداد فلم هایی که نمایشگر اعمال زور و تشنه بود صرف نظر نمودند. ولی آن کمیته های تلویزیون این کارشان رانه برای همیشه بلکه برای مدتی کوتاهی در معرض اجرا قرار دادند و اخبار داشتند که نظر به خصالت اجتماعی انگلیسها صرف نظر عمیشگی از این نوع فلم ها با ((آزادی خودکامگی)) در تضاد میباشد.

تا این نزدیکی هافلنم های نمایشگر اعمال زور و خشونت روی پرده تلویزیون به نمایش گذاشته نشد.

اما فلم سازان متدرجا با استفاده ازین ((آزادی)) از کنترل خارج شده به پیمانهای زیادی به ساختن فلم های نمایشگر خشونت و اعمال زور مبادرت میورزند.

چندی پیش روزنامه ((گاردین)) نسبت اینکه چاقوین جوانان - عمومیت زیادی پیدا کرده ابراز تشویش نموده بود.

در لندن فروشگاه های موجود است که در آنها برای هر دوق چاقو عرضه میشود. حتی بعضی مجلات اعلانات آنها رابه چاپ میرساند. انواع چاقوهای ((درازا))، ((قاتکی)) و غیره تیپ رامبو خریدار زیادی دارد. نویسنده معتقد است که مایکل رایان محصول مستقیم آزادی خودکامگی بوده و بالاخره به ((تخریب بخاطر تخریب)) منجر خواهد شد.

در ماه اگست سال گذشته یک جوان انگلیسی بنام (مایکل رایان) باشند شهرکی (خانگیرنورد) در لباس رامبو درآمد.

او با دو ماشیندار و تفنگچه های دارای چاپ بزرگ خود را مسلح ساخته راهی دهکده کوچک و آرام میشود.

او در اینجا با تمثیل نقش قهرمان فلم «اولین قطره خون» ۱۶ نفر بی گناه را میکشد و ۱۲ دیگر را زخمی میسازد.

او مادر خود را بحیث نخستین قربانی خویش انتخاب نمود. و بعد - ابتدا به پشت سر او خون سردانه با گلوله فیر نمود و سپس خانه اش رابه آتش کشید.

قربانی بعدی او را خانم جوان شوهرداری - تشکیل میداد که یکجا با اطفال خود در هوای آزاد به استراحت پرداخته بود، سرانجام رایان در عمارت مکتبی که زمانی در آن - درس خوانده بود خودکشی نمود.

مطبوعات و جراید ناگهیر اعتراف نمودند که همه این قتل ها به شیوه رامبو صورت گرفته است.

در نتیجه بررسی واضح شد که رایان به انسانی آرام و صلحجو - تبدیل گردیده بود ولی صرف به سلاح علاقمندی داشت.

این موضوع انگلیسی هارا نتان داد که او چگونه توانست اجازه -

«نباشتن این قدر سلاح زیاد را بدست آورد» - در انگلستان در زمینه قانونی وجود ندارد. عین موضوع در نمایش

# راز یکشنبه

## عشر نگه حرمسرای

زیاد باقیات صالحات ان شهادت میدهند حرمسرای امیرحیب الله خان است که شبستان ان را بروایتی ۵۲ و بروایت دیگری ۱۱۲ اشع رخسار و بر توپیکران بن ارزوها و هوسهای بنیانگزارانرا روان می بخشیدند . بسیار ممکن است نزد مردم این بر سن پیدا شود که این همه ماهرویان چه وظایفی را در خدمت شاه انجام میداده اند . برکه حاوی اینگونه

برکه های زندگینامه واسناد بهجامانده زنده گی خصوصی شماری از شاهان روزگاران گذشته هندوستان، ایران و افغانستان گواه است که در محوطه چهار دیوار حرمسرای آنان زیبا رویان زیادی به صفت زنان رسمی و صورتی ویا بحیث کنیزکان گرد آوری شده به شاه لذت و فرحت و به حرمسرا شکوه و جلال می بخشیدند . البته انگیزه های داشتن فرزندان زیاد ، برقرار سازی پیوند های خویشاوندی با شاهان و شخصیت های سرشناس ، به اسارت افتادن زنان در جنگها و مسلط بودن سنت بردگی و سایر ایجابات زمانی و مکانی قلمرو حکمروایی شاهان در تمدن اد زنان داخل حرمسرا نقش تعیین کننده بی را ایفاء مینموده است . ارقامی که اسناد تاریخی درین مورد در اختیار میگذارد بیانگر است که شاهان هندي از نگاه شمار زیاد زنان نسبت به همقطاران خود در منطقه بسیار به پیش بوده اند . چنانچه یکی از راجه های ناشناخته هندی ۱۵۰۰ و محمد شاه هندی ۹۰۰ لعبت ماه طلعت و سنم اندام را در حرمسرای خویش جاداده بودند . فتح - علیشاه ، از سلاله قاجاری ایران ، با ۵۰۰ و تیمورشاه ، از سلسله سدوزایی افغانستان ، با ۳۰۰ مه پاره گل اندام گلستان حرمسرای خویش را رنگین و دل انگیز ساخته بودند . حرمسرای که هنوز گرد زیادی به روی اوزان تاریخ آن نه نشسته و شماری از مردم هنوز از داستان های شور انگیز بنیاد یابی آن - روایت می کنند و به وجود شمار

تابا مشاهده نوکیروالی يك شبه زنان در حضور سراج الملته والدین نوکیروالی زنان دیگر را در شبان دیگر قیاس بتوانند اصل برکه را در زیر بدقت ملاحظه فرمایند نوشته : شایسته وحدت

وظایف ، که بدست راقم افتاده است ، بعد از پشت نمونه خورار ، جهت روشن شدن زندگی پرده نشینان حرمسرای امیر خدمت خوانندگان گرانقدر مجله سبازون پیشکش میشود

جدول نخست جدول دوم جدول حضور اعلی حضرت سراج الملته والدین که در یکشنبه از بند باید که بر یک نفری مندوب جدول ناموافق هدایات حضور و دستور العمل می ملوید بندهای معین بود جمال درستی نوبتی ترمیم و سهیل نگارند

جمله اول		جمله دوم	
سراج	نام	سراج	نام
سراج الحکم	سید زمان سراج الحکم	سراج الحکم	شاه زین الحکم
نگار	نگار	نگار	نگار
ملکت عقده الحکم	شیر و حیانه الحکم	یزد و مایه الحکم	استان ورد الحکم
نفری مانتخته		نفری مانتخته	
ارغون	پهلی دروغه الحکم	مبارک شاه الحکم	سید علی شاه الحکم
شکر و قهر الحکم	صدقه صاب الحکم	مصدق حقه الحکم	ملح
ملح عقده الحکم	یکه	نیمه	نیمه

فدات معینه آسانی جدول دوم فوق در یکشنبه فکری زنده در تحت نظارت سر برهنگه و نگارنده گردان پنج شنبه مقرر گردید بدین تفصیل

شعبه ۱	شعبه ۲	شعبه ۳	شعبه ۴	شعبه ۵
خدمت سراج خان و مجلس و بطون شرکت	خدمت غسل خانها	خدمت است شوی و دستمال فصابون قابلین	خدمت باغبری و خواب و دریشی خواب و غیره	کارخانه سامانی
نگار	نگار	نگار	نگار	نگار
استان ورد الحکم	ملکت عقده الحکم	پریت شغل السرای	یزد و مایه الحکم	شیر و حیانه الحکم
مانتخته	مانتخته	مانتخته	مانتخته	مانتخته

دیگر هیچ آدم میزاده بوزمین - مرتعا میاید بود ، باخورشید بوده در که مه و ابر سالها درمن میشکند ، ومن می بینم آنچه بهتر بود نبینم .

سایه خشم خدا - زوزه وازد حلم کرگان بوی طعمه شنید . شهز میجوشید . رویه مردم در میدان ، نوح بود و سه پسرش از سوا ، بردرگشت ایستاده .

روز داری بود . روز بزرگ ، که شهر در خون یک تن بساک شدن میخواست . وگه کار آنجا بود ، بهت زده ، خاموش ، بیرون برتر از آنچه بر شهر میگفت .

مردم بودند - زن و مرد - باگرم و سردای یک سرزمین برآمده ، از یک خون و یک تبار ، که تاد بر روز آب از یک چشم بر میگردند و یک خدا در رکشت می پرستیدند . و چهزه هاشان - هر یک دیگرس - شنا سوخو گرفته ، بسام دوسته نیکخواه و امروزه رایک - چهزه بود - همان یک ، بیگانه ، خون زده ، در قالب ترس و کین ریخته ، بارگه هائی از دروغ و بددلی در فریادهای بیزاری شان .

(راحیل ، دخترزمین ، میترسی ؟)

(توس ؟ آری . و چیزی برتر از ترس ، که از خود میترسی )

میکند از جاکنده میتم ، وهه چیز یامن کجا هستم ، خدایا ؟

واخشی خدائی که در چشمان بیوش زبانه میکشید ، نوح دختر را میدید ، دست بسته ، گفتم نیه جان ، گیسوانش را کنده به مشت در پیچیده و نگه داشته . نوح را آن برآمدگی سر میگیس اندام که زندگی در آن شکوفه می بست داشتند . و در آنجا آئین شهر - این باری عصمت خدا . و دانشمائی دیگر ، که راحیل بر هیچ مردی تعمت نس نهاد : ( نیازتن بود و خواست بول ، باهر کس که بود )

وسایه لبخندش ، نم و لعل ، بنیاد شهر میلزاند ، از زمین گستاخی . نوح را می از آن برتن راست میشد ، که اینک روز خطر بود ویم خشم خدا . و در این داری ، نوح را آسایشی هم بود ، از آن که خورشتن کم شده باز مییافت و حضور برانگیزنده خدا ، که نفسور توانش بر میدان میوزید و بولاد در رگها میگذاخت . و نوح آنجا بویگری بود از بولاد ، بلند و استوار در هاله موهای سپید ، چون کوهی سر به ابرها فرو برده ، - همچنان سهمگین .

( بپریدن ) - وصتی باور بود نوح را در این فرمان .

( راحیل ، دخترزمین ، به دامان مادر باز بایدت گشت ، وایتوان چکیده مهر که موده فردا با خود داشت )

و در آن فریاد آشوب غوغا ، ست و کشان تا سنگلاخ بیرون شهر - بپخوله گرگ و سگ و مار و سوسمار ، راحیل میرفت ، بی هیچ یاد و هیچ آسوس ، و نه هیچ شرمش از هیچ نگاه ، که خاک بسادگی و ایکی در او بار گرفته بود ، و بس فارغ از نیست خاک از هم تاریک فرزندانم و تنهتی که بر خود میزد برنت .

و اینک راحیل مادر بود و دیگر هیچ ، - هر کشتش و تنگان زهدانش یاد آرزندگی که - میوه درخت خدا - از آسب خدا پرستان گریختن میخواست . و در هیچ وثاب دست های بسته ، در - تا شدگی درد ناک باها و شست ، راحیل فرزند را زتن خود میسر میساخت . و در آن غریو طعنه و نفرین و دشنام ، مردم بی پسر و میزدند و بدین زدن خود را یار میجستند و به چشم هم یاری نمودند .

و هم چنین بود تا پایان ، تا آن دم که نوح ، نام خدا بزلب ، به دست خود سنگی بر او جهاند ، و مردم نیز از همه سو ، بیکاره . و در آن میان ، هم آن مرد که شادی هستی در زلال نگاه دختر چشید ، بود و در گیسوانش بوی سوسنبل شنیده . و راحیل ، که با کتر سن بخشی از او با خود میبرد ، - و تنها همان از جهان ، در روز از او بود و شیمانی و ترس نایکار او . و چنین شد که زمین آغوش سنگها بر یکسرش باز کرد و بست ، ودلی را - کم و پخشنده ، - در آرامش خود فرو برد .

( راحیل ، راحیل ! به گونست و خون ، تا جاودان بدیسن دست ها پیوستی که تورا از خود برید ، دختر )

( چه می بینم ، دینه ، چه می بینم ، آه ! تویی در جایگاه ننگه به یاد داشته ، و این منم که سنگسارت میکم ) . . . به کدام دسته ، خدایا ، که بریده یاد [ به کدام دست ؟ وجه شد مرا که چشم ندید ، یادید و نشناخت ؟ - خدا . . . خدا خور شدیم بود و من کور بودم در خدا . و راحیل ، - دختر گهکار شهر ، توبودی ، دینه و خدا در توبود ، به آفرینندگی . ومن چیز خاک ندیدم و تیرگی خاک . و آن بودگی زمینی ، که تا بوده ام و سوسه کینه ام بود در فرزند آدم . و چنین شد که خدا در من غیرت برد . و دست خدا از آستینم بدرآمد . و قوت بازی او بود که به نشانه زد . و نشانه توبودی ، دینه ، ومن بودم و خدا بود . و شد آنچه شد ، دخترم . چه کسی باز خواهدت رها کند ، و مرانیز ، از این گوسفندان کرگه ها گرفته ؟ وجه خواهد رفت برای من گوسفندان ، تا پایان زمان ؟

( و ، رای بر من [ دار که خواهد بود ؟ دار که خواهد بود ، از خدا ومن ؟ )

نوح را ، تا توان ننگه ، پسران به سرد ست بردند از آنجا . و راه دور بود تا شهر ، و انتظار میگذاخت . و چشمان مرد خدا را خیرگسی و خشنی میدید . از آنچه دید ، نوح ، تب گرفته و شور شده ، پس سره و زهر لب زبانه داشت . سخنانی گسیخته و پرانگده ، بسا آشنایه گوش پسران ، و پسران میزدند . از آنچه می شنیدند و به خدا پناه میبردند ، که فرزند آدم را بیم هلاک بود از آن ، و شهر ز سر و زبر خواست شد . . .

پسران نوح راه خانه بردند و روی مستند و دینه راه تیمار او گماشتند . و در کار شدند تا کسر راه نوح راه نباشد ، در چنان بیماری و شوریدگی ، و سخن های جهان آشوب . نوح را این ستم بود از پسران و بزرگتر دشنام ، که چشم روشن تر از هر زمان میدید و جانش رویارو با خدا به گفتگو بود ، و باز زمین . و سخن هادانست ، گفتنی ، با شفر که بر آورده دست او بود ، و با مردم که فرزند زادگانش بودند . اما پسران دیواری بودند . اورا ، سنگین و ستبر ، رخنه ناپذیر . نوح بر بستر افتاده بود ، هدم و پرستارش دینه و وس . و دینه را بر او دل میسوخت ، از آن که میدید مرد خدا را روزهای عمر پر شده است . و به سرشت مهریان که داشت ، شکیبائی با او به پایان میبرد . بر پالیش می نشست و سخنش می شنید و به زبان تصدیق میکرد . اما در دل از خدا آموختن میخواست ، خود را و پیر عقل به زبان آمده را .

( روز ، دینه ، به رنگی دیگر برآمد بر من . وجه روشن بر آید روز ، در صینه آن مرغ که دیوار قصر شکست )

( تنها ، در این چار دیواری تنگ برآمده ، از که بایدم نالید ، - خدایا ؟ از پسران که درد بیرون نمشته اند ، بی خطر ، یا از تو که به آستانه امروز کشاندی و آزادی آموختی ؟

( اخشتم مرا نمیاید ، خدایا ، و نه خشنودیت ، که تو یامن

# مسافرت به مریخ

بقیه از صفحه (۵۱)

روسی آنعاقصه تاریخ مریخ را - برای ما بازگو خواهد نمود و امکان پیدا نمودن بعضی اشکال حیات درین وادی ها و دریاها موجود میبندد. بعضی از آشفشانها ی مریخ برای مدت بهیشتراز ۱۰۰- میلیون سال آتشی و مواد گداخته شده را به بیرون پرتاب کرد ماست یک طبقه مواد گداخته شده آشفشان بالای طبقه دیگر آن قرار گرفته است و ترکیب مواد گداخته شده آشفشان زندگی داخل سیاره را منعکس خواهد کرد. در حال حاضر یک آله سیاره که در مریخ حرکت خواهد کرد در حال انکشاف است. آله سیاره فوقی علاوه از یکسبدر اری و جمع آوری نمونه ها مجهز باراکتی خواهد بود که نمونه های جمع آوری شده را به مدار بفرستد این راکت در مدار مریخ نزدیک قمر مصنوعی توقف خواهد کرد جایی که نمونه های جمع آوری شده به راکت دومی بارشده و به زمین فرستاده میشود.

سوال: چگونه مسأله تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟

جواب: با وجود آن یکصد مایکروارگانیزم های راکتباری انسان خطرناک خواهد بود در مریخ خواهد داشت.

سوال: البته که این حایز اهمیت است که مایکروارگانیزم های مریخ نباید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه ها باید در یک مدار نزدیک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه ها مضر است آنها را به زمین انتقال خواهند داد.

من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه ها را یک گروپ وزید به بین المطلق مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟

جواب: من متیقن استم که عملیه پرواز بین المطلق خواهد بود.

ترجمه از مجله سپوتنیک شوروی شماره ۴ دهم اکتوبر سال ۱۹۸۸

برخورد آر خواهد بود. به همین دلیل است که یکی از اهداف عمده پروژه طول مدت شوروی- امریکاییست که دوباره نمونه های از خاک مریخ را به زمین آورده و آنها را به عصری ترین و دقیقترین وسایل ساینس تحت مطالعه قرار دهند.

سوال: آیا طوری که در مطالعه اتوسفیر هرزه بالونها استعمال شده بود اینجا هم استعمال خواهد شد؟

جواب: بله. اما آنها از بالونهای که در زهره استعمال شده بود - بسیار سادهتری توسط باد به ارتفاع بلند اینسوا نسو حرکت میگردند. بالونهای جدید - رهبری شده خواهد بود. این بالونها در صبح میتواند یک قسمت از انرژی خود را جهت بلند شدن از اتوسفیر خود مریخ گرفته به ارتفاع تعیین شد پرواز کند در طول روز درین ارتفاع به پرواز خود ادامه خواهد داد و در شب دوباره در سطح مریخ فرود آمده شب را در آنجا سپری خواهد کرد. بالونهای برابر با هم سه جا نه دیگر را نیز حمل خواهد کرد آنها را با راکت خواهد ساخت تا حرکت اتوسفیر مریخ را مطالعه کرده در اثنای بلند شدن و فرود آمدن کمره های تلویزیونی آنها تصاویری از سطح مریخ برای ما ارایه خواهد کرد. بالونهای میکرومتر اشعه ماگما و اشعه اکسراد ربر خواهد داشت که ترکیب کیمیاوی صخره ها را در اثنای پرواز فرود آیی تحت مطالعه قرار خواهد داد. یک بالون میتواند مسافه چندین هزار کیلومتر را در ظرف روز طی کند.

سوال: کدام نواحی از همه بیشتر دلچسپ به نظر میرسند؟

جواب: این یک سوال خیلی مطلق است در حال حاضر دانشمندان مایگجا با متخصصین ترکیبی مصروف کارند و این مسأله را مورد مطالعه قرار میدهند.

وادی ها و دریا های مریخ حایز اهمیت بیشتر است. صخره های

کار به نهایت بر دی به همان که زندگم دادی.

|| هم ازین بشنوید، - من، که ترس را بر جای خدا نشاندم ازخامی: فرزند آدم را گستاخ باید بود یا خدا، که همه آشنائی است او و یگانگی.

|| خدا، دینه، جادوان روان است در هر چیز که هسته و همچنان هر چیز روان در خدا.

|| ننگم یاد ازشم خویش، که بند است آلودگی بود و بزرگتر است بر زندگی.

|| شنیده ای، دخترم؟ مرد خدا خانه به آب داد که موش در انبار نمی پایستن و مورد رشک دیوار. و هیچ دانسته ای که باز فرد اموش بود و مورد بود و مرد خدا نبود؟

|| زیبای من، دینه. چه روی به باغ آن کس که سپیش را به اندرز ما ریادت خورد؟ زمین تو را خوشتر و باغهایش.

|| زندگی از زمین برجوشید، به زبان های دور و راز و زمین از آن روز خود را هر چه زیاتر خواست که به چشم فرزند آدم درخود نگریست.

|| شکر به تو زنده است، دخترم. تو را میخورد تا فرزند آدم را بر آورد.

|| ستم ها بر تو خواهد رفت از شهر، که اوریش در ترس دارد. و ترس هنوز تا دیری ایمنی است، امسوس!

|| همه هر جا که هستند، به راهی میروند که باید شان رفت و راه شدن تاییدن. بودن دور است، دور، نابیده.

شهر با راضی طلب میزند. هر یامداد و شام در رکشت، مردم به آتیه دست به دعا بر میداشتنند، بقای زندگی آن را که با خدا به عدل رفته بود. روز گری بازار بود پسران را و هنگامه خدای فرخنده شان. و بر زمین با اشک و فسوس، اما پسر فراری، افسانه نوح با زمین گشتند و در راه او را زمین شناختند، نه در آن که فریاد میرد در خانه در بیست که روزی تازه بر میداد، در آن خشمگین شده اند که همچنان زنده و گویا در افسانه سنگ شده بود، تا پایان روزگار. و نوح، پیمبر خدا، سیزده روز در خانه بستری ماند، از شعرو از گشت بریده، که هیچ گوش سخن او نشنید، مگر دینسه که پرستار او بود، - دختری ساده، بی خطر به چشم پسران و پسران می آمدند، هر روز، به هزار چشم نگران پایان که دیر می رسید، و در دل با خدا به داری از بیم رسوائی پدر. و نوح تا میدید شان چشم بر هم می نهاد و خاموش میبند، که بیگانه تر بودند او را این پسران، دانشمندان او میان قوم و نگهبانان دین خدا.

|| نس بایدم، شناسی بایدم، که شهر به زبان خواهی شد برد از کورنلی و چهره خدا آتیه باز خواهد نمود از تنگ اندیشی.

و سنگین بود پسران را در رنگ زمان و نوح.

و سیزده هم روز، نوح بیدار شد پیش از سید و دمان، و از سر مانا لیدن گرفت، که تنش می فسود. دینه شمع بیسن آورد و قطره ای چند شراب در کاس مرد خدا ریخت، سرش به غمخواری بزرگ نونهاد. و نوح چشم گشود و چهره دختر در روشنائی شمع بیدید، تازه و سب و چون خورشید سحر گاهان. دیری بر او خیره ماند، که نه بلکه سن فرد خفت یا هیچ رگی در رخسارش جنبید. روز تازه بر آمده بود که آهسته گت:

|| مرگ چون خواب شب میاید، دینه. نفرین بر آن که سرگه را کيفر خواست و به ننگش آلود.

و چشم بر هم نهاد و در آرامش خدا فرورفت. خجسته باد نام خدا!



رتم است (برای مدت یک ساعت  
نواخته میشود که فرانسوی ها آنرا  
ریکارده میگویند)  
- موسیقی نعلی انعامی  
را چگونه ارزیابی می کنید؟

- حرف میگویم هنر وستان  
که ه هنر روزانه اند باید  
برای هنرمندان آنگاه هنرمند  
مردمی سعی و تلاش نمایند  
- این کتب که فرانسوی  
نمود شما در هنگام اجزای

- چند سال عمر دارید، چند  
بار فرانسوی خوانده اید و چند  
اولاد دارید؟  
- ۴۴ سال عمر دارم، فرانسوی  
خوانده ام، و نام حد الامانی  
شادمانی مردم بوده ام شما

خانم هایتان در سبزه تهر  
تان چه سعی داشته اند؟  
- سعی  
- به هر صورت تا اینجا همه  
شاهد سعی نعلی شاد رحمان  
شادمانی مردم بوده ام شما

مردم شرکت نموده ام  
- تا حلیکه خبر شده ام شما  
شاگردان از خان از کشور  
هم تریه نموده اید؟ گفته  
میتوانید حقیقت دارد یا خیر؟

# افغان پنجه طرایی

بقیه از (۲۷)  
را در بین هنرمندان  
اشتراک کننده در مسئولیت  
کردیم  
- نوبت بعد بین طلبه  
وزیر خلی چیست؟  
- نوبت بعد اینست که در ضلع  
(زیرزمین) اما در زیر خلی  
حدید است بنام برکتی (که به

هر دو حالت در روی یک صفحه  
منظم اجرا میگردد  
- تا حدیکه میدان شما  
تال های از خود ساخته اید  
گفته میتوانی که ام هاند؟  
- از جمله تان هابیکه از  
ساخته های خود است، شما  
حدید است بنام برکتی (که به

کسرت های تان بیشتر از هنر  
است در این باره چیزی گفته  
نمیتوانم ولی همین قدر باید گفت  
که در سابق چه خواننده و ریسا  
نوازنده هنر و برای آبروخش هنر  
زحمت و سعی تلاشی زیاد می نمودند  
اما حالا آنطور نیست  
- برای هنرمندان  
که تازه کارانند چه گفتی های- اید؟

از دو درجن اولاد نام یعنی  
۱۲ اولاد  
- دختر استند یا پسر؟  
- ۲ بچه و مثنای همه دختر اند  
- نام خدا چند نام دارد؟  
- ۲۶ نام دارد  
- مادر اولاد هابیکه است؟  
- خوشبختانه ۲ اند  
- استاد صدقانه بگویید

(شاید هم لازم ندیده اند)  
ورنه من همیشه آماده بوده و  
خواهم بود  
- خوب استاد عزیز این همه  
حرها و گفته ها شما تا چه وقت  
باین هنرمندان تان همسفر  
خواهید بود؟ یا روزی خواهد  
رسید مردم بگویند (امانگی  
دیگر موسیقی دست کشیده)  
یانی  
- در جواب بر شش های اول شما  
هم یاد آوری نموده ام که من به  
هنرمند ذوق و علاقه بیس از حد  
دارم از دوران نقولیت  
آغاز نموده ام آنم برای مردم  
صرف برای مردم و تا آنکه هنر  
بخلی همسفر و زین غم خواهند  
بود که مردم بخواهند ورنه  
من به هنرمند ذوق نام و شما  
خود میداند ایندل گنج های عشق  
حتی بعد از مرگ هم کمتر میخشند

استقبال مردم، تنویر مردم بوده  
اگر لقب استاد را بر او اعطای  
کرده اند همین مردم بوده  
اگر هنر را و آوازه هنر را تا  
در راه رسانده اند همین مردم  
بوده و من هم هیچگاه از ایشان  
هنرمند ست داشته خیر بر امر فرست  
نموده ام  
- میخواستم نظرتان را در مورد  
اینکه هنرمندان ما برای اجزای  
یک پروگرام - ساعت در حاشی  
خوشی هنرمندان ما قبول  
گرفت میطلبند بدان؟  
- باینکه با هر هنرمندی که من  
همکاری نموده ام در خدمت  
از ۴۰ هزار انعامی کمتر نگرفته  
اند اما کمتر از ایشان حامس  
بوده اند که صرف در هزاران  
را به نام حق الزحمه من  
پیشانی باز ببرد از آن در حلیکه

## از استعداد تا قهرمانی المپیا

بقیه از صفحه (۱۵)  
خوب است (مکتب) دلچسپی توده ها  
مردم و انتظام خوب آن یاد آور  
- در کشور آلمان دموکراتیک  
تهران های وجود دارند که  
در مسابقات سوارتاکایا کشور  
خود که جایزه عالی را نصیب  
نمده اند، ولی در المپیا جهانی  
مدان هارایت ست آورده اند  
مثلا کریستا لودینگ رتینور  
گیرگانه زنی که در جهان ست ال  
های المپیا زمستانی را در بخش  
دوس سرب بر روی یخ و در المپیا  
تابستانی در مسابقه بایسکل رانی  
بدست آورد  
درین حال اینطور نتیجه گیری  
میشود که بدون نتایج مسابقات  
قبل، قهرمان شدن در المپیا  
به حوصله مدا و ایستادگی  
استعداد انفرادی و گروهی منهد  
بعضی از استعدادها  
از روی تعداد کشف میشوند  
مثلا اگر افتخار قهرمان ۱۸۸۸ کریستین  
اوتود ریگی از رزهای در نتیجه  
اسرار زیاد خواهر خوانده امریکه  
تغایه آب بازی می خواهد بدون  
سختی وقت... طبعاً این استعداد  
خاموشی بود  
به سبورت باید از زمان  
نقولیت عادت کرد حتی برای  
کسانی که بعد ها در مسابقات  
قهرمانی اشتراک می ورزند  
سبورت باید به جفسی  
از زنده گی مدن گردان این  
منحیت یک تکلیف در قانون اساسی  
آلمان دموکراتیک روح است

زگر بر روی نشود میخواهم یک  
نقصی - ایالی را در همین مورد  
برایشان حکایه کنم  
- بفرمایید  
- روزی یکی از همکاران آمد  
با سرور و وضع که بسیار نورمال نبود  
و در آن زمان راه روزگار سیاه شد  
عاشق شدم از سر بسیدم  
همین لحظه گفت:  
بلی همین حالا دیگر تحمل  
ندانم من خندیدم و گفتم بیس  
به من آری بگو که هر روز صبح  
وقتی رختها بیرون می شوم تا  
در باره بازگشت بیشتر از آببار  
عاشق من شوم، البته این شوخی  
بود  
- به هر روز ماه جدی نمیگیرم  
که شما عاشق میشو هستید، خیر...

در مورد گفته تان حرفهای  
بگویند که برای خواننده محله  
الی از دور نخواهد بود  
- تحریکات ابتدایی را تقریباً  
در گیاره شهر نوم و بعد در ریس  
حبیبه کابل شامل شدم زمان  
که در گیاره شهر نوم بودم  
های به نام مادر معلم تحلیل  
میشود در حالی که هنوز من  
مکتب بودم برای اولین بار در روز  
مادر من شوم خواندم - بعداً  
همینسان نامه ایانت در روز  
مادر من نامه ها و شعرهای میخوانم  
ندم تا اینکه مکتب را تمام کردم  
و در ست سال ۱۳۱۳ محسن صف  
سم بوهنسی غلب بودم که به  
رادیو آمدم و به سال ۱۳۱۶  
من فراردم استند  
- زد و زد و زایل؟  
- پنج برادریک خواهر دارم  
و ناهنوز علق بر سر است  
- منظره تان از قافله سودن  
اینست که نه نامزد اند و نه  
هرگز کرده اید؟  
- بلی همین خوراست  
- خوب امیدوارم میشو همین  
نوعاً مثل باشند از شوخی که  
بگردد در مورد عشق چه میگوید؟  
- والله چه بگویم عشق وجود  
دارد و این درست که عشق  
چین انسانها بوده و است و اگر  
در مورد خود صادقانه بگویم  
آن روزی که حکایت می کنند میگویند  
تا حال احساس برام درست  
نداده که نام عشق را روی آن  
دیگر بوی خون درد و آه نداده  
- یا زود آرام امید هایمان  
و انداختن باید

## با صدای خوب و بیان خوبتر

با صدای خوب و بیان خوبتر  
باید که هستی بکشید همین و  
در همه جا خودتان خودتان باشید  
- حرف شما درست من همواره  
گویند که خودم، خودم یا نام  
بعد از این هم خواهم بگویند  
تا همین سان عمل کنم  
بباید حرفهای هم در مسورد  
گویند که بگویم عقیده ندارم -  
مورد گویند که اینک (من است  
یا هنر) به حین یک نطق  
چیت؟  
- چون در مورد هنر بسیار نام  
سخن گویم، بدین معنی که  
هر چه را به این نمی توانم  
خطاب کنم که به نشی گویند که  
بسیاری را که تعداد زیاد در تان  
مثلاً یاد آوری یا سخنپس  
و گسب و کاری دیگر دارند  
سوالاتی در مورد اجزای یک  
تعداد کسانی بود که یک نطق  
باید روزی است باشد یاد آوری  
نظرتان چیست؟  
- اگر کسی نتواند نظرس اینست  
که اکثر، اکثر یا سخنپس  
در دوران مکتب متعلمین با تجربه  
جوابه اند که البته در ریکاره  
سایر به زبان دربی هم توجه  
و علاقه داشته اند و از فرانسوی  
حکم مطلق وجود ندارد که اکثر  
یا سخنپس باید نطق نمایند  
زور تالیستان کمتر نطقند شاید  
دلیل این باشد که نطقی از نگاه  
تجربه را درست می فهمند ولی از نگاه  
آزاد و باید تون من استکالی  
در کارشان باشد

باقی رقابت ندانم حق با رقابت  
سال که آموزنده و سازنده باشند  
مواقف اما در بخش نطق، خودم  
نخواستم ام با کسی رقابت داشته  
باشم چون مسلکی نیست اما  
بعدها از بسیاری همکاران چیز  
هایی می آموزم که شاید نتیجه همین  
رقابت باشد مثلاً وقتی تلفظی  
را از زبان گویند می شنوم اگر گویم  
شیوه تلفظ نا آشنا باشد به فرهنگ  
مراجعه می کنم اگر متوجه نشدم  
که خودم تا آن وقت نادانم  
خواندم کار خود را تصحیح می کنم  
در ضمن میگویم برای آن دوستم  
حالی که که اشتباهی در کارش  
بوده که در این بخش مهمی ترین  
همکار من بکتاب است اما در  
قسمت محترم برگان باید بگویم  
که یک عمل ایشان راه رگر فرانسوی  
نمی کنم و آن اینکه وقتی برای اولین  
بار از طریق تلویزیون خبر خواندم  
همینکه اخبار با بیان یا نطق  
برای تلفون آمد و آن تلفون از  
جانب محترم برگان بود که به من  
تبریک داد و وسخت تشویق  
کرد و خود من هم زیاد احساس  
رضایت و شادمانی میکرد از اینسر  
جای ندارد که دیگرین با کسی  
مانند (برگان) رقابتی نداشته  
باشم

بقیه از صفحه (۲۱)  
جاست که امید الله نعمت میخوا  
هند تا اخبار آن شب را بخوانند  
و او همینکه در تلویزیون ظاهر  
میکرد همه نگر می کنند برادر  
محترم برگان نطق خوب تلویزیون  
است خود در مورد این که چه  
وجه تشابهی باشد بین آنان  
باشد اینطور از نظر می کند  
- من میدانم چه وجه تشابه  
دینی با محترم برگان دارم که  
همه نگر می کنند با ما هم کسند  
لبتی نام تجاری که متوجه  
شده ام محترم برگان اخبار را  
صادقانه بدون تمسوع و خشوع  
سازی میخواند و من هم می گویم  
تا بدون خود سازی فقط اخبار  
را بخوانم و شاید هم وجه تشابه  
در همین باشد  
به اجازه شما به نظر انگیزت  
شاید منظور زتون آواز و همین  
شیوه خواندن باشد و یا هم اگر  
بدون دره بین نظر اندازی شود  
شاید مساله چهره مطرح باشد  
- اینرا نمیدانم اما امانت کرده  
ام به خاطر همین موضوع همیشه  
وقتی به هم بر میخورم به یکدیگر  
بگویم برادر  
خوب وقتی حرف از این مساله  
به میان آمد با شما با محترم برگان  
رقابتی دارید؟ و یا هم با کسی  
دیگر امیدوارم صدقانه پاسخ  
بگویند زیرا که این حرف که  
با هیچ کس رقابت ندارم بسیار  
طلبی جلوه نخواهد کرد چه آدمی  
همواره باین حالت روانی دست  
در گردن بزرگ بوده و است  
- گفته شما به راه چه اگر آدم بگوید  
با هیچ کس رقابت ندارد درست  
و صدقانه گفته من هم نمیگویم که

## انتقاد یا

### خرابکاری عامدانه؟

گوید . سعی بر آن بوده است تا مجله از جانبداری سیاسی و موضع گیری به سود این یا آن گروه در شرایط دشوار فعلی امتناع نماید . در کار مجله هم واقعیت خستگی مردم از جنگ ، هم به ضرورت به صلح و تفاهم ملی وهم ضرورت دادن آرامش به مردمی که آتش جنگ و آرامش شان را گرفته است انعکاس خود را داشته است .

پیام مجله ' سپاوون برای جوانان یکی است : کار مسوولانه به سود وطن و پیشرفت کشور و عدوت آنان به صلح و تفاهم ملی . مجله هیچگاه نخواسته و نمی خواهد که منادی جنگ و نفرت - طلبی باشد که یک عده امروز مصروف آن اند .

اما انتقاد کننده گان مجله باید بدانند که یک نشریه صرف وظیفه انعکاس دیدگاه های مثبت را ندارد . واقعیت ها را باید انعکاس داد ، اگر این واقعیتها تلخ اند یا شیرین ، اگر به مذاق ما میخوانند یا نه ، اگر خوش ما می آید یا نه ، نشرات در مورد جوانان این اصل را در نظر گرفته است . صرف کافی است ماصفحات متعدد -

دختران و پسران را مورد کسب و بینیم که از این طریق مجله سپاوون چگونه تصویر روشی یک نسا ، را رایج می کند : نسلی که می جنگد ، تحصیل میکند به آینده امید و ارادت ، بعضاً در ناامیدی فرو رفته ، رنج دارد ، خوشی های خود را در ویرولم ها و گاهی هم بیماری های خود را بگذاراز همه اینها مردم بفهمند . ما نباید قصه خوبی خوبی های یک نسل باشیم ، اگر نه فهمیم که بروی آنها چیست ؟ چه چیزی آنها را تعدید میکند و چه چیزی آنها را کجک میکند ، آنگاه چگونه بتوانیم نسخه بی برای علاج دهم و تازه

آنچه مربوط به موضوعات صفحات جوانان می شود این موضوعات آن مسایلی را در بر میگیرد که جوانان ما با آن مواجه اند . اتهام ساده لوحانه و تعجب آمیز پیرامون (( نشرات ضد فرهنگی )) برای ما عجیب است . هیچ مطلبی در سپاوون بی آنکه هدف تنویر جوانان و بازتاب ارزش های فرهنگی ملی و جهانی را داشته باشد نشر نشده است . انعکاس دیدگاه های منفی به معنی نشر مطالب ضد فرهنگی نیست و اینرا انتقاد - کننده گان باید بدانند . مثلاً قصه معروف (( برك دانسرهای کابل )) و یا (( مردم جکسن )) ، اگر سپاوون این واقعیت را که بفرغم بسیلری ها بیماری مهیب نسل جوان امروزی است آرایه نمیکرد چگونه امکان داشت تا هزاران بی خبر امروز با خبر شده ، دست به قلم فرسای در باره ' اخلاق نسل جوان بزنند تصادفی نبود که سپاوون گزارش برك دانسرهاود پگران را تحت کلیشه (( از گپ های که ما

خبر شدیم شما هم خبر شوید )) نشر نمود . بعضی انتقاد کننده گان البته هدف شان انتقاد نیست میخوانند از (( چیزی )) برای اهداف خود استفاده کنند در - این مورد میتوان از انتقاد برخی نوشته ها که درباره عادات و رسوم فرهنگی کشورهای دیگر - نشر رسیده است ، یاد آوری کرد . مثلاً اگر سپاوون می نویسد که مردمان امریکای لاتین به گیتار علاقمند اند و بارقص کانگورادوست دارند و یا در اروپای غرب ازدواج های آزمایشی صورت میگیرد و یا موارد دیگر از این قبیل ، در این جا چه نوع نشرات ضد فرهنگی میتواند مطرح باشد ؟ بالاخره ما وظیفه داریم در آنچه به سوی

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم . یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگ جریان دارد و استند کمانی که میخواهند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگیرند ، میخوانند ، میخورند ، می آشامند و . . . .

مانارسانی هادرکارخوشن سرا بنهان نمیکم ، شاید بتوان بیان های نشراتی را بهتر تنظیم کرد و قابل قبول تر برای همه ساخت گرچه یک مجله عمومی که برای قشرهای بسیار متنوع مردم نشرات میکند به مشکل خواهد توانست تا در هر بخش خاطر همه را نگا دارد .

ما به نظریات انتقادی سازنده محتاجیم ، نظریاتی که بتوانند نشرات ما را در جهت کیمک به مردم خاصاً نسل جوان و به منظور رشد سالم فرهنگی آنان فنا ببخشند . در روزه ها به روی انتقا بازاست اما سعی نه کند با پاره - گویی نام انتقاد را آلوده سازند .

اداره ' مجله ' سپاوون

در ماه های گذشته چه از طریق تلفون ، چه از طریق بگومگو های در اینجا و آنجا و چه از طریق برخی نوشته های منتشره در - مطبوعات و رادیو ، انتقاد های پیرامون نشرات سپاوون را شنیدیم و خواندیم . بعضی ها سعی می نمایند تا به وسیله اینگونه (انتقاد ها) نشرات سپاوون را برای خواننده گان (( طورد یگر )) جلوه داد و نقشی را که این مجله میتواند در روشنگری افکار عامه و پرورش سالم فرهنگی جوانان ایفا کند ، لطمه زند . واضح است که هدف برخی انتقاد ها مفرضانه بوده و تشنگ نظری و ترس از علاقمندی مردم به سپاوون اساس آنرا تشکیل میدهد .

طی سیزده شماره نشرات مجله سپاوون هنگامیکه به فهرست نشرات مراجعه می کنیم درمی یابیم که این مجله تا جایکه ممکن و مقدور بوده است مطالب - دلچسپ ، آموزنده ، مفید و - منطبق با ارزش های ملی و اسلامی جامعه افغانی به نشر سپرده و به گواهی خواننده گان برخی گرایش های جدید کار مطبوعات را به نمایش گذاشته است . موضع نشرات مجله ، موضع مردم بوده و مجله سعی نموده به خواستهای هزاران تن از خواننده گان پاسخ

رینا عاشق د هرمند ریو اما به  
اونر سید ۰ زیبایی (آرپنا) د ل  
های بسیاری را ریو د بود که در  
این شمار هنرمندان فلسی نیز  
شامل اند که تقاضای از واج را  
با وی نمودند چون: جیتند ر،  
نتر و گهن سینا، انیل کیوور  
رهند بریکور، سنجیکارو... که  
وی همه را جواب رد داده است.  
پالاخره (آرپنا) در سال ۱۹۸۴  
با محمد موسی خان بسریکی از  
سرمایه داران پاکستانی از واج  
کرد. در سال ۱۹۸۵ مدت یکماه  
به پاکستان رفت.  
مردم چینی سیندا هستند که وی  
بعد از از واجش د در فلما ظاهر  
نخواهند شد. ولی وی درین  
مضاحیه اثر با روزنامه فلسی پاکستان  
به اثبات رساند که در فلما ها حومه  
خواهد گرفت ولی کم.

ارسالی یانظری  
خاتم شکلات

بقیه در صفحه ۸۹  
(۱) هر چند درباره ۲۰ میلیون  
صحت میشود ولی اصل ارضیه  
خیلی بیشتر ازین تخمین گردیده  
است. نظریه اطلاقیه که اخیراً  
بدست آوردیم، از ارضیه مسا  
۲۰ میلیون لیره، ترکی نه، بلکه  
۲۰ میلیون، راست که باین  
ترتیب به ۳۰۰ میلیون لیره، ترکی  
(سان ۱۹۷۴-۱۹۷۵) بالغ  
میکرد. ولی برای اینکه بتوانیم  
سهمیه خود را ازین مبلغ  
هنگت براریم، نام استعمام  
(گلی) را باید اکتیم. حتماً عمه  
بیچاره ام که ازین ارضیه سرسام  
آور، آگهی ندارد، در کدام گوشه  
بانقر و مسکنت، زندگی میکند.

د سیاوون نورسوز می

عما هوس، عما د حسن بنا پیری  
عما تن د زهره تو به عما سوز می  
عما گو ی  
بی انصافه زمانی به کوم قصوره  
کومه گناه  
تد د شیز کلو محصومه بی کری  
خلاصه له سستی  
د وار ه خبی بی نازین کس ی،  
دوما تسی  
زمانی ته بی بیرحمه، یاد مسته  
شوی پی ی  
داستاحال درد او د آب مسی  
کری بی پیخوده  
کله و ام چه هیچ نه وای پیدا  
شوی پی پی ی  
ستایشانی په زرهاو تازو  
لبتسی  
د ظالم انسان پهلان باندی  
غوخیزی بهرگری،  
یا که ره به خیل فضل او کرم دی  
دی وطن کنی سیاوون نیاز زده  
فوار ی د خوینی  
شاعر: د وکتور فخرالدین سیاوون

# د رار تباط نامه ها

با ابراز تشکر از همدستان خووا -  
ندد، کان که به نامه نوشته اند.  
روزهای که مجله زیر چاپ میرفت  
صد ها نامه از دستان بهار سید ه  
است که در شماره آینده به آنها  
پاسخ خواهیم گفت.

ق بهارک (از نامه مقبول شما -  
تشکر مطالب تا نامرد استفاد ه -  
فرامیدیم شما باید فقط یک  
درخت رسم میکردید) حبیبه ثورا  
شماره در جمله همکاران د ایسی  
خود می پذیریم امید وارم بتوانید  
برای مجله خودتان خدمت  
نمایید (محمد سعید ازلیسه  
انصاری (نظریات شما را در نظر  
میگیریم از محبت تان تشکر)  
وحید ه بهبود (خط شما را خوانده  
نتوانستیم) ملالی همدرد ازلیسه  
جلالی (درباره هنرمندان پاکستانی  
خیال محمد هراگه مواد ی بعد است  
ما برسد نثر میکم) عتیق الله  
محبت زاده و وحید الرحیم محبت -  
زاده (به جمع یاران سیاوون شما  
را خوش آمدید میگویم) محمد -  
شفیق حکیمی معلم صنف دوازدهم  
لیسه عالی حبیبیه (بگذارد که  
ارمان به دلتان نماند که ادرم -  
شمارانشرکتیم به سلام تان و علیک  
اینکه غوث زلمی پاسخ را بی مزه  
تحمیه میکند غوثی و اکتش میکم) -  
بصورت حمت زری از زوازیسه را به  
بلخی (گورگورن تان که معنای  
نام تان مهر و محبت است پانسه  
از همکاري تان ممنون د مورد شما  
عری باید بیشتر کار کنید) حمید ا -  
لدین سریان محافظ (نامه شما  
رسید میتوانید با ما همکاري نماید  
از فرستاده هایتان استفاد ه می  
کنم بلی برای کار تان های که  
کار خود شما باشد حق الزحمه  
میرد ازیم) لطیفه یوسفزی معلم  
لیسه عاشقان و عارفان (نمیدانیم  
ما چطور حساب چهارمعلم ۸ شاگرد  
و د طفل را در انتخاب هنر مند  
سال پیدا کنیم) خمار ی بینه را  
(از نامه شما انتخاب کردیم  
عشق مثل مرگست همه چه سز  
را تغییر میدهند) حمیرا غوث (از  
نامه شما: (خنده و خوشی باعث  
طول عمر میشود و اندوه مولد امراض  
مختلف است) گلشن بینوا از نامه  
شما: (اصلیت گل به بوی انست  
نه به رنگه) منیره مسعود  
(خواهرگرامی از زده و متاثر نشوید  
ما سعی می کنیم از مطالب دستان  
فقط چیزهای خوب را انتخاب و  
چاپ کنیم و در این ردیف هنر فرستاده  
خوب شما هم حتماً چاپ میشود -  
شکره اندر) درخت نبود  
که رسم میکردید)

عابد ه رابع بکشاخ  
فارغ تحصیل کافذ بیج لیسه مریم

(تشکر از اینکه به هیچ چیز بیشتر از  
سیاوون علاقه ندارید اگر احیاناً  
با ظاهرا پیس مصاحبه شود خبرنگار  
د یک مجله این کار را نخواهد کرد)  
معروفه از کارته ۳ از همکاري همیشگی  
شما تشکر غوثی زلمی را کتش کردیم  
که پاسخ های خوب ترید هند -  
حبیبه تننا (سیاوون را تکه تکه  
نکنید حوصله کنید سوالهای تان را  
پاسخ میدهم) عادل اختری  
(برای نابغه افغانی محترم صدیق  
مخترع کمک های لازم صورت  
خواهد گرفت) نفیسه رحیمی -  
همکار خوب نامه شما رسید سوالات  
تان را پاسخ میگویم) روزلا سیا  
(از نامه تان انتخاب کردیم -  
از برنارد شایو رسیدند: استاد  
چه کتابی بیشترین نفع را به شما  
رسانیده: شادگفت: کتابچه  
حکیم)

ازین دستان نامه رسیده که  
از مطالب شان در صورت قابل نشر  
بودن استفاد ه میشود والی از -  
همکاري شان سپاسگزاریم:  
خسرو اتمر، مرضیه احسانند، -  
لیلا هاشمی، محمد عارف تنها  
احمد جاوید پنجشیری، وحید و وحید  
همانیک سیرا ازلیسه، زغونیه  
احمد صفر حکیم زاده، ق بهارک  
باشنده، مکرویان سم، غلام فاروق  
حبیبی افسروای مسلح، سید -  
معصوم، شکیبا از سنوان انشمار  
لیلا سعادت فارغ لیسه، مریم  
فرهاد پوتلزی از پوهنسی حقوق  
فرزانه ساحل ازلیسه، مریم، -  
لطیفه عمرزی، حکیمه ازلیسه،  
درانی، راضیه زیارتند، حمیده  
نوٹ، لیلا احمد زری، لطیفه رایسی  
نوزبه تنها.

## راز چشمها

چشم های کوچک: نشانسه  
فعالیت وزیری است  
چشم های گرد: د لیبیل  
تنبلی و کند د هنی و خوش گذرانی  
چشم های بادامی: ملامت  
و خوش قلبی را میسراند  
چشم های سیاه: نور و جدیت  
و شجاعت را میسراند  
چشمان آبی متمایل به قهوه می:  
تخیل و خیال پردازی  
چشم سبز: صمیمیت و سادگی  
ر نشان میدهد  
چشم میثی: دلیل عشق  
یا ک ذکاوت و هوش و آرا د قاطع  
است  
چشم قهوه بی: نشان نجابت  
لطافت و همچنان اراده است  
ارسالی: شفیه ازلی- سنوان انشمار

اصطلاحات محلی:  
خواب بی تعبیر - از روی بی حاصل  
خواب خزرگوشی - غفلت  
خیال یلو - طمع خام  
د ویا را د ریک کفش کردن - اصرار  
و مساجت درباره یک موضوع  
شیر برقی - آدم بیگاره  
ریگه در کفش داشتن - مقصود  
نهانی  
شلم دزدی - گناهی که لذت تر  
اندک و کثیرش بسیار باشد  
دست بد هان محتاج وی بضای  
عست  
دست از جان نسته - دل بمرگ  
نهاده  
شنت بتاریکی - کجگاو وی زیرکانه

## مکتب عشق

در این مکتب د د رس منظم  
وجود دارد که یکی بعد د دیگری  
میشود تا لوازمه سر منزل عشق  
راه می یابد  
نگاه  
لیخند  
سلام  
کلام  
وعده  
دیدار  
اشنایی  
رزنیاز  
مهر و محبت  
عشق ورزیدن  
ارسالی: ملالی نورین

## گلهارادوست میدام

گل هارادوست میدام  
زیرا مقبولی وجد ابیت ترا در آن  
تماشایمکن  
بهارادوست میدام  
زیرا د امواج نوریز گل های پسر  
طراوت آن چهره زیبائی تو امینیم  
بایبیزاد دوست میدام  
زیرا د رسکوت و برگ های ریزان  
وزردش جدائی من تو را بیساد  
میازم  
شب رادوست د ام  
زیرا من بخا بر تو بیاد تو بخواب  
میرم  
ارسالی مستوره از هرات  
عشق زن مانند سرمایه  
یست که تا صد در صد نفع نکند انرا  
بکسی نمی سپارد  
به عصمت وفت زن محبت  
باید داشت و از خطا های چشم  
باید پوشید  
ارسالی: احسانند و معین

## دروغ

دروغ میگفت د بگری را دو -  
ست میداشت بارها گفتم -  
دوستم داری؟  
گفت آری  
تا د بگری خاموش بودم ولسی  
آخر حوصله ام سر آمد و گفتم  
راست بگو ترا خواهم بخشید  
آیدال به د بگری بستنی؟  
گفت نه  
فریاد زدم بگو  
راستش را هر چه هست ترا خواهم  
بخشید و از گناهت هر چند  
سنگینتر باشد خواهم گذشت  
عاقبت با آرزوی فراوان بیست  
آمد و گفتم:

مرا ببخش  
دوست د ام  
سالها بمن دروغ میگفتی این بار  
هم من بتو دروغ گفتم: ترا هرگز  
نخواهم بخشید

## ارسالی: محمد عارف تنها

## اسباب خود بینی

چینی یکی از کثیران سلطان  
محمود غزنوی روزی در هنگام پاک  
کردن شیشه ها، آینه قد نمایی  
از دستش لغزیده بر زمین افتاد  
و شکست. چینی که واقعا  
یک زن ظریف و ننگه سنج بود و  
اتفاقا به شعرو شاعری هم  
دسترنی داشت با تا ترا هسی  
کسیده گفتم:  
از قضا، آینه را چنین شکست  
محمود که ازین ظرافت آینه بیانه  
خوشحال شده بود شاعرانه  
پاسخ داد:  
خوب شد اسباب خود بینسی  
شکست.

## ارسالی: حسینا

## مد است

سری لچ به باران بیرون شو  
که مد است  
خصوصاً فصل زمستان که  
مد است  
اگر سهوا چین را پوشی چیه  
ه یاران آسان بفرما که مد است  
گر خواهی که نشکند خط پلوسن  
به استاد ه یا بی بخورتان کند است  
ارسالی:  
بسیره قادری



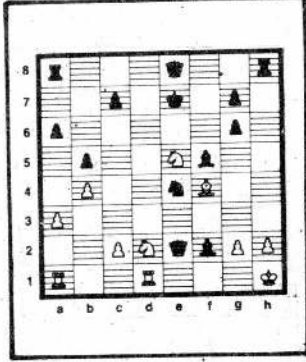


# سرگرمیها و پرستشها

## حل کنندگان

بشیرزهدت جوانی ، شفیع الله  
حمید الدین سرای ، محمد طاهر  
عنبری ، محمد اشرف ناصر  
میترا همدرد ، معایشه غوث ، جمیله  
نحاسی ، کتاب زیارت ، حمید الله  
وحید الله ، قی ، بهارک ، آزاد ،  
حبیبه نیر ، رحبه کریمزاد ، زهرا  
ملانی همدرد ، متقی الله ، محسن  
زاده ، بشیر احمد ، شکبیا ، نسیم  
سرای ، شکبیا سرای ، نور احمد  
راضیه زیارت ، لطفه رایی ، نسیم  
خاتول بارکزی ، معاد ، سروا -  
بارکزی ، شافوق بهادر ، سوسر  
آزاد ، محمد علی راهب ، شکبیا  
مصطفی فهیم ، جاوید احمد ، ذکی

## شطرنج



ماعدربلع حرکت

## پرستش ادبی

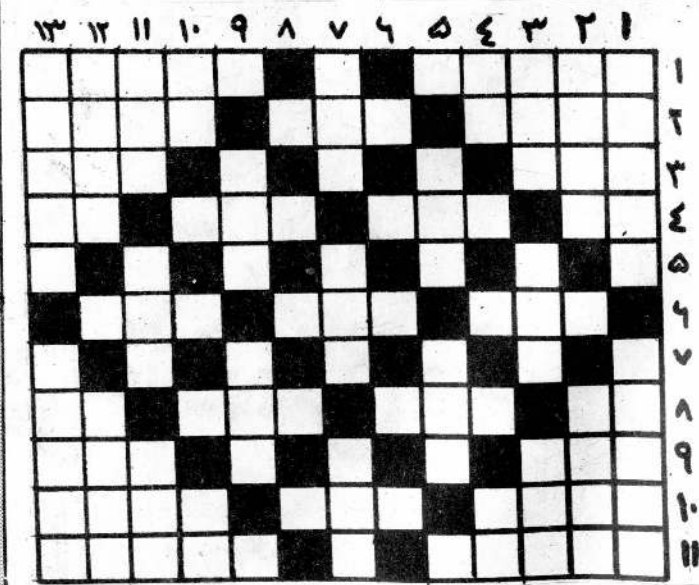
( روزی يك زاغ تصمیم گرفت که  
زیبا شود او برهای طاووس را پیدا  
کرد و در دم خود سرش نمود . زاغ  
در همه جا گشت و گداز میکرد و قش  
قش کان میگفت :  
- من طاووسم . . . ببینید  
چقدر زیباستم ، طاووس های  
واقعی او را دیدند ، همه عصبانی  
شدند و به او حمله کردند .  
لطفاً این متن را که در یک  
مجموعه طنزها به چاپ رسیده  
تکمیل نموده ، به ارسال نمایید -  
بنویسید که مترجم و نویسنده آن -  
کیست و مجموعه چه نام دارد .

محمد شریف ، بهرک تبسم  
نظیفه ابراهیمی ، نریمان ریسی  
عبد الوکیل ، به اسامی فرشته  
حبیبه نیر - بهرک تبسم ، میترا  
همدرد ، وحید الرزاق حسن پیکار  
مستحق جایزه شناخته شدند .

۲- با افزودن ( ک ) معدن زغال  
سنگ - آب گرانهاست که به  
اندوه هدیه میشود - از معکوس  
آن قبیله می سازند .  
۴- در لغت محلی ما پس معنی  
میدهد - در و اما نه در دري .  
۵- آسمان - صلح  
۶- ۲ - سرزمین عجایب -  
منار معروف کشور - گوشه يك قارم  
هنرمند سینهای هند معروف در  
رقص - از ترکیب آن با آبی رنگ  
سبزی را می سازند .

۸- ۹- سال درشتو - روشنی .  
۱۰- حرف تکرار - کودکی آنرا  
از دم گرفت اگر برنده بود .  
۱۱- فرنی خورده شده - پاکتی  
از گندم است .  
۱۲- پیشوا و واعظ عیسوی - درخت  
چهار فصل .  
۱۳- يك حرکت نظامی ( معکوس )  
گل خوشبو .  
درین صفحه از همکاری علی احمد  
رمزی متشکریم .

۱- صحبت از دوی - مخترع برق  
۲- گرداب - اگر آنرا بیشتر سازی  
فریاد میشود .



### افسوس :

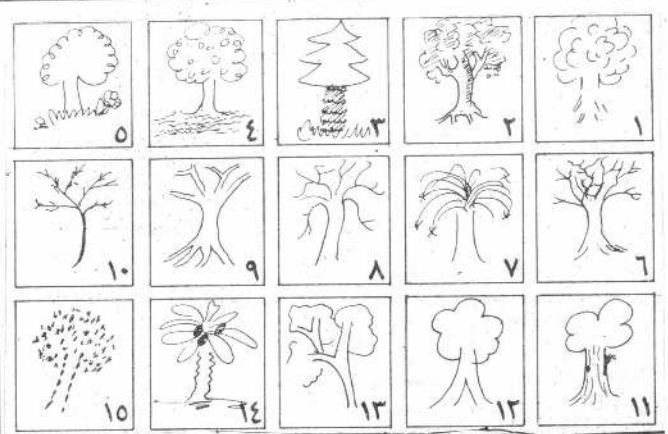
۱- از بناد کشور ما - وسیله کشف  
ورهنمای در پرواز .  
۲- دختر هندی - بت - دورتر  
۳- از امیاد - اگر ( ی ) افزوده شود  
بمعنای باور است .  
۴- وهم ناتمام - معادل زنده گی -  
منار معروف کشور - گوشه يك قارم  
۵- يك غذايي خوشمزه - آواز  
خوان هندی - اگر يك حرف دیگر  
میداشت پیشمان میشد .  
۶- ۸- آله موسیقی - از طیاره  
هاست - اگر چنین نمی بود  
پس شریک می بود - ناله دارد .  
۹- از آن طرف نلی در جهاز هاضمه  
ناحق نه شد .  
۱۰- یکی از محل های پر گزاری -  
مسابقات المپیا - صد سال - آنرا  
سرچینه ساخته بر آن دیگ می بزند  
۱۱- رنگه کلیسا - مقرات و -  
احکام اجتماعی .  
عودی :

۱- صحبت از دوی - مخترع برق  
۲- گرداب - اگر آنرا بیشتر سازی  
فریاد میشود .

عکس ۱- تاملی به خود  
نمایی در طبیعت شما وجود دارد  
همین تامل انگیزه ای برای -  
تشویق شما به روشنگر نمودن تافته  
جد ابافته بودن است . دوست  
دارید به ایده های تازه و جنجالی  
بپردازید و بیاری آنها را بعضی  
کارهای به اصطلاح روشنگرانه ،  
خود را مورد توجه مردم قرار دهید  
عکس ۱۱- نقاشی شما بوضوح  
نشان میدهد که دایم تلاشی می  
کنید یک تجربه بد را از ذهن خود  
دور کنید اما صبر ناک خود آگاه شما  
در حفظ آن یاد و خاطره با فشاری  
می کند و همین امر تکرار را در  
تعارض و ناراحتی ساخته است .  
عکس ۱۲- شما شخصی بسیار  
پرانرژی و فعال هستید و در هر  
جمعیتی شرکت میکنید روح وزنده گی  
به آن می بخشید ، زنده گی اجتماعی  
می بسیار پر جنجال دارید و اطر -  
افتان را آنقدر در دست و پایی گرفته  
است که تمام ساعاتتان را بسر  
میکندد و لحظه ای تنها نیستید .  
عکس ۱۳- شما زیاد احساس  
اطمینان نمی کنید و اغلب نگران  
چیزهای جزئی و بی اهمیت  
استید و به خاطر آن کمی ویراست  
بودن هر چیز جزئی و جوی میخورد  
و خودتان را می آزارید ، از تنوع  
به شدت متفرقید و مایلید در زندگی  
شما همه چیز منظم و مرتب سر جای  
خود قرار داشته باشید .

عکس ۱۴- شما قلب احساس  
تنهایی میکنید و خود را تنها  
منزوی میدانید . البته اشتیاق  
زیادی برای برخورداری از امنیت  
عاطفی و برقراری تعدادی از زندگی  
احساساتان دارید ولی گاهی  
دوستی کردن را خیلی دشوار  
می پندارید .  
عکس ۱۵- زنده گی نامتعادلی  
دارید ، شوخ طبع استید ولی  
زودرنج می باشید ، نم هایتان  
کم نیست .

عکس ۱۶- شما اعتماد به نفس  
فراوانی دارید و در مجموع از -  
خودتان خیلی راضی استید و -  
هیچکس با هیچ حرفی و هیچ کاری  
نمیتواند به اعتماد به نفس آهنگین  
شما خللی وارد آورد .



سرگرمی دلچسپ با جایزه های عالی

توان گفت در شخصیت شما خا -  
ها میراست که خیلی راحت خا -  
ضرید آنها را به جان روح اطرا -  
فیان وارد کنید .  
عکس ۲- این درخت متاسفانه  
از خوشحالی باطنی حکایت نمی  
کند ، شما در احساس کلی خود تان  
از زندگی نمیتوانسته اید تعدادی  
قرار کنید بیهی از حد ( محظمايي )  
استید و تمام عکس العمل هایتان  
نه حساب شده بلکه در یک لحظه  
تحت تاثیر حالات و احساسات  
آنی تان ساخته و پرداخته  
می شوند .  
عکس ۳- شاخه های حلقه  
اگر درخت خود را شبیه این  
تصور کنید ، اید شما یک فرد گر -  
ای واقعی با تمایلات قوی و محکم  
نسبت به آزادی فردی استید  
و البته تاحدی در هم منزوی بود  
گرامی باشید و شخصیت خود تان را  
کاملاً به دوزان کنترل و پیکران  
قرار مید دهید و قدرت تحت تاثیر  
سایرین قرار نمیگیرید .

عکس ۴- اگر درختی که کشید  
اید بر شاخه هایش میوه است باید  
گفت که شما گرفتاری نوع قسم  
خوردن مطبوع در وجود خود  
استید ، از این که گاهی در  
افسردگی غرق شوید و بیار  
اندوه بر صورتتان بنشیند لذت  
میسیرید ، در چنین حال بسیار  
منتقاد که همیشه مورد توجه  
اطرافیان باشید و گاهی در روزهایی  
کوچکی می گوید تا جلب توجه  
کنید .  
عکس ۵- شاخه های حلقه  
اگر درخت خود را شبیه این  
تصور کنید ، اید شما یک فرد گر -  
ای واقعی با تمایلات قوی و محکم  
نسبت به آزادی فردی استید  
و البته تاحدی در هم منزوی بود  
گرامی باشید و شخصیت خود تان را  
کاملاً به دوزان کنترل و پیکران  
قرار مید دهید و قدرت تحت تاثیر  
سایرین قرار نمیگیرید .  
عکس ۶- شما همیشه در حالت  
تدانی استید و هم می کنید  
دیگران می خواهند به نوبت به  
شما حمله کنند ، به همین دلیل در  
بیشتر موارد دست به پیشوا میگیرید  
و قبل از هر حرف و اقدام آنها -  
خودتان حمله را آغاز میکنید ( می



به منظور بر آورد ساختن -  
خواست علاقمندان تست درختی  
اینک تست مورد نظر مکتب  
به نشر میرسد :  
عکس ۱- شما از جهت منطق  
واندیشه به اندازه کافی بالغ  
شده اید و میتوانید تعدادی را در  
زندگی تان برقرار کنید زیرا احسا -  
سات مهاجمانه و افراطی و خوا -  
سته های نامعقول ندارند ، اصلا  
جاه طلب و افزون خواه نیستید  
و از رقابت با اطرافیان خوششان  
نمی آید ، پیشوا از حد به خانه  
خانواده و دوستان خود وابسته  
می باشید .  
عکس ۲- این طرز نقاشی شما از  
یک ترس یا نگرانی در ضمیر شما  
تان حکایت میکند ممکن است  
دلوایس از دست دادن کسی  
باشید یا از این بترسید که به  
آرزوهای تان و نقشه های کسه  
کشید ، اید نرسید ، این فقدان  
اعتماد به نفس شما سبب می شود  
گاهی در وجود خود احساس  
بی کفایتی کنید .  
عکس ۳- کسی بد بین و سوسو  
ظنی استید و معتقدید که مردم را  
نهایتاً با ظاهرشان قضاوت کرد  
زیاد همیشه برکاسته ممکن است  
نیم کاسه ای باشد .

# مسیر پیلارگون



## صحت طفل قانرا تضمین میکند

همچنان بهترین کاغذ های نرم و ملایم لب کن بارنگ های مرغوب، انواع شیرینی های لذیذ خارجی و اقسام سگرت بصورت برچون از نژد یکترین دکانهای منزلتان و عطـور عمد و ازطاهر لمتد درکوچی مارکیت دستیاب نمایند .

# فروشگاه وزارت



از لیلام تازه ترین اجناس  
مورد نیازتان استقاده نمایید  
ارزان و به مفاد شما



آدرس: شهر نو  
مقابل زینب نداری

# فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایشی  
و اشیا مورد نیاز خانواده ها

را عرضه میدارد

آدرس: زرغوه میدان





فروشگاه بزرگ افغان یک نندارتون  
بزرگ فروش اموال ساخت وطن

داره كنند بهترین اموال در مشهورترین  
کمیسیونهای

محمدرضا و خوشی خود را در دستورات فروشگاه بزرگ افغان  
برگزار نمایند

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**